

# راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

\*کنفرانس مادرید و سیاست خارجی جمهوری اسلامی

\*شاه الهی ها چه می گویند؟

\*«وحدت ملی و کثرت قومی-تباری»

\*در حاشیه نشست تاریخی مادرید

آیا خاورمیانه روی صلح به خود خواهد دید؟

\*زن ایرانی در مهاجرت



**RAHE AZADI**

N°: 16

November 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

**MAHMOUD**

**B.P. 23**

**F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE**

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمی‌کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

**RAHE ERANI**

**AACHENER BANK EG**

**(BLZ 390 601 80)**

**KONTO N° : 90985**

**AACHEN - WEST GERMANY**

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

**RIVERO, B.P. 47**

**F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE**

## کنفرانس مادرید

و

# سیاست خارجی جمهوری اسلامی

کنفرانس مادرید در تاریخ مناقشات ۴۵ ساله اعراب و اسرائیل بدون تردید جای برجسته ای را بخود اختصاص می دهد، با آنکه در طول کنفرانس هیچ يك از مسائل اصلی مورد اختلاف طرفین بطور جدی مورد تبادل نظر قرار نگرفت و هر يك از هیئت های نمایندگی به تکرار مواضع خود بسنده کردند، اما همین امر بدورهم نشستن و شکستن «تابوی» مذاکره و تماس مستقیم، گام بس اساسی و مهمی بود. هرچند کسی هم از کنفرانس ۴-۳ روزه مادرید نمی توانست انتظار بازگشودن گره های کوری را داشته باشد که طی ده ها سال مناقشه و درگیری شکل گرفته اند.

فقط کافیسیت یادآوری کنیم کسانی در مادرید بدور هم جمع شدند، که گاه حتی موجودیت یکدیگر را برسمیت نمی شناسند. در منشور سازمان آزادیبخش فلسطین هنوز بند مربوط به نابودی اسرائیل بر سرچای خود باقیست و اسرائیلی ها طی ۴ دهه از هیچ کوشش برای سرکوب و محو فیزیکی و نادیده انگاشتن کامل حقوق يك خلق آواره و بی وطن فرو گذار نکرده اند. اما تجربه تلخ دهها سال درگیری خونین به اسرائیلی ها، فلسطینی ها و سایر اعراب نشان داد که تنها از طریق پذیرش موجودیت طرف مقابل و همزیستی مسالمت آمیز در کنار هم، منطقه رنگ آرامش خواهد دید.

انعطاف سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین و اندک نرمش اسرائیل، نسبت برداشتن اسرائیل از برخی لجاجت های گذشته در کنار سیاست های آشتی جویانه سوریه و جو مساعد بین المللی به امریکا امکان دادند تا کنفرانس مادرید را با موفقیت تدارک ببینند. البته اوضاع مساعد بین المللی، همراهی شوروی و کشور های اروپائی شکل گیری چنین نشستنی را میسر ساختند. امریکا در جریان بحران خلیج فارس بارها تاکید کرده بود که در پی بازپس گیری کویت، به حل مسئله فلسطین خواهد پرداخت و کنفرانس مادرید در حقیقت نتیجه تلاش های امریکا و متحدانش در منطقه بود، بدون آنکه هدف برپائی چنین نشستنی به معنای حل اختلافات ارضی و سیاسی میان اعراب و اسرائیل باشد.

مواضعی که از سوی شرکت کنندگان در کنفرانس اعلام شد، خود نشانه پیچیدگی مسائل مورد بحث و بشواری های آینده این

مذاکرات است. در این میان بویژه موضع سوسختانه دولت شامیر و پافشاری او بر ادامه اشغال سرزمینهای اعراب مانع اصلی بشمار می رود. فلسطینی ها با وجود آنکه تحت فشار اسرائیل در پوشش هیئت مشترک اردنی-فلسطینی به کنفرانس آمدند، بخوبی موفق شدند حضور مستقل خود را بنمایش گذارند و خواست های مشروع خود را طرح کنند. سازمان آزادیبخش فلسطین علیرغم عدم حضور رسمی در نشست، در حقیقت خط دهنده اصلی هیئت فلسطین بود که با مهارت سیاسی توانست این دو نقش خود را بخوبی ایفا کند. فلسطینی ها با اتخاذ يك سیاست روشن و واقع بینانه بویژه در جهت برسمیت شناختن حق موجودیت اسرائیل و آمادگی برای مذاکره با آن که از پشتیبانی وسیع شورای ملی فلسطین برخوردار است، اسرائیلی ها را در تنگنای جدی قرار داده اند.

ایجاد کشور فلسطین در سرزمین های اشغالی، تعیین وضعیت بیت المقدس، بازپس دادن سایر مناطق اشغالی اعراب از جمله بلندی های جولان و برسمیت شناختن مرز های بین المللی کشور های منطقه و نیز پذیرش حق موجودیت و امنیت همه کشور ها بر اساس قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل اصلی ترین مسائلی خواهند بود که طی مذاکرات آتی میان کشور های دیگر باید به حل آنها همت گماشت. ضمن آنکه مشکلاتی نظیر ادامه استقرار آبادی های یهودی نشین در مناطق اشغالی فلسطین و یا مسئله مذاکره مستقیم میان اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین کماکان بصورت مانع بر سر راه پیشرفت روند صلح قرار دارند.

بوازده سال پیش مصر و اسرائیل از طریق قرارداد موسوم به کمپ دیوید توانستند به راه حلی برای استقرار صلح میان دو کشور دست یابند. اما آن زمان محدودیت های این قرار که داد بویژه در نکات مربوط به فلسطینی ها و مسئله بیت المقدس از یکسو و مجموع اوضاع جهان و صف بندی های گذشته میان کشور ها باز می گشت اجازه ندادند این صلح فراگیر شود. امروز در شرایط فرادستی حل سیاسی مشکلات از طریق مذاکره این امکان بیش از هر زمان بوجود آمده است. بویژه آنکه قیام پدروانه مردم نواحی اشغالی فلسطین در چهار سال اخیر و مبارزه پیگیرانه آنها با سنگ و

آجر علیه ارتش اسرائیل اعتبار و وزن جدیدی به مجموعه این خلق و نمایندگان سیاسی آن بخشیده است.

کنفرانس مادرید يك گام بزرگ در راه آغاز روند صلح در خاور میانه بشمار می رود. اما نباید از یاد برد که این فقط يك آغاز است. هنوز تا استقرار يك صلح واقعی و عادلانه میان طرف های درگیر راه درازی درپیش است. بدون کنار گذاشتن پیش داوری ها، بدون گذشت سیاسی، بدون کنار گذاشتن روش های غلط گذشته و حال (از سوی اسرائیل و فلسطینی ها) از صلح واقعی خبری نخواهد بود. فقط در صورت بستبایی به چنین صلحی است که می توان از موفقیت سخن به میان آورد. بدون تردید در این میان وحدت اعراب و دست برداشتن از رقابتهای سنتی، فشار کشور های دیگر جهان بر اسرائیل و امریکا برای رسیدن به این هدف مهم نقش اساسی ایفا می کند. باید دید آیا دولت شامیر حاضر است در آزاء صلح دست از سرزمینهای اعراب بشوید؟

کنفرانس مادرید البته مخالفین گاه بسیار هم فعال در میان فلسطینی ها (هرچند در اقلیت) و اعراب داشت. اما آنچه در این میان بسیار جلب توجه می نماید، مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال کنفرانس مادرید است. مسئولین جمهوری اسلامی درست پیش از برپائی کنفرانس مادرید با خرج هزینه و انرژی فراوان و با تبلیغات پر سرو صدا نشستنی در تهران با شرکت برخی جناح های مخالف در سازمان آزادیبخش فلسطین (از جمله حبش و حواتمه) و نیز نیرو های حزب الله در فلسطین و لبنان برپا کردند. همه مسئولین درجه اول جمهوری اسلامی با وجود برخوردهای متفاوت در کنفرانس تهران به سخنرانی پرداختند و علیه کنفرانس مادرید موضع گرفتند و نشمنی خود را با چنین ابتکاری با صراحت بیان داشتند و خواستار اقدامات عملی گوناگون برای جلوگیری از موفقیت کنفرانس مادرید و نیز گسترش قیام مردم فلسطین تا استقرار کشور فلسطین شدند، بدون آنکه وجود کشوری بنام اسرائیل را برسمیت بشناسند.

چنین برخوردی با این دامنه و گستردگی از سوی دولت جمهوری اسلامی با سیاست های چندساله گذشته اش چندان سازگاری ندارد. امروز در جمهوری اسلامی بر سر بخشی از سیاست خارجی که طی سالهای گذشته همواره موضوع اختلاف جدی جناح های رقیب با رفسنجاننی بوده است، کم و بیش برخورد یکسانی صورت می گیرد. طی ۲-۳ سال گذشته رفسنجاننی تلاش کرده است تا در عرصه سیاست خارجی از درگیری مستقیم با امریکا و کشور های اروپائی احتراز کند. بر زخم های گذشته مرهم گذارد و روابط خود با غرب و متحدان منطقه ای آن را بهبود بخشد. از سرگیری روابط سیاسی با عربستان سعودی و دیگر کشور های منطقه، اتخاذ سیاست بیطرفی در جنگ خلیج فارس، آزاد سازی گروگانها در لبنان، برقراری تماس با مصر،





## مروری به حوادث «یوم الله» ۱۳ آبان

# بالاخره چه کسانی در خط آمریکا حرکت می کنند؟!

«روز ملی مبارزه با استکبار جهانی»، امسال ویژگی هائی داشت که آنرا با حوادث مشابه در سالهای گذشته متمایز میکند. در واقع صف آرایی کاملاً آشکاری که در ماههای اخیر و در آستانه انتخابات مجلس چهارم، به همه عرصه های فعالیت سیاسی سردمداران رژیم کشیده شده است، اینبار با پیشدستی جناح دولتی برای قبضه کردن مراسم یوم الله ۱۳ آبان، لاجرم روز بااصطلاح «ملی» مبارزه با استکبار جهانی را هم به دو نیم روز «جناحی» مبارزه با استکبار تبدیل کرد!

ماجرا از این قرار است که به احتمال زیاد پس از پیشدستی جناح رادیکال در تدارک و اعلام کنفرانس «انقلاب اسلامی فلسطین» که لاجرم رقیب را نیز به میدان کشانید و به عربده کشی علیه کنفرانس مادرید وا داشت، اینبار جناح رفسنجانی تدارک مراسم ۱۳ آبان را به «شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی» وا گذاشت و بهمین مناسبت آیت الله جنتی، دبیر این شورا، چند روزی پیش از فرا رسیدن «یوم الله» نوید برگزاری آنرا اعلام کرد و از همه دعوت نمود که ساعت ۹ صبح ۱۳ آبان مقابل سفارت سابق آمریکا تجمع کنند. بدنبال این مصاحبه مطبوعاتی بود که اینجا و آنجا سرو صدای مخالفین شنیده شد و از جمله در مجلس شورای اسلامی نمایندگان مخالف اعتراضاتی کردند. حسین مظفری نژاد نماینده تهران از جمله کسانی بود که در نطق پیش از دستور خود، ضمن تجلیل از دانشجویان خط امام به این نکته اشاره کرد که «سزاوار است که حداقل در محدوده مسائل سیاسی-دانشجویی انجام بعضی مراسم از قبیل برگزاری مراسم فتح لانه جاسوسی که خود مبتکر و طراح و به ثمر رساننده آن بوده اند، توسط خود آنان صورت گیرد» و اضافه کرد که لا اقل در همین «حد» به این دانشجویان «اعتماد» کرد!

با این حال چون علیرغم این اعتراضات پراکنده موتور تدارک مراسم بکار افتاده بود

لاجرم کسی گوشش به این حرف ها بدهکار نبود و در نتیجه جناح رقیب تصمیم گرفت خود ابتکار عمل را بدست گیرد. چنین شد که اتحادیه های انجمن های اسلامی دانشگاهها مراسم دیگری را برای بعد از ظهر همان روز تدارک دیدند و بلافاصله سیل اعلامیه های پشتیبانی از این یا آن مراسم در مطبوعات سرازیر شد.

باید اذعان کرد که آخرین تهدید های «رهبر انقلاب» در دعوت مخالفین به «وحدت» و ترساندن آنها از عقوبت کار تأثیرات معینی بر صف آرایی متخاصمین گذارده و آنان میکوشند با حفظ «استقلال» خود و طرح نظراتشان، تا آنجا که ممکن است ضربات حریف را خنثی کنند بدون اینکه این عملیات به هیاهو و جدال علنی تبدیل گردد.

چنین است که مثلاً بلافاصله پس از آشکار شدن این نکته که «دفتر تحکیم وحدت» حاضر نیست به همان مراسمی بپیاید که «شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی» تدارک دیده است، بلافاصله «اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهها و مراکز آموزش عالی» که در واقع اتحادیه های طرفدار رفسنجانی اند و بهمین مناسبت در دانشگاهها مورد اعتراض شدید دانشجویان معروف به خط امام قرار دارند، اعلامیه صادر کرده و از دانشجویان و دانشگاهیان دعوت کردند که در مراسمی که «رأس ساعت هشت و نیم دوشنبه ۱۳ آبان از محل دانشگاه تهران بطرف لانه جاسوسی پرپا میشود شرکت کنند» در این اطلاعیه تأکید شده است که اتحادیه مذکور به تظاهراتی خواهد پیوست که «سایر امت حزب الله» هم در آن شرکت دارند و از طرف «شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی» تدارک شده است.

جامعه مدرسین حوزه علمیه نیز در اعلامیه خود در عین اشاره و توسیبه به «وحدت تمامی جناح ها» برای شرکت در این مراسم اعلام

آمادگی کرده است. واضح است که این جناح برگ برنده محکمی که در دست دارد، دانش آموزان مدارس هستند که با پیام وزیر آموزش و پرورش از همان ۸ صبح ۱۳ آبان از محل مدارس خود به محل سابق سفارت آمریکا گسیل میشوند. وزارت جهاد سازندگی، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی- که رئیس آنرا اخیراً رفسنجانی عوض کرد و باعث ایجاد سر و صدای فراوانی از جانب حزب الله شد- و نیز کمیته امداد امام خمینی و نیز «دفتر مرکزی نمایندگان مقام معظم رهبری» در دانشگاهها، با صدور اعلامیه های جدا گانه ای به تظاهرات صبح دوشنبه پیوستند.

«جامعه انجمن های اسلامی بازار و اصناف» نیز با اعلام تعطیل بازار در روز صبح دوشنبه به تظاهرات پیوست. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز طی بیانیه کوتاهی ضمن اعلام شرکت در تظاهرات تأکید کرد که در آن مراسمی شرکت می کند که از سوی «شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی» تدارک شده و «ساعت ۹/۳۰ صبح برگزار میشود».

جامعه روحانیت مبارز تهران هم طی اعلامیه مشروحی که به شرح مصائب و نقل قول های «امام» درباره «آمریکای جنایتکار» مزین است از «عموم مردم حزب الله و حافظان حریم انقلابی- اسلامی کشور» دعوت میکند در مراسمی که «از ساعت ۹/۳۰ صبح» و از «سوی شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی برگزار میشود» شرکت کنند.

در خاتمه «دفتر هماهنگی تبلیغات دولت» نیز اطلاعیه ای صادر میکند و با ستایش از «اقدام دلیرانه دانشجویان مسلمان» از اینکه بوسیله چنین حرکتی «انقلاب از حصار تنگ اندیشه های محافظه کارانه شیفتگان قدرت پا فراتر نهد» اظهار خروستندی مینماید و بر ضرورت بزرگداشت چنین روزی تأکید میکند.

با اینحال باید یاد آوری کرد که جناح رقیب در اطلاعیه‌های خود از ذکر اجرای مراسم و نیز نام بردن از برگزارکننده آن خودداری میکنند و تنها به توضیحاتی در قبال عمل برگزاری مراسم میپردازند. اطلاعیه‌های بنیاد شهید، جمعیت مؤتلفه اسلامی و سرانجام «مجمع روحانیون مبارزه» را می‌توان از این دست بحساب آورد. خطاب اطلاعیه مجمع روحانیون مبارز بطور عمده دانشجویان «مسلمان و انقلابی» هستند که باید «دک و شعور سیاسی و شور انقلابی» خود را در سطح بالا نگه دارند و «در درون تشکل‌های اصیل دانشجویی و دانشگاهی که سابقه روشن و افتخارات فراوانی در گذشته دور و نزدیک دارد، به وظیفه اسلامی و رسالت انقلابی خود عمل کنند». این بیانیه همچنین از دانشجویان می‌خواهد که «در صحنه جهانی» با آمریکا و صهیونیسم مبارزه کنند. «نیز در مقابله با جریان‌های منحرف فکری و سیاسی در داخل، بخصوص مروجان اندیشه‌های انحرافی و بی‌بند و باری اخلاقی و وابستگی به اجانب و همچنین متحجران واپسگرا و طرفداران مرفهان بی‌دره» غفلت نکنند!

### دو نیم یوم الله و دو قطعنامه!

صبح دوشنبه ۱۳ آبان طلیق گزارش نشریات رژیم دانش آموزان مدارس، دانشجویان هوادار رفسنجانی، آیت الله چنتی رئیس شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، حجت الاسلام محمدی گلپایگانی از جانب دومقام رهبری، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و سرانجام حجت الاسلام دکتر حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت کشور حضور داشتند. در این مراسم دکتر حسن روحانی سخنرانی کرد و ضمن شرح مفصل مصادیق ۳ گانه یوم الله مربوطه، به شمارش سه توطئه که انقلاب را تهدید میکند پرداخت.

وی «فشارهای جدید» آمریکا در باره «اتهام» ساخت سلاح‌های هسته‌ای و اتمی از طرف ایران را اولین توطئه نامید. آنگاه نامبرده به «قلم بوستان خود فروخته‌ای» حمله کرد که «در جبهه داخلی بحث عدم وجود آزادی و دموکراسی را مطرح میکنند» و گفت «که این افراد یا مزدوران آمریکا هستند یا افراد نادانی که ناخواسته در خط آمریکا حرکت میکنند. وی اقدامات چنین کسانی را توطئه نوم نامید و توضیح داد «آنها میخواهند جوانان انقلابی کشورمان را از ولی فقیه جدا کنند. آنها بحث‌هایی را در گوشه و کنار برای اینکه کشورمان به روزهای سیاه گذشته برگردانند آغاز کرده‌اند. وی افزود: «امروز آنان این نکته را مطرح میکنند که آیا ولی فقیه یا دموکراسی سازگار است یا نه؟ این توطئه جدید آمریکا علیه ولایت فقیه و رهبری است و متأسفانه بعضی از افراد نا آگاه با تمسک به این موضوع بدامن آمریکا برگشته‌اند.»

سخنران در ادامه سخنان خود سومین توطئه را «تیره کردن رابطه ایران با کشور های اروپائی و همچنین همسایگان» نامید و کسانی را که در این مسیر قدم برمیدارند، در خط آمریکا توصیف کرد.

قطعنامه ۱۲ ماده‌ای مراسم صبح دوشنبه نیز، گرچه با قطعنامه بعد از ظهر همان روز در زمینه فحش و عربده جوئی علیه استکبار و «امریکای چنایتکار» و سینه چاک کردن برای «مردم مسلمان» فلسطین و حمله به «نشست ذلت بار مادریه» هماهنگی دارد اما اینجا و آنجا با اعلام «حمایت از سیاست‌های مدیرانه مسؤلان نظام» و محکوم کردن «هرگونه برخورد غیر اصولی» که «منجر به تضعیف نهاد های قانونی نظام جمهوری اسلامی گردد» و نیز «هرگونه حرکت تفرقه انگیزه و دعوت امت اسلامی به «وحدت کلمه» جای پای کسانی را که این قسمت از یوم الله را تدارک دیده‌اند نشان میدهد!

بعد از ظهر همان روز نوبت به اجراکنندگان قسمت دوم یوم الله می‌رسد. دانشجویان «دفتر تحکیم وحدت» که روزنامه اطلاعات آنها را «هزاران نفر» و «رسالت» ۶۰۰ نفر ارزیابی میکند تظاهرات خود را از دانشگاه تهران آغاز میکنند و بسوی محل سابق سفارت میروند. به گزارش روزنامه‌ها شعارهای مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر فرانسه در تمام مسیر راه بطور مستمر تکرار میشود و نیز شعارهایی «در تکرهش سرمایه داری و تجمل گرایی» مطرح می‌گردند.

پلاکاردهای این گروه اعلام میکند که: «نبرد ما تیرد فقر و غناست- مسیر ما ز دین فروشان جداست»

همین جا بد نیست یاد آوری کنیم که در نماز جمعه همین هفته تهران- سه روز پیش از این مراسم- سخنران «نبرد فقر و غنا» را یک اصطلاح و تعبیر مارکسیستی قلمداد کرده و



اظهار کرده است که در اسلام چنین نبردی وجود ندارد. این سخنرانی واکنش‌هایی در مجلس اسلامی برانگیخت و از جمله نماینده تهران با نقل قول از نماز جمعه تهران - «این حرف که بگوئیم حرکت تاریخ و بعثت پیامبران برای جنگ بین فقیر و غنی بوده غلط است»- شدیداً به آن حمله کرد و با آوردن نقل قول‌های متعدد از خمینی مخالفان نظر وی را «دین به دنیا فروشان» می‌نامید که لکه تنگ بر دامن فقر ستیزی انقلاب می‌نشانند.

دانشجویان حزب الهی پس از طی مسیر دانشگاه تا محل سابق سفارت، به سخنرانی حجت الاسلام محتشمی گوش فرا دادند. در گزارش روزنامه‌ها آمده است که «قرار بود این مراسم با سخنرانی حجت الاسلام کروبی دنبال شود ولی یکی از اعضای دفتر تحکیم وحدت اعلام داشت «چون ریاست مجلس به دلایل نا مشخص حضور نیافته‌اند» از محتشمی دعوت به سخنرانی شده است.

محتشمی در سخنرانی اش ضمن حمله مفصل به آمریکا و ضرورت مبارزه رو در رو با استکبار به شکایت از وضع موجود پرداخت و در حالیکه هیچ مخاطب دیگری جز جناح رقیب را نمی‌توان برای سخنانش متصور دانست اظهار داشت: «چرا سعی میشود اصل انقلاب و اسلام، رنگ باخته و بی رنگ شود؟ چرا دانشجویان انقلابی که در عمق مسائل سیاسی هستند باید فراموش شوند؟... مگر جنگ فقر و غنا در اسلام وجود ندارد؟»

وی همچنین یادآور شد: «نشن می‌خواهد نیروی آگاه جامعه را منزوی کند، در حالیکه اگر دانشجوی آگاه حوزه و پابرهنگان نباشند، چه کسانی می‌خواهند از ارکان این نظام پاسداری کنند؟» وی تأکید کرد که «اگر بست به عملیات در صحنه مبارزه تزئیم همه ما از بین خواهیم رفت»

در پایان این مراسم قطعنامه‌ای در ۸ ماده قرائت شد که در آن ضمن حمله به آمریکا و اسرائیل، محکوم کردن کنفرانس مادریه، حمایت از «اقدام مجلس انقلابی جمهوری اسلامی ایران در برگزاری به موقع کنفرانس حمایت از انقلاب اسلامی مردم مظلوم فلسطین» به ضرورت تشکیل «هسته‌های حزب الهی در جهان» تأکید شده است. این قطعنامه آنگاه به مشخصات اسلام ناب محمدی پرداخت و «از جمله مبارزه بی‌امان با مظاهر سرمایه داری و رفاه طلبی، جنگ فقر و غنا و حمایت از محرومان و پابرهنگان» و همچنین «ایجاد امکان مشارکت عمومی مردم کوچه و بازار در امور سیاسی و اقتصادی» را متذکر گردیده است.

این بیانیه آنگاه خطاب به «مخاطبان» اعلام میدارد که «امید بستن به سرمایه‌های مشتکی فرصت طلب که به ملکیت نمی‌اندیشند، آب در هاون کوبیدن است و نباید مصلحت آنان را بر مصلحت پابرهنگان ترجیح داد.»

در پایان این مراسم گروهی از دانشجویان بسمت سفارت ترکیه راه پیمائی کرده و در مقابل سفارت خواستار استرداد کشتی توقیف شده ایران می‌گردند.

پ-الوند.



## در حاشیه نشست تاریخی مادرید آیا خاورمیانه روی صلح به خود خواهد دید؟

سراجم در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۹۱ کنفرانس صلح خاور میانه در میان تدابیر شدید امنیتی، با شرکت همه طرفهای درگیر و نمایندگان سازمان ملل و جامعه کشورهای اروپائی و برخی کشورهای عربی شمال غربی آفریقا بعنوان ناظر، در شهر مادرید پایتخت اسپانیا گشایش یافت. کنفرانس با نطقهای ژرژ بوش و میخائیل گارباچوف افتتاح و با سخنرانیهای رؤسای هیئت نمایندگیهای مصر، سوریه، لبنان، اسرائیل، اردن و فلسطین ادامه یافت. ریاست هیئت نمایندگی مشترک اردن و فلسطین بموده کامل ابوجابر وزیر خارجه اردن بود ولی هیئت نمایندگی فلسطین به ریاست دکتر حیدرالشافی (رئیس اسبق شورای ملی فلسطین) نیز در سخنرانیهای افتتاحیه از حق صحبت برابر با دیگر هیئت نمایندگیها برخوردار بود. بر اساس پیش شرطهای اسرائیل هیچیک از اعضا هیئت فلسطینی نمی بایست از اعضا سازمان آزادیبخش فلسطین و یا از ساکنین بیت المقدس باشند. بهمین دلیل فیصل الحسینی و خانم حنا عشراوی که طی ماههای گذشته همواره طرف مذاکره با جیمز بیکر بوده اند بدلیل شرکتشان در اجلاس اخیر شورای ملی فلسطین از عضویت در هیئت نمایندگی اردن محروم ماندند. ولی هماهنگ کننده و رهبر هیئت فلسطینی در عمل فیصل الحسینی بود که از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین بدین منظور تعیین گردیده بود.

با پایان گرفتن سخنرانیهای اولیه نمایندگان کشورهای شرکت کننده در کنفرانس، از روز یکشنبه ۳ نوامبر اولین دور گفتگوهای مستقیم دو جانبه بین اسرائیل از یکسو و نمایندگان دیگر کشورهای عربی از سوی دیگر آغاز شد. و در پایان آن، هیئت نمایندگی اردن و فلسطین طی صدور اعلامیه ای مراتب رضایت و خوش بینی خود را نسبت به ادامه مذاکرات بر مبنای قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل اعلام نمود. و در روزهای بعد طرفین پس از یک دور بحث و کلنجار بر روی محل آتی مذاکرات دو جانبه، شهر واشنگتن پایتخت آمریکا را برای این منظور انتخاب نمودند.

در آستانه تشکیل کنفرانس مادرید، تلاشهای متعددی از سوی جناحهای مذهبی افراطی اسرائیلی و گروههای تندرو فلسطینی برای جلوگیری از برگزاری و یا به شکست کشاندن

آن صورت گرفت.

اقدام جمهوری اسلامی در برپائی اجلاس ۲۰۰ میلیون دلاری تهران با عنوان کنفرانس به اصطلاح «حمایت از انقلاب فلسطین» با زعامت خامنه ای، کروی و همراهی دولت رفسنجانی و با شرکت نمایندگان گروههای افراطی فلسطینی از جمله حماس (حرکت مقاومت اسلامی فلسطین)، سازمان جهاد اسلامی فلسطین، جبهه خلق و جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین، گروه احمد جبرئیل، حزب الله لبنان و همچنین اقدامات تروریستی پراکنده ای که در اسرائیل و اراضی اشغالی در آستانه برگزاری کنفرانس صلح مادرید صورت گرفت. نمونه هائی از این گونه تلاشها بود.

شرکت کنندگان اجلاس تهران که یک هفته قبل از گشایش کنفرانس صلح مادرید، با صدور قطعنامه ۲۸ ماده ای بکار خود پایان داد. از جمله خواستار «استمرار مبارزه با اسرائیل تا حذف کامل آن و برقراری حاکمیت مردم فلسطین بر تمامی سرزمین فلسطین» و دعوت از مسلمانان جهان و فلسطینیان به «وحدت کلمه و وحدت عمل» در این راستا شدند.

لازم به یادآوری است که شورای ملی فلسطین در اجلاس اخیر خود (سپتامبر ۱۹۹۱) در الجزیره با شرکت قاطع بر ضرورت شرکت فلسطین در مذاکرات صلح صحه گذاشته بود.

به هر رو امروز روند پیچیده و طولانی مذاکرات صلح بین اعراب و اسرائیل آغاز شده است. موفقیت یا شکست آن در ماهها و شاید هم سالهای آینده معلوم می شود، لذا از آنجائیکه ممکنست همه خوانندگان تشریه با پرونده های مورد بحث این مذاکرات آشنا نباشند. در این نوشته کوشیده ایم با استفاده از منابعی که در اختیار داشته ایم و تا آنجا که صفحات محدود راه آزادی اجازه میدهد، خوانندگان را در جریان اصلی ترین محورهای این مذاکرات قرار دهیم.

اختلافات اعراب و اسرائیل در یک نگاه مناقشات اعراب فرزندان اسماعیل و یهودیان فرزندان اسحق این دو برادر ناتنی از یک پدر (ابراهیم) و از دو مادر (هاجر و سارا) بروایت متون مذهبی (انجیل و تورات) و تاریخ هموارایی به ۶۰ قرن پیش بر میگردد. جدا از اختلافات قومی و مذهبی که از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده است، درگیریها و مناقشات

بین آنان همواره بر سر چگونگی کنترل بهره برداری از ثروتها و منابع منطقه و بویژه کنترل منابع آب و اراضی زراعی آن بوده است. با پیدایش کشور اسرائیل در اواخر نیمه اول قرن بیستم و حذف تدریجی فلسطین این اختلافات و مناقشات علاوه بر مسائل پیش گفته بشدت رنگ ملی گرفته است و بعید بنظر می رسد که تا قبل از برسمیت شناختن حقوق ملی فلسطینیان پایانی بر این درگیریها و مناقشات متصور باشد.

### چگونگی تشکیل کشور اسرائیل

#### اعلامیه بالفور

در دوم نوامبر ۱۹۱۷ لرد آرتور جیمز بالفور وزیر خارجه وقت بریتانیا طی نامه ای خطاب به لرد روتچیک (شخصیت صهیونیست و با نفوذ انگلیسی) و در پاسخ به فدراسون صهیونیست بریتانیا، تمایل و موافقت امپراطوری بریتانیا، داور بر ایجاد تسهیلات برای تأسیس یک میهن ملی برای قوم یهود در سرزمین فلسطین را به وی ابلاغ میدارد.

۱۹۴۷- طرح تقسیم فلسطین



نقشه شماره ۱





نقشه شماره ۲

### قطعهنامه سازمان ملل دوباره تقسیم سرزمین فلسطین به دو دولت عرب و یهود

در بیست و نهم نوامبر ۱۹۴۷ سی و سه کشور عضو سازمان ملل طی قطعهنامه ای به تقسیم فلسطین به دو دولت عرب و یهود رأی دادند. از میان این کشور ها میتوان به آمریکا، شوروی، بلژیک، فرانسه، سوئد، هلند، لهستان، استرالیا و... اشاره نمود. سیزده کشور به این قطعهنامه رأی مخالف دادند که از آن جمله اند، کشور های ایران، افغانستان، عربستان سعودی، مصر، پاکستان، سوریه و لبنان.

ده کشور از جمله آرژانتین، بریتانیا، چین، مکزیک و یوگوسلاوی نیز به این قطعهنامه رأی متنع دادند. قطعهنامه مصوبه سرزمین فلسطین را بنحوی که در نقشه شماره یک مشاهده می کنید تقسیم نمود. در این تقسیم بندی چنانچه ملاحظه میشود شهر بیت المقدس در بخش عربی قرار می گیرد و برای آن یک وضعیت بین المللی در نظر گرفته میشود.

### اعلام استقلال اسرائیل

در چهارده مه ۱۹۴۸ داوید بن گوریون رئیس کمیته اجرائی آژانس یهود طی قرائت اعلامیه ای در مقابل شورای ملی یهود (نمایندگان یهودیان مقیم فلسطین و صهیونیسم بین الملل گرد آمده در موزه شهر تل آویو) تشکیل دولت اسرائیل و استقلال آن را اعلام داشت. در همین اجلاس اولین هیئت دولت اسرائیل که خود او نخست وزیر و وزیر دفاع بود انتخاب گردید.

### جنگ های اعراب و اسرائیل

**جنگ اول- ازمه ۱۹۴۸ تا ژوئن ۱۹۴۹**  
در پانزدهم ماه مه ۱۹۴۸ نیرو های عرب از چند سو به سرزمین فلسطین حمله میبهرند، نیرو های مصری از غزه تا حبرون را بتصرف خود درمی آورند و بطرف بیت المقدس حرکت می کنند و بر سر راه در چند منطقه یهودیان را قتل عام میکنند.

میدهد و شورای امنیت تشکیل جلسه میدهد، طرفین آتش بس را پذیرفته و جمال عبدالناصر تمایل خود را مبنی برکناره گیری از رهبری مصر اعلام میدارد. ولی با تظاهرات وسیع مردم مصر به پشتیبانی از وی استعفای خود را پس میگیرد.

**جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل منجر به از دست دادن جولان، سرتاسر کرانه غربی رود اردن، غزه و تمامی صحرای سینا از جانب اعراب میگردد.** (نقشه شماره ۳)

### جنگ کپهور ششم تا بیست و پنجم اکتبر ۱۹۴۳

در بعد از ظهر ششم اکتبر نیرو های مصری و سورپائی تعرض خود را به مواضع ارتش اسرائیل در سرزمینهای اشغالی آغاز نمودند- دیوار دفاعی بارلو سقوط نموده و قسمت عمده جولان بتصرف سوریه درآمد.

در دوازدهم مه ۱۹۴۹ در کنفرانس صلح لوزان بین کشور های عربی و اسرائیل معاهده ای در ارتباط با آوارگان فلسطینی امضاء میگردد. این جنگ منجر به تغییر مرز های جغرافیائی بنفع اسرائیل و حذف بخش فلسطینی سرزمین فلسطین سابق و ادغام آن در کشور های لبنان، اردن و اسرائیل میگردد. (نقشه شماره ۲)

در هفتم اکتبر ضد حمله اسرائیل در جولان و حملات هوائی جنگنده های آن به مواضع نیرو های مصری در سینا و پایگاههای هوائی سوریه در شمال صورت میگردد.

نهم اکتبر نیرو های عراقی به حمایت از مصر و سوریه وارد جنگ میگرددند.

بمباران هوائی سنگین دمشق توسط نیروی هوائی ارتش اسرائیل موجب تلفات متعدد افراد غیر نظامی میگردد.

دهم اکتبر ارتش اسرائیل طی جنگهای شدید زرهی در صحرای سینا موفق به ایجاد یک پل معلق بر روی کانال سوئز می گردد.

پانزدهم اکتبر پیشروی ارتش اسرائیل بسوی دمشق، حملات گسترده بر روی بنادر سعید و اسمعیلیه در شمال مصر چند تاو جنگی آمریکائی در سواحل اسرائیل پهلوی می گیرند.

سیزدهم اکتبر اردن علیه اسرائیل وارد جنگ می گردد.

هفدهم اکتبر ضد حمله ارتشهای سوریه و اردن در جبهه جولان صورت میگردد و درگیریها

در اواخر ماه از جبهه شرقی نیز دیگر ارتش های کشور های عربی وارد بیت المقدس می شوند و نیرو های عراقی از رودخانه اردن عبور می کنند.

در ژوئن همین سال طرفین آتش بس پیشنهادی سازمان ملل را می پذیرند.

در سپتامبر ۱۹۴۸ میانجی سازمان ملل توسط یهودیان افراطی بقتل رسید. در همین ماه دولت فلسطین در غزه تشکیل می گردد.

در حد فاصل اکتبر تا سپتامبر ۱۹۴۸ مناطق جللیه و ناصره دوباره به تصرف ارتش اسرائیل در می آیند.

در ژانویه ۱۹۴۹ بین مصر و اسرائیل آتش بس برقرار می شود.

در حد فاصل فوریه تا ژوئیه ۱۹۴۹ قرار داد های صلح نو جانبه ای بین اسرائیل از یکسو و مصر، لبنان، سوریه و اردن از سوی دیگر امضاء میگردد.

در دوازدهم مه ۱۹۴۹ در کنفرانس صلح لوزان بین کشور های عربی و اسرائیل معاهده ای در ارتباط با آوارگان فلسطینی امضاء میگردد. این جنگ منجر به تغییر مرز های جغرافیائی بنفع اسرائیل و حذف بخش فلسطینی سرزمین فلسطین سابق و ادغام آن در کشور های لبنان، اردن و اسرائیل میگردد. (نقشه شماره ۲)

**جنگ سوم: - جنگ شش روزه**  
در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ کشور های مصر و اسرائیل هر یک دیگری را متهم به آغاز درگیری و تاجار به حریم کشورش مینمایند. نیرو های هوائی اسرائیل در اولین روز درگیری پایگاههای هوائی مصر، سوریه و اردن را منهدم و بیش از ۳۷۰ هواپیما را از بین میبرد. کشور های عربستان سعودی، عراق، سوئدان، یمن و اردن به اسرائیل اعلان جنگ می دهند.

در ششم ژوئن ارتش اسرائیل به صحرای سینا در جنوب، به اردن در شرق و به سوریه در شمال حمله میبرد.

در هفتم ژوئن سوئز و قاهره بمباران می شود و شرم الشیخ سقوط می کند. در جبهه شمال نیرو های زرهی ارتش سوریه توسط جنگنده های اسرائیلی منهدم می گردند. در جبهه شرقی نیز ارتش اسرائیل موفق به فتح سراسر کرانه غربی رود اردن تا حاشیه بحرالمت می گردد. در همین روز جولان نیز سقوط میکند و در جبهه جنوب نیز نیرو های اسرائیلی سرتاسر صحرای سینا را تصرف می کنند.

در هشتم ژوئن شوروی به اسرائیل اخطار

۱۹۶۷- اسرائیل بزرگ



نقشه شماره ۳



# کارنامه پنجاه سال حزب توده ایران: خدمت یا خیانت؟

## مصاحبه با بابک امیرخسروی:

از حزب توده نمی توان يك ارزیابی عام بدست داد!

■ راه آزادی - شما دوره های حیات سیاسی حزب توده ایران را چگونه تقسیم می کنید؟

بابک: فکر می کنم اگر بخواهیم نسبت به حزب توده ایران دید روشن و قضاوت همه جانبه و دقیقی داشته باشیم، باید زندگی پنجاه ساله آن را به مراحل مختلفی تقسیم کنیم. در ذهن من چند مرحله بسیار مهم و تا حدی متمایز از هم اند. مرحله اول از تاسیس حزب توده ایران در مهر ماه ۱۳۲۰ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ را در بر می گیرد که در آن سال حزب غیر قانونی می شود و به فعالیت مخفی و نیمه مخفی می پردازد.

این دوره از فعالیت حزب توده، از ویژگی های خاصی برخوردار است و نقش کاملاً متفاوتی در حیات سیاسی زمان خود ایفا می کند. به همین مناسبت مفید است که چپ دموکرات ایران که در جستجو و تدوین هویت نوین خویش است، به خصوصیات حزب توده سال ۱۳۲۰-۱۳۲۴ توجه کند. مرحله دوم از بهمن ۱۳۲۷ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است، که طی آن حزب توده فعالیت نیمه مخفی، نیمه علنی داشته است. این دوره را می توان گذار حزب توده از يك حزب چپ دموکرات به حزب مارکسیست-لنینیست توصیف کرد. نقش حزب توده در این دوره، با

مرحله اول متفاوت است، اما از جهات دیگر و در يك تقسیم بندی کلی دیگر، این دو مرحله می توانند تا حدودی دوره واحد و کاملی را تشکیل بدهند. در این تقسیم بندی کلی، من وضع سیاسی عمومی کشور را نیز در نظر دارم که در حقیقت پایان دوران آزادی های نسبی و سرآغاز استبداد سلطنتی ۲۵ ساله است. مرحله سوم دوران طولانی بیش از ۲۰ سال مهاجرت حزب (رهبری و کادر ها) به کشورهای سوسیالیستی است که تقریباً از سال ۱۳۳۴ آغاز می شود و تا ۱۳۵۷ تداوم می یابد. به نظر من مهم ترین مشخصه این مرحله، رکود حزب و آغاز تباهی آن و تکوین شکل گیری تدریجی وابستگی وی به شوروی می باشد. در این دوره نیز حزب توده نقش معین و محدودی در زندگی سیاسی کشور داشته است، که عمدتاً از طریق رادیو پیک ایران و نشریات و تبلیغات وی است. القاء ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی نوع کمینترنی و تبلیغ و تجلیل سیاست ابر قدرت شوروی از مشخصات این دوره است.

مرحله چهارم موقعی است که فعالیت علنی حزب از فردای انقلاب بهمن از سرگرفته می شود و چهار سال اول انقلاب را در بر می گیرد. ما در نوشته ها و جزوه های متعدد، از جمله در «نامه به رفقاء»، «سرنوشت تاریخی حزب توده ایران» و «بررسی و ریشه یابی اشتباهات حزب توده ایران در چهار سال اول انقلاب»، تا حدی به تحلیل مشی و سیاست حزب و ریشه یابی خطا های آن پرداخته ایم.

برده آخر، دورانی است که حزب توده زیر ضربه می رود و از سوی جمهوری اسلامی سرکوب می شود. و بخش مهمی از رهبری آن اعدام می شوند و مهاجرت دومی آغاز می گردد. در این دوره، باند تا مغز استخوان وابسته ای، که به باند خاوری، صفری و لاهوردی معروفست، حزب را تا آستانه ورشکستگی کامل و فنا «رهبری» کردند. آنچه اینک

مهر ماه ۱۳۷۰، ۵۰ سال از تاسیس حزب توده ایران گذشت. امروز با وجود آنکه این حزب از صحنه سیاسی ایران در حال محو شدن است، اما طی نیم قرن با جریانات مهم تاریخی کشور ما پیوند خورده است و بر زندگی صد ها هزار روشنفکرو جوان، زحمتکش این کشور گاه تأثیر تعیین کننده ای داشته است. امروز قضاوت معین و درست از تاریخ حزب کار آسانی نیست، بویژه آنکه از کسانی که می توانند گوشه های تاریک تاریخ ۵۰ ساله حزب را برایمان روشن کنند، چند تن انگشت شمار بیشتر باقی نمانده اند. ما علاقمند بودیم بدین مناسبت بتوانیم با چهره های قدیمی حزب، با اکبر شاندرمنی، علی نوروزی نیز به گفتگو بنشینیم که متأسفانه امکانات اجازه این کار را ندادند. گفتگوی زیر با بابک امیر خسروی در روز ۱۷ ابان ۱۳۷۰ تنظیم شده است.

■ راه آزادی: حزب توده ایران اینک ۵۰ سال دارد. آیا می توان از این تاریخ يك ارزیابی کلی ارائه داد و آثرا مثبت یا منفی دانست؟

بابک: بنظر من، به این سؤال مهم که در برگزیده نیم قرن تاریخ فعالیت و مبارزات يك جریان سیاسی است، که مدت ها تنها نماینده سیاسی چپ ایران بوده، بالا و پائین زیاد داشته و سرنوشت اش با پنجاه سال تاریخ معاصر ایران و جنبش کمونیستی جهانی گره خورده بود، نمی توان پاسخ عام داد. من بر این باورم که جنبه ها و جهات مثبت کار و نقش حزب توده در حیات سیاسی ایران، اساساً با اشتباهات و خطا ها که گاه تا حد خیانت نیز پیش رفته است، از يك مقوله و نوع نیستند که بتوان آنها را با هم مقایسه کرد و بعداً از مجموعه آنها نتیجه مثبت یا منفی بدست داد. لذا به عقیده من اگر بخواهیم صادقانه، عینی و از روی بی طرفی به قضاوت تاریخی بنشینیم، باید این دو جنبه را از هم جدا کنیم. من بر این عقیده ام که حزب توده ایران از يك سو به مثابه يك جریان سیاسی اقداماتی و مشارکت هایی در این ۵۰ سال، و بویژه در مرحله اول حیات سیاسی خویش انجام داده است که نقش مثبت و ماندگاری در تاریخ، داشته است که آن ها را باید با داشتن چنین مضمونی، کلاً مثبت ارزیابی کرد. از سوی دیگر و بجای خود، به خطا ها و اشتباهات دیگر حزب، که کم هم نداشته است و گاه خانمان برانداز بوده پرداخت. کاری که در همین چند سال اخیر، ما تاهدودی بان نست زده ایم. البته کار قضاوت ما ساده می شد اگر به حزب توده کنونی و از انقلاب بهمن به این سو می نگریستیم که اینک آخرین نفس ها را می زند. اگر قضاوت را برآن بگذاریم، خوب طبیعی است که باید بگویم این يك جریان منفی و زیان باری بوده است. ولی فکر می کنم چنین برخوردی درست و همه جانبه نباشد.



از حزب توده ایران مانده است، به قول آذربایجانی ها، مرده ایست که کسی نیست از زمین برداردش.

هیچ کدام از این دوره ها خالص نیست. عناصر اصلی هر دوره در دوره های دیگر یافت می شود و در یک دیگر تاثیر می گذارد. گاه در یک دوره به پدیده های ناسخ و منسوخ برمی خوریم و همین ها، ارزیابی را مشکل می کند. مثلاً کافیسیت بعنوان نمونه به این نکته توجه بشود که حزب توده در مهاجرت اول، در دوره هاشی که به یک هسته و عده کوچک ۵۰ تا ۱۰۰ نفری تنزل پیدا کرده بود و در تناقضات و کشمکش های درونی به تباهی کشانده شده و فلج گردیده بود، همان زمان، بویژه در دهه پنجاه، گروه های متعددی از جوانان پرشور درون کشور، بدون آگاهی از الودگی های درون رهبری در مهاجرت لعنتی، با پیروی از همان آرمان های عام حزب توده ایران در حمایت از آزادی و محرومان جامعه و عدالت اجتماعی و به انکاء اعتقاد و اعتمادی که به جبهه جهانی سوسیالیسم داشتند، بنام حزب توده و هوا داری از وی، گاه بدون ارتباط یا رهبری، علیه استبداد سلطنتی می رزمیدند و فداکاری ها و چابازی ها می کردند. برای مردم ایران و بسیاری از مردم مبارز کشور، حزب توده همین رزمندگان پاک و بی آرایش درون کشور بودند. سمیل آنها هم خسرو روزبه و سیامک و حکمت چو و زندانیان قدیمی توده ای بودند. بخشی از جوانان به اتحاد شوروی ایمان مطلق داشتند و از ورای آن بسوی حزب توده گرایش پیدا می کردند. این مبارزان نه وابسته بودند و نه آرزوی جز آزادی و استقلال ایران داشتند. این یک حقیقت و یک نوگانگی بود که نه تنها در این دوره، بلکه در سرتاسر حیات حزب و در همه مراحل در مقاطع مختلف فعالیت و در تشکیلات آن وجود داشت و عمل می کرد.

■ راه آزادی - از نظر شما این جنبه های مثبت و سهم مفیدی را که حزب توده ایران در طول پنجاه سال حیات خود در جامعه ایران داشته است، کدامند؟

پایه: فکر می کنم این جنبه ها و سهم مثبت را بویژه باید در آن دوران اول و دومی که از آن صحبت کردم، یعنی در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و یکی دو سال بعد از آن سراغ گرفت. البته در ساحه فرهنگ و ادب، در مراحل بعدی نیز نقش و شکوفائی داشته است. منتهی هرچه هست، بذر آن در همین دوره کاشته شده است و آنچه بعداً دیده می شود محصولات و فرآورده های آنست.

اولین نکته ای که به نظر من مهم است و در حقیقت آغاز آغاز هاست، اینست که حزب توده ایران تحزب را در جامعه ایران باب کرد که بیست سال استبداد رضا شاهی همه را از آن محروم کرده بود. باوجود آنکه در زمان رضا شاه، صنایع ایران پایه گذاری شد و کارخانه ها تأسیس گردید و در حقیقت طبقه کارگر بعنوان یک واقعیت در جامعه حضور یافت و نسبتاً گسترش پیدا کرد و قشر روشنفکر بوجود آمد، ولی بعلمت شرایط خلفان، نه حزب سیاسی داشتیم و نه سندیکا های کارگری. یک ماه بعد از سقوط دیکتاتور، عده ای از روشنفکران و ملیون ایران با تأسیس حزب توده ایران سنگ بنای یک حزب مدرن و تجدید خواه را پایه گذاری کردند که دفاع از آزادی و استقلال ایران و حمایت از حقوق محرومان و تأمین عدالت اجتماعی را در جامعه عقب مانده و مسخ شده آن روز، در برنامه سیاسی خود وارد کرد. حزب توده، سندیکای کارگری واحد سراسری بوجود آورد. دهقانان را علیه کار شکنی های فزاینده مالکان و قدرتمندان محلی برپا کرد. تقریباً تمام اقشار مختلف جامعه را در اتحادیه ها، انجمن ها و جمعیت های گوناگون متشکل ساخت. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، سازمان جوانان، سازمان دموکراتیک زنان، اتحادیه هایی از کارمندان و فرهنگیان و صنوف مختلف، از نمونه های آنند. حزب توده قانون کار را به مجلس برد. از طریق سازماندهی اعتصابات گسترده کارگری و تظاهرات خیابانی، در ارتقاء سطح آگاهی کارگران و تقویت اعتماد به نفس در میان زحمتکشان، نقش مهمی ایفا کرد. این فعالیت ها طبیعتاً یک تمکول بزرگ در جامعه آن روزی ایران و در سیستم سیاسی و اقتصادی کشور بوجود آورد، پنحوی که حتی در دوره های بعد که حزب توده از صحنه سیاسی ایران خارج شده بود، این سنت های مبارزاتی به اشکال مختلف پابرجاماند. دیدیم که در جریان انقلاب ۵۷، چگرنه آخرین ضربه را همین اعتصابات سرتاسری و بویژه اعتصاب کارگران نفت و پالایشگاه آبادان وارد ساخت. وقتی

بعد از انقلاب برای سازماندهی حزب به خوزستان رفتیم، در آنجا بسیاری از این کارگران را که در سابق عضو حزب توده و یا شورای متحد مرکزی بودند ملاقات کردم که تعریف می کردند چگونه در راه اندازی اعتصابات نقش ایفا کردند و هنوز خاطرات قدیمی مبارزات شورای متحد مرکزی را در دهه بیست بخاطر داشتند و با سربلندی از آنها یاد می کردند. تردیدی نیست که شکل کار حزبی و فلسفه کار های صنفی-سندیکائی حزب توده، که کپی شیوه کار کمینترنی بود، حاوی خطا های جدی بود.

از اساسی ترین خدمات دیگر حزب توده ایران، طرح و اشاعه فرهنگ مترقی و تجدید خواهی و فرهنگ آزادیخواهی در جامعه است. در میان نسل بالای پنجاه سال، کمتر شاعر و نویسنده و محقق بزرگی می توان یافت که روزی عضو حزب توده ایران، یا سازمان جوانان نبوده باشد و یا در یکی از تشکلهای جنبی که به ابتکار حزب توده تشکیل شده بود، شرکت نکرده باشند. زنده یاد نوشین، الحق پایه گذار تاتر مدرن و مترقی ایرانست. در آن سال ها، تاتر سعدی و تاتر فردوسی، مرکز فرهنگ تاتر ایران بود که دهها هنرمند بزرگی را به جامعه ایران عرضه کرد. همواره صف های بسیار طولانی در برابر بلیط فروشی ها برای دیدن نمایشنامه که ماه ها بطول می انجامید، به انتظار می نشستند. هنرمندانی چون خانم لوتا، خاشع، خیرخواه، جعفری، کریمی و شاعران و ادیبانی چون هوشنگ ابتهاج، آخوان ثالث، شاملو، فریدون تولگی، نادر نادرپور، محمدعلی افراشته، سیمین بهبهانی، ژاله بدیع، سیاوش کسرا، هوشنگ گلشیری، میرصادقی و... نویسندگان و روزنامه نگاران و محققان و مترجمان برجسته و توانائی چون بزرگ علوی، جلال آل احمد، خلیل ملکی، محمدعلی خنجی، ابراهیم گلستان، منوچهر محجوبی، محمدجعفر محجوب، احسان طبری، داود نوروزی، رضا مرزبان، منصور تاراجی، به آذین، شاهرخ، مسکوب، نجف دریابندری، باقر مؤمنی، صادق وزیری، مهندس کیوان، منیر مهران، دکتر حمید عنایت، دکتر شلامسین ساعدی، رحیم نامور، جهانگیر افکاری، ایرج اسکندری، احمد منزوی، فریدون تنکابنی، پرویز شهبازی، دکتر حسین آریان پور، رحمان هاتمی، دکتر سید صادق گوهرین، احمد محمود، علی محمد افغانی، هوشنگ پزشکی، مجید رهنما، محمد عاصمی، خسرو روزبه، بیژن جزنی، هوشنگ کشاورز صدر، مهرداد بهار و دهها و دهها نفر شخصیت ادبی، فرهنگی، علمی و اجتماعی دیگر را می توان نام برد که در حقیقت ستاره های تاج گل فرهنگ و ادبیات معاصر ایرانند. از آنجا که نام های متعددی آوردیم، قید این نکته را ضروری می دانم که تقدم و تاخر اساسی هیچ دلیلی جز آنکه سریع تر بر زبان جاری شدند، ندارد.

آیا می شود خدماتی را که از این طریق به جامعه فرهنگ و ادب ایران شده است، که در تکوین و پرورش آن یک جریان و مکتب سیاسی نقش مهمی ایفا کرده است، در مقایسه با خطا ها و خرابکاری های حتی بنیان برافکنی قرار داد که در زمینه سیاسی صورت گرفته است؟ حتی اگر این خطا ها بدست افراد و هسته ها و نهاد های دیگری صورت گرفته باشد که درست به همین جریان سیاسی وابستگی داشته باشند؟

به این حساب که حزب توده ایران پمناپه یک جریان سیاسی بد نام شده، از پا افتاده، سائیده شده و از هم پاشیده است، آیا می توان چنین گنجینه فرهنگی را هم برپا داشته دانست و دفتر آن را بست؟ بسیاری از این شخصیت ها هنوز زنده اند، کاری هم دیگر با حزب توده ایران ندارند و حتی با وی مرزبندی کامل دارند، اما همچنان پیام اورقلم شان و شعرشان نغمه آزادی و عدالت است.

حزب توده در بحبوحه جنگ جهانی دوم تشکیل می شود و به فعالیت می پردازد. دوران جنگ ضد فاشیستی را بخاطر بیاوریم که شوروی بار اصلی آن را به دوش می کشید و از اعتبار جهانی زایدالوصفی برخوردار بود و در انتظار قاطبه نیرو های مترقی و دموکرات جهان واقعاً به صورت دژ صلح و سوسیالیسم درآمده بود. حزب توده، تجسم ایرانی چنین آرمان های والای بشری بود. طبیعی است که هر انسان و هر روشنفکر آزاده و تجدیدخواه، تنها جایی که می یافت همین خانه حزب توده ایران بود که استعداد ها را شکوفائی می داد.

حزب توده ایران توانست برای اولین بار در ایران برخورد علمی به تاریخ و فرهنگ و مبارزات اجتماعی ایران را پایه گذاری کند و قدم های اول را بردارد که مسلماً خالی از اشکال و خطا نبود. کافیسیت بعنوان نمونه به کار های تحقیقی آقای دکتر سید صادق گوهرین مثلاً

درباره ابرعلی سینا توجه کرد و یا به تحقیقات احسان طبری درباره جنبش های اجتماعی در ایران و یا سلسله تحقیقات آقای مرتضی راوندی درباره تاریخ اجتماعی ایران و نوشته های آقای شاهرخ مسکوب درباره شاهنامه و سایرین نظر افکند. سرتاسر این کار ها، بر شیوه تحلیل دیالکتیکی و برخورد مادی به تاریخ استوارند. هنوز هم این شیوه تحقیق و تفکر و اینگونه برخورد علمی متداول است. منتهی باید آن را از جنبه های مکانیکی و جزمی آن که بویژه در زمان استالین متداول شده بود، پالایش داد. کاری که خوشبختانه از مدتها پیش در ایران از سوی مارکسیست های آزاد اندیش شروع شده است. نمونه بارز آن، انتقاد و برخورد محمد علی خنجنی به کتاب تاریخ ماد آقای دیاکف در رابطه با مساله برده داری در ایران و شیوه تولید آسیائی است.

در همان دوران ۱۳۲۰-۱۳۲۲، در پرتو آزادی های نسبی حاکم در جامعه، فعالیت های انتشاراتی گسترش وسیعی پیدا کرد، که حزب توده و توده ای ها در موفقیت آن نقش بسزائی داشتند. در مقاله ای از داود نوروزی خواندم که حزب توده در اوایل سالهای ۲۰، بیش از ۱۵۰ روزنامه و مجله و نشریه سرتاسری و محلی و ایالتی و صنفی داشت. بخاطر دارم دورانی را که یک روزنامه صبح و یک روزنامه عصر (یسوی آینده و شهباز) بطور منظم انتشار می یافت. چنین نیروی در ایران، حتی نیروی دولتی قادر به اینکار نبود. در دهه های ۴۰ و ۵۰، استخوانبندی اصلی مطبوعات قانونی کشور را اغلب همین توده ای های سابق تشکیل می دادند.

■ راه آزادی - بعد از این چند مرحله تاریخی که به آن ها اشاره کردید، از یک دوره ای، بطور اخص بعد از سرکوب حزب توده از سوی جمهوری اسلامی، شما یک مبارزه ای را تحت شعار «احیاء و بازسازی حزب توده»، شروع کردید، که مشخصاً بعد از پلنوم هیجدهم پیرونی شد. اینک با نگاهی به این چند سال، بنظر شما حتی اگر پیشنهادتان مبنی بر تشکیل پلنوم وسیع و شرکت کادر ها را می پذیرفتند و به اشتباهات گذشته برخورد می کردند، ولی با توجه به واقعیت های منفی که بعداً بر ملا شد، نظیر رابطه با شوروی، اشکالات ایدئولوژیک و یا ساختار تشکیلاتی سنتی حزب، آیا چنین امکانی وجود داشت که حزب بصورت واقعی احیاء و بازسازی بشود؟

پایک: حقیقت را بخواید و صادقانه بگویم، شخصاً تا مدت ها بر این باور بودم که چنین کاری امکان پذیر است. من وظیفه وجدانی خود می دانستم که با آگاهی از فساد و وابستگی گردانندگان حزب توده و پیامد های مخرب وابستگی آن به شوروی و خطری که از این راه استقلال و تمامیت ارضی ایران را بطور دائمی تهدید می کرد، تلاش بکنیم تا توده های حزبی را که قاطبیه آنها بی گنه و معصوم بودند، از دست این ها نجات دهیم. در آغاز کار و در جستجوی راه حل و تبادل نظر هائی که با رفقا اسکندری و آژنور داشتیم، زنده یاد اسکندری بطور قاطع و آژنور تا حدی، معتقد بودند که این حزب توده دیگر بدر نمیخورد. اسکندری می گفت، مغز این جوان ها را کیانوری فاسد کرده است. ما باید از اینها صرفنظر کنیم و خطاب مان به نیرو های دیگر باشد. اصرار و استدلال من که بالاخره پذیرفته شد، همین تکیه بر دین

و وظیفه ای بود که نسبت به همین جوانها داشتیم. مضافاً آنکه با ارزیابی اسکندری درباره توده ای ها، با شناختی که داشتیم، موافق نبودم و تصورم این بود که حرف های ما بیشتر به گوش آنها شناسنت و بر دل آنها خواهد نشست. اگر بطور نسبی توهمی داشتیم، نسبت به بخشی از همین هم‌زمان توده ای مان بود. از سوی دیگر راه عملی و منطقی دیگری هم در آن شرایط برای ایجاد یک حرکت سیاسی نداشتیم.

لازم می دانم صراحتاً بگویم که در هیچ دوره ای نسبت به خاوری ها و صفری ها و حزب کمونیست اتحاد شوروی توهم نداشتیم. منتهی از تجربه پلنوم چهارم و برخی حوادث و تجربه های گذشته، می دانستم که شوروی ها در برابر نیرو و مقاومت جدی عقب نشینی می کنند. لذا تمام امید من این بود که پتکی که با شکست حزب توده بر سر توده ای ها خورده است، همراه با افشاگری ها و داده هائی که ما در اختیار آنها می گذاریم، آن ها را بیدار بکند و به حرف های ما برای «احیاء و

بازسازی حزب» و نجات خود آنها از دست یک پاند فاسد و وابسته، کوش فرا دهند.

اگر چنین نیروی بوجود می آمد و تنه حزب بطور جدی و در مسیری که ما مطرح می کردیم به حرکت در می آمد، شانس پیروزی داشت. ولی متأسفانه جز آن بخشی که با ما آمد و به تشکیل حزب دموکراتیک مردم ایران انجامید، بقیه توده ای ها که اکثریت را تشکیل می دادند، از خود پویائی لازم را نشان ندادند. حیرت آور آنکه، حتی پتک های بعدی که پس از روی کار آمدن گورباچف و بر ملا شدن بسیاری از معایب بنیادی سیستم کمونیستی فرود آمد، باز هم تأثیر لازم را نگذاشت. اینان آرام آرام، یا طناب پوسیده خاوری و صفری به ته چاه افتادند و تا آخرین رمق کوشیدند که هر کاری می کنند با موافقت و همراهی «رهبری» باشند. عاقبت هم سرنوشت بخش مهم آن ها سرخوردگی و انفعال شد. بی پرده بگویم، این همه بی بو و بی خاصیتی را انتظار نداشتیم و اصلاً تصور نمی کردم. لذا با این ظرفیتی که توده ای های باقیمانده در حزب توده از خود نشان دادند، سیاست «احیاء و بازسازی حزب» امکان نداشت. امروز آشکار تر از هر لحظه است که مکانیزم رهبری حزب توده، بویژه بعد از آخرین شکست و افتادن آن بدست پاند خاوری و صفری و لاهوردی یعنی کسانی که سرسپردگان دستگاه شوروی بودند وبخصوص ویژگی های حزب کمونیست اتحاد شوروی که اینک کاملاً افشا شده است، نشان می دهند که اینان هرگز اجازه نمی دادند که حزب توده ایران با آن همه وابستگی ها که پیدا کرده بود، به یک حزب مترقی و حتی مارکسیستی که روی پای خود بایستد و مستقل از شوروی باشد، مبدل گردد. بخصوص اینکه اساساً حرکت ما که بطور علنی از پائیز ۱۳۶۳ آغاز شد، قبل از روی کار آمدن گورباچف بود. البته تجربه نشان می دهد که حتی بعد از روی کار آمدن وی، حتی تا همین ۱۹ اوت ۱۹۹۱، حزب کمونیست اتحاد شوروی تقریباً از نظر ماهیت فرق اساسی نکرده بود. در واقع در بر همان پاشنه می گشت و همان سیستم و روابط قبلی برقرار بود و آپارات کهنه حزبی همچنان اهرم ها را در دست داشت و کمک ها به «احزاب برادر»، که یکی از کوچک ایدال های آن همین حزب توده بود، ادامه می یافت. اگر بخاطر داشته باشید، وقتی ما از حزب توده جدا شدیم، خیلی از توده ای ها چشم به انتظار بودند تا ببینند، شوروی ها چه می گویند! بدبختانه این هنوز فرهنگ غالب بود. مساله آنها این بود که بالاخره شوروی از ما دفاع می کند یا از خاوری! خود این نشان می دهد تا چه حد توده ای ها نسبت به ماهیت حزب کمونیست شوروی و واقعیت اتحاد شوروی نا آگاه بودند و در عین حال باز سنگین و خانمان برانداز فرهنگ وابستگی را نشان می دهد که بر بستر آن خاوری ها و صفری ها، سیاست خود را پیش می بردند. درست بعد از جدائی ما، برای اولین بار روزنامه پراودا یا خاوری بعنوان دبیر اول حزب توده ایران مصاحبه کرد. و همین برای توده ای های مرند کافی بود. با حمایت شوروی، رادیو زحمتکشان را راه انداختند، تمام امکانات مالی و قنی را برای برگزاری «کنفرانس ملی»، در اختیار آنها گذاشتند. کمک های مالی و مادی که جای خود دارد.

■ راه آزادی - فکر می کنید وضعی که پیش آمد ناشی از خصوصیات همین پاند خاوری، صفری بود یا مطلب به کل سیستم حزب توده ایران مربوط می شود؟ به عبارت دیگر مثلاً اگر یک رهبری دیگری بود، مثلاً رهبری سابق در ایران، آیا واقعاً امکان راه حل و بیرون رفت در خطی که شما طالب آن بودید، وجود داشت؟

پایک: برای پاسخ به چنین سزالی باید فرضیه های مختلفی را از ترکیب رهبری تجسم کرد و به تحلیل پرداخت که هیچکدام در اختیار من نیست و قابل پیش بینی نمی باشد. ولی کلاً با در نظر گرفتن کیفیت رهبری، پاسخ من به سؤال شما منفی است. درست است که گردانندگان حزب توده در بعد از پلنوم ۱۸ از وابسته ترین و بی اخلاق ترین ترکیب رهبری بودند که هیچ وقت نظیر و سابقه نداشتند. مع هذا رققای دیگری هم که از لحاظ اخلاقی و شعور و توانائی در وضع بهتری بودند، ولی مبتلی به همین وابستگی ایدئولوژیک و غیره بودند که همواره نقش مخرب و بازدارنده خود را ایفا کرده است. آنچه که به جرات می توانم بگویم این است که اگر رهبری در ایران از نوع کیانوری و بویژه شخص وی بر سر کار بود، نه تنها خطی را که مطرح می کردیم که جوهر آن را استقلال از اتحاد شوروی تشکیل می داد،



دنبال نمی‌کرد، بلکه حتی بعثت نفوذ کلام و کارکشتگی که داشت، لااقل در آغاز حرکت ما، همین اندازه موفقیتی را هم که داشتیم، اگر غیر ممکن نمی‌کرد، مسلماً با مشکلات فراوانی روبرو می‌کرد.

در گذشته مواردی داشتیم که بتوانیم استقلال عمل و اندیشه خودمان را نشان بدهیم. اما همواره این بند ناف کار خودش را می‌کرد. یعنی کافی بود عده‌ای، که تعیین کننده بودند، بفهمند که شوروی با اقدامی موافق نیست. در نتیجه بسیاری از رفقا بدون اعتقاد و اقبال، بطرف مشی و سیاستی می‌رفتند که حزب کمونیست شوروی طالب آن بود.

### ■ راه آزادی - آیا غیر از پلنوم چهارم امکان و موقعیت دیگری هم وجود داشت؟

پایک: البته جریان پلنوم چهارم بکلی متفاوت بود و در تاریخ ۵۰ ساله حزب توده ایران بی سابقه است. متأسفانه کادر های جوان آن روز که من هم جزو آن ها بودم، نتوانستیم از این موقعیت استثنائی استفاده کامل بکنیم. من به این موضوع در نوشته های گذشته خودم اشاره کرده ام. بخصوص اینکه آن روز ها، شناخت ما از ماهیت شوروی کاملاً ناقص بود. مشفله اصلی فکر ما در پلنوم چهارم، ارزیابی از گذشته و خطا های حزب و کمیته مرکزی بود.

اما مورد تپهیک آنچه من اشاره کردم، پلنوم ۱۱ حزب در دیماه ۱۳۴۲ است. این پلنوم در شرایطی برگزار شد که اختلاف چین و شوروی تازه آغاز شده بود. هنوز شوروی ها به چینی ها مستقیماً حمله نمی کردند. حمله آنها متوجه آلبانی یک وجبی بود. خلاصه به در می گفتند تا دیوار بشنود. در آن موقع، پروری موقت سه نفری (رادمنش، اسکندری و کامبخش)، رهبری حزب را برعهده داشتند. پروری موقت از همه اعضا اصلی و مشاور کمیته مرکزی کتباً خواسته بود به چند سؤال پاسخ بدهند، که به همین مسائل مورد اختلاف بین المللی مربوط می شد. همه رفقا و از جمله قاسمی و فروتن و سغانی هم نظر خودشان را دادند. تمایلات مائوئیستی در نوشته های آنها منعکس بود. در پلنوم این موضوع مطرح شد. در واقع مساله گروهی پلنوم بود. عده ای اصرار داشتند که این ها مائو نیست اند و مائوئیسم با خط حزب توده نمی خواند و خواستار اخراج آنها بودند. اکثریت قاطع کمیته مرکزی (بیش از دو سوم)، بر این عقیده بودند که چون رهبری خودش نظر خواهی کرده است، اگر اعضا کمیته مرکزی نظرشان را در کمیته مرکزی مطرح نکند پس جای آن کجاست که قانونیت داشته باشد؟ نظر اکثریت و از جمله سه عضو پروری موقت براین بود که نمی توان عضو کمیته مرکزی را بخاطر ابراز عقیده در کمیته مرکزی مجازات کرد. البته موضوع پیچیده تر و تفاوت ها در بیان مواضع بیشتر بود. ولی وارد شدن به همه آنها در این مصاحبه نمی گنجد. خلاصه اقلیت کمیته مرکزی که از کانال ویژه غلام یحیی با مقامات شوروی تماس داشتند، شم شان بهتر کار می کرد. غلام یحیی پی برده بود که شوروی چنین گناهی را تحمل نمی کند. لذا دست به ایستروکسیون زدند. غلام یحیی و همین صفری و لاهوردی و جودت و دیگران، پلنوم را به اعتراض ترك کردند و گفتند ما توی این کمیته مرکزی نمی مانیم. خطر انشعاب بود. اما این موقعیت پیش آمده بود که کمیته مرکزی روی یک خط

اصولی و آزادی اندیشه، ولو خوش آیند شوروی نباشد پیش برود. خوب بخاطر دارم که در همان لحظات بحرانی که جلسه بهم خورده بود، گفتگویی با طبری داشتم. او سخت نگران بود و می گفت انشعاب می شود و باید جلوش را گرفت. می گفتم شکر کن که پروند. قادر نبودیم یکی از این ها را یا توپ بیرون کنیم. حالا جمعی خارج می شوند. بگذار پروند. حزب می ماند و سالم حرکت می کند. طبری می گفت، اشتباه می کنی، شوروی ها از این ها دفاع می کنند. اینها می شوند حزب توده و کاری از ما ساخته نیست! این وضع روحی رهبران سالم و فهمیده ما بود. حمایت شوروی از حزب توده یا عدم آن تعیین کننده بود نه اعتقاد ات شخصی. در همین فاصله تعطیل جلسه، شوروی ها که اتفاقاً در این پلنوم حضور نداشتند، از ماجرا با خبر می شوند. از قرار رادمنش با آنها تماس می گیرد و جریان بحران را با آنها درمیان می گذارد. آنها صریحاً و باخوشونت می گویند که اینها دارای افکار مائوئیستی هستند و نمی توانند در کمیته مرکزی باشند. شوروی ها با اسکندری و شاید کسان دیگری هم صحبت می کنند. با اطلاع از موضع حزب کمونیست اتحاد شوروی، بخشی از اعضا کمیته مرکزی و در رأس آنها سه عضو پروری موقت و کیانوری، رأی خودشان را عوض می کنند. به بهانه اینکه حزب را انشعاب تهدید می کند. دوباره رأی گیری می شود. اینبار دو سوم اعضا پلنوم رأی به اخراج قاسمی و فروتن می دهند. وابستگی ایدئولوژیک و آن «بند ناف» که قبلاً اشاره کردم کار خود را می کند. البته يك عده از اعضا کمیته مرکزی تا آخر روی مواضع قبلی ماندند و تسلیم نشدند. اما این عده تعیین کننده نبودند. بدین نحو، روند وابستگی کامل حزب که از مهاجرت آغاز شده بود، جهش بزرگی برداشت.

### ■ راه آزادی - ولی همانطور که می گوئید اینها در اقلیت بودند؟

پایک: این حرف درست است. ولی انتظار من از برخی از افراد کلیدی نظیر اسکندری و رادمنش بود که رابطه آنها با شوروی صرفاً اعتقادی بود. کسانی که ذاتاً افراد مستقل و ایران دوست بودند. اگر اینها مقاومت می کردند، رفقای سالم دیگر نظیر نوشین و امیرخیزی و دیگران نیروی را تشکیل می دادند که شوروی ها مجبور بودند بحساب بیاورند. متأسفانه این رفقا در این لحظه مهم نخواستند یا قادر نبودند در این راه قدم بردارند. من این را به حساب همان ایدئولوژی و اعتقادات کاذب می گذارم که در میان کمونیست ها رایج بود. جدا شدن و در مقابل شوروی قرار گرفتن را گناه می دانستند. تا حدودی هم باید به حساب ضعف شخصیتی و عادت به حفظ کرسی قدرت گذاشت. همین دوگانگی میان استقلال فکری و میهن دوستی ذاتی با امر وابستگی ایدئولوژیک، بی تردید در سرنوشت بعدی سیاسی و کاریز حزبی آنها تاثیر گذاشت. مسلماً در برکناری اسکندری از دبیر اولی، نقش تعیین کننده داشته است.

آنچه در این ماجرا و در همه مقاطع تاریخ حزب توده پعیان دیده می شود، شوروی ها از این احساسات و علاقه به اردوگاه سوسیالیستی، حداکثر سوءاستفاده را می کردند و نمی گذاشتند کمیته مرکزی با عقل و صلاحدید خود عمل بکند.

ناتمام

### بقیه سرمقاله... از صفحه ۳

شرکت در فعالیت های مربوط به صلح در افغانستان... از جمله این سیاست ها هستند. باید دید امروز چه انگیزه هایی دولت رفسنجانی را علیه غم علاقه وافر به گسترش روابط با غرب پسوی اتخاذ چنین سیاست هایی سوق داده است؟

تردید نیست که کنفرانس تهران از حمایت فعال جناحهای تندرو و مخالف سیاست خارجی رفسنجانی برخوردار بود و دولت در عمل با آن همصدا شد. ضمن آنکه موضع تند و ضد اسرائیلی آمریکایی خامنه ای، رفسنجانی را بطور واقعی در موقعیت دشواری قرار می دهد. پیوزده آنکه پای مساله ای در میان است که بطور سنتی در حاکمیت بر سر آن مواضع

تند و افرامی وجود داشته است.

شاید رفسنجانی در آستانه انتخابات مجلس چهارم نخواست است بر سر این موضوع حساس کار را به رویارویی همه جانبه با جناحهای رقیب بکشاند. باید گفت جناحهایی که تلاش می کنند از نزدیکی ایران با غرب جلوگیری به عمل آورند در جدیدترین تلاش خود موفق بوده اند. دولت رفسنجانی با همداستان شدن با چنین سیاستهایی شانس خود را برای نزدیکی با غرب و دولتهای منطقه بازم کاهش می دهد. کنفرانس تهران نمایش آشکار محدودیتها و ناتوانی های دولت رفسنجانی در هدایت سیاست خارجی ایران







# شاه الهی ها چه می گویند؟

آینه تاریخ می بینند و می نمایند. سطر سطر مقالات کتانه سلطانی، شجاع الدین شفا و تیمساران ارتش شاهی را در تمام این سالها ورق بزنید! در آنها همه نوع انتقاد، حتی از رضا پهلوی بخاطر روش معاشات گرانه اش مطرح می گردد، ضعف همگان برخ کشیده می شود، حتی به کمبود های جزئی در رژیم سابق هم اشاره می شود، جز يك كمبود: دمکراسی! در این شبه تحلیل ها هرگز به سرکوب و سیستم يك حزبی در میدان دادن به رادیکالیسم انقلابی اشاره نمی شود.

چنانچه امروز ما در برابر يك رژیم سرکوبگر و دمکراسی کش قرار نداشتیم و در برابر با خطر بروز يك آشوب و بلوای دیگر انقلابی پر اثر روش های ضد دمکراسی رژیم حاکم وجود نمی داشت، ضرورتی برای برخورد با چنین گرایشاتی نمی دیدیم. ولی متأسفانه خطر آنجاست که رژیم حاکم در اجرای رفورم های ضرور برای اجتناب از انفجار های اجتماعی بطور بارز نا توانی نشان می دهد و در يك چنین شرایطی رادیکالیسم به سکه نقد بدل می شود. در اینجا باید بلافاصله اضافه کنیم که رادیکالیسم بخودی خود نمی تواند موجب نگرانی باشد، بویژه وقتی پاسخی در برابر بن بست روش های مسالمت جویانه در برابر يك رژیم استبدادی ناتوان در اجرای رفورم باشد. نگرانی آنجاست که این رادیکالیسم به کسانی تعلق پیدا کند که مانند بلشویک ها و یا اسلاميون حزب الهی درک نادرستی از تاریخ و از دمکراسی داشته باشند. بگذارید در این مورد به انقلاب ۵۷ برگردیم.

اگر رژیم شاه با سیستم تك حزبی بغایت ضد دمکراتیک خود همه عناصر اصلاح طلب و متمدن را به عزلت و تبعید و زندان و مهاجرت دچار ساخته بود، و در کنار خود دولتمردانی قادر به درك لحظه میداشت و سر انجام دربار فاسد ویی

خمینی جز خونخواری و زدالت پیشگی شخص خمینی و اعوان و انصارش فراتر نمی رود  
ما مقالات حد اقل ۶ ماه اخیر هفتگی کتانه سلطانی و همفکران ایشان نظیر شجاع الدین شفا و دیگران در کیهان لندن را بررسی کردیم، تا حداقل نشانه ای ولو کوچک از يك برخورد ریشه ای به مسئله «بلوای خمینی» و «آشوب انقلاب اسلامی»، که با کمک «روشنفکران»، «مليون»، و طبعاً «چپ» ها رخ داده (و تنها «رخ» داده) بیابیم. نتیجه مایوس کننده است! در سیستم فکری پیروان این جناح تنها يك چیز را نمی توان یافت: ریشه های انقلاب خمینی! علت انقلاب زمانی به «بام فروش کشیش» (چیمی کارتر)، و گاهی به «ابر قدرت شرق» و گاه و بیگاه به «خوی زدالت پیشگی» خمینی، و زمانی هم به «روشنفکران ناراضی» نظیر حاج سید جوادیها و شاملو ها نسبت داده می شود و البته «تجزیه طلبان ناسیونالیست» نیز از این طبقه بندی خارج نیستند. در مقالات بسیار مفصل امثال شجاع الدین شفاکه رایزن اجتماعی دربار محسوب می شد به همه کس تاخته می شود و طلب کثافتکاریها و جنایات رژیم حاکم از همگان وصول می شود، جز آنکه شجاع الدین شفا ها حتی یکبار بطور جدی و مسئولانه به نقش خویش و رژیم متبوع خویش در ایجاد این بلوای دردناک اشاره ای کنند! شوخی تاریخ این است! کسانی که در رژیم گذشته همه گونه اهرم اقتصادی نظیر درآمد نفت و امکانات دولتی را در دست داشتند، و می توانستند جامعه ایران را به يك دمکراسی متعادل (ولو از نوع مشروطه آن) برسانند، همه چیز را در برابر يك طوفان ۸ ماهه از دست داده و بار بی کفایتی و فساد رژیم را به همراه همه مال و منال خود بسته و در برابر امواج خشن مردم عاصی به مهاجرت رفتند. و اکنون که رژیم اسلامی و انقلابی مانند همه رژیم های برآمده از انقلابات و امواج بیقرار مردم بجان آمده در طول تاریخ کارنامه افراطی گری و سياهکاری بزرگی از خود بجای گذاشته، مانند يك مدعی بسیار حق بجانب و معترض وارد میدان شده و جز نقش خویش، نقش همه را در

تجربه تلخ رادیکالیسم از نوع چپ و اسلامی آن که اکنون دیگر هم در کشور ما و هم در مقیاس جهان ثمرات منفی خود را نشان داده ما را بعنوان میشران سابق رادیکالیسم موظف میسازد تا رادیکالیسم از هر نوع آن و از جمله از نوع آزمون نشده اش بویژه «رادیکالیسم سلطنت طلب» را مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی تاریخی و اجتماعی ریشه های بروز و رشد رادیکالیسم در تمام اشکال تاریخی آن نشان میدهد که تنها در شرایط سرکوب و اختناق هیئت حاکمه این یا آن کشور بستر مناسب برای رشد این پدیده فراهم می شود. اگر رادیکالیسم ژاکوبینی محصول مستقیم فساد و سرکوبگری دربار پورین ها در فرانسه بود، رادیکالیسم بلشویکی نیز بطور بلافصل از ندمتشی و در ماندگی دربار تزاری در اجرای رفورم و اصلاحات و بعداً از درماندگی دولت کرنسکی در اجرای رفورم های ارضی و سیاسی مربوطه تغذیه کرده اند. اما در مورد رادیکالیسم چپ و اسلامی از نوع تجربه شده اش که تصادفاً پیش از پیش مورد تعرض و انتقادات خشن قلمزنانی نظیر کتانه سلطانی و سایر وابستگان به جناح افراطی سلطنت طلب قرار دارد چه میتوان گفت؟ در تمام سلسله مقالات کتانه سلطانی و همفکران وی در کیهان لندن همه گونه بدگویی به اسلاميون افراطی و چپ ها (و این اواخر ملیون) داده می شود، نتایج منفی عملکرد این رادیکالیسم از همه جوانب مورد بررسی قرار میگردد، همه گونه نتایج (بادرست و غلط بودن آنها در اینجا کاری نیست) از این تحلیل های پر شر و شور و خشن گرفته می شود، جز آنکه به ریشه های رشد بنیادگرایی چپ و اسلامی و بویژه اسلامی در جامعه ما در اواخر دوران سلطنت محمد رضا پهلوی اشاره ای شود. کتانه سلطانی و همفکران چنانچه بخواهند تفسیرهایشان از يك تکیه گاه استدلالی برخوردار شود، چاره ای ندارند جز اینکه به ریشه ها بپردازند.

متأسفانه عمیق ترین تحلیل اجتماعی در مقالات تند و تیز ایشان در مورد چپ از نتیجه ای جز وابستگی و ماجراجویی آن، و در مورد جریان

بقیه در صفحه ۲۸



## زن ایرانی در مهاجرت

جدائی در بسیاری از موارد در زندگی زنان بمعنای پایان یافتن کامل تسلط مردسالارانه نیست در مواقعی که کودکانی نیز وجود دارند عملاً تمام مسئولیت نگهداری کودکان بر دوش زنان باقی میماند و نقش پدران تنها محدود به دیدار هفتگی کودکان میشود. واگذاری حق نگهداری کودکان به مادران از سوی دادگاهها برای پدران بمعنی سلب مسئولیت کامل در مورد کودکانشان است. تأمین وضعیت اقتصادی، رسیدگی به کودکان، همه و همه فشارهای تازه ای بر زن ایجاد می کند که توان، خلاقیت و انرژی فعال او را کاهش میدهد.

دختران جوان هم در میان دو نقشی که از یکسو فرهنگ سنتی برعهده شان می گذارد و نقشی که در دنیای جدید خود مایل به ایفای آن هستند سرگردانند و این موضوع اغلب به کشمکش های دائمی با والدین می انجامد.

بطور کلی سردرگمی ها، ناراحتی جسمی و روحی، فشار های ناشی از تسلط فرهنگ مردسالارانه بر زندگی آنها مسائلی است که بسیاری از زنان ایرانی با آن روبرو هستند. در اینجا بعنوان نمونه به وضعیت چند زن ایرانی با نامیدن حروف اول نامشان در مهاجرت اشاره می کنیم:

خانم م.ر.

۲۹ سال دارد و در بخش جراحی در بیمارستانی در آلمان بستری است. برای سومین بار اقدام به خودکشی کرده است. دو سال است که مقیم آلمان و اقامتش تابع شوهرش است و حداقل تا دو سال دیگر امکان گرفتن اقامت مستقل را ندارد. شوهرش در خانه ای که او زندگی می کند با زن دیگری رابطه دارد و تهدید کرده است در صورت اقدام بجدائی او را به ایران باز میگردداند.

(اگر در ایران وابستگی شدید اقتصادی زن به مرد او را به تحمل هرگونه شرایطی برای زندگی مشترک وا میدارد، در مهاجرت مسائلی چون اجازه اقامت، نداشتن شرایط مناسب برای نگهداری کودکان و... آنها را به تحمل شرایط نابرابر زناشویی میکشاند.)

خانم و.ر.

با بغض آلمان را بقصد ایران ترک می کند. سه ماه قبل شوهر بهمراه پسر ۹ ساله اش به ایران باز گشته است و او علیرغم میل اش، بخاطر فشار خانواده مبنی بر اینکه پسرش در وضعیت روحی بدی است به ایران بازگشت.

(طرح مسئله بازگشت به ایران در میان پاره ای از خانواده ها مسائلی ایجاد کرده است. در اکثر موارد زنان خواهان بازگشت به ایران نیستند. آنهم بدلیل دشواریهایی است که بیشتر نیست و پاگیر آنهاست تا مردان. مسافری اظهار میداشت که در يك پرواز به تهران ۱۸ مرد بدون خانواده هایشان به ایران بازگشته بودند.)

خانم ف.ت.

۳۴ ساله در هایم زنان زندگی میکند. سه شب قبل شوهرش او را کتک زده و از خانه بیرون کرده است. آدرس خانه اش را نمیداند. شوهرش اجازه خروج از خانه را به او نمی داده است. از

بیشتری با محیط پیرامون خود را دارند. بررسی و تحقیقات نشان داده است که زنان در مهاجرت بهتر از مردان خود را با محیط و فرهنگ جدید تطبیق می دهند و این تطابق بهتر بدلیل برخورداری از امکاناتی است که دنیای غرب در اختیارشان قرار میدهد و اصولاً کوشش زنان برای این تطابق بیشتر است. مردان از آنجا که به آسانی می توانند نقش مردسالار و پدر سالار خود را از دست بدهند ببهانه هایی همچون «غرب زدگی» متوسل شده و کمتر در هماهنگی با فضای اطرافشان می کوشند. زنان در مواردی بخاطر درد مشترک از مسائلشان با زنان کشور های محل سکونتشان بهتر رابطه برقرار می کنند. آنها در پی بدست آوردن هویت جدیدی برای خود ، سعی در پاره کردن تار های فرهنگ عقب مانده از پیرامونشان دارند. اما این تطابق همواره پسهولت صورت نمیگیرد و بمفهوم حل مشکلات زن مهاجر ایرانی نیست. او درگیر تضادی سخت هم هست. تربیت اخلاقی و سنتی او در کشور با پدر سالاری مذهبی ازیکسو و آشنایی با محیط تازه و حقوقی که زنان اروپائی بطور نسبی از آن برخوردارند، از سوی دیگر او را به تنش های روحی و روانی سخت میکشاند.

مهاجرت بناگزیب به تغییر نقش زن در خانواده می انجامد. تأمین هزینه زندگی به دوش مردان نیست (مثلاً در آلمان در خانواده های پنهانده) و یا تأمین مخارج زندگی نیاز به کارکردن زن و شوهر دارد و در نتیجه در نظام سنتی خانواده نگرگونی پدید می آید. آشنایی با اندیشه های نو و استقلال مالی به زن توانهای تازه ای می بخشد و این تغییر نقش در نامیزان بودن فرم روابط مرد و زن تزلزل ایجاد میکند و از اهمیت نقش مرد بعنوان نقطه اتکای زن و فرزندان می کاهد. و درگیریهایی در میان خانواده ایجاد می کند که گاه به جدائی ختم میشود.

از نظر عده ای، زن پنهانده ایرانی با زن مهاجر ایرانی موقعیت و وضعیت متفاوتی دارد و دلیل آنهم اینست که زن پنهانده ناگزیر به اقامت در خارج از کشور تن داده و امکان بازگشت به آسانی برایش میسر نیست و امکان انتخاب آزادانه زندگی در خارج از کشور، زن مهاجر را در موقعیت متفاوتی قرار می دهد. اما از آنجا که نظر ما در اینجا بررسی مشکلات زن ایرانی بخاطر جنسیت اوست و نه نوع و شکل اقامت او در کل زن ایرانی در خارج از کشور را با عنوان زن مهاجر مورد نظر داریم. فشار و خفقان وحشتناکی که بر زنان در ایران وارد می شود، آنها را در بسیاری از موارد بیشتر از مردان به خروج از کشور راضی می کند. آنها در پی یافتن حتی روزنه ای برای نفس کشیدن و بدست آوردن حداقل آزادیها در مواردی هم که تحت پیگرد سیاسی نیستند فشار های اجتماعی را خارج از تحمل خود دیده و بدنیال راه گریز، راهی خارج از کشور می شوند، بدون اینکه تصور روشنی از آنچه در پیش روی دارند داشته باشند. آنها از چهنمی می گریزند که بخاطر زن بودنشان هر روزه و هر روزه تحقیر می شوند بی آنکه در ایتسوی هم بدین لحاظ برای آنها حقی قائل باشند و علیرغم تلاش گروههای زنان تنها در موارد انگشت شماری زنان ایرانی موفق شده اند به صرف همین دلیل یعنی زن بودن و در ایران تحت ستم بودن پنهاندهگی دریافت کنند.

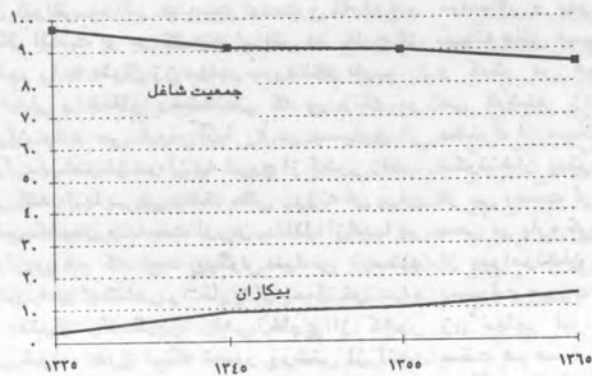
آنها از جهنم می گریزند بی آنکه در اینجا هم بهشتی در انتظارشان باشد. خوش شانس ترین آنها میتوانند تنها مراحل اداری اقامتشان را سریع پشت سر بگذارند و دوره تازه ای را در زندگی شان آغاز کنند.

اگر در مورد مهاجرین و بخصوص پنهاندهگان بپذیریم که اکثر آنها از اقشار متوسط میانه و روشنفکر غیر سنتی هستند، قاعدتاً باید این را هم قبول کنیم که این عده قابلیت تطابق



## قسمت چهارم: تحول جمعیت فعال و شاغل ایران

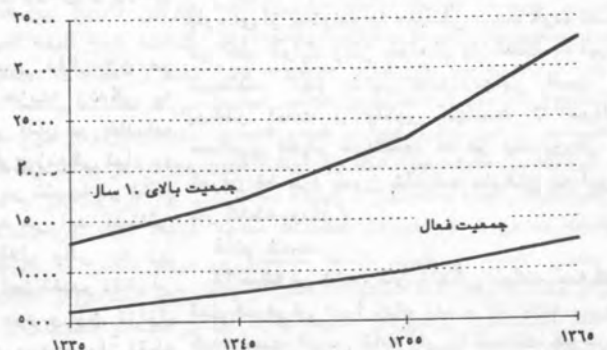
# بررسی اجمالی تحولات کمی جامعه ایران ۱۳۳۵-۱۳۶۵



نمودار ۲  
رشد جمعیت شاغل و بیکار در ایران

نتایج چهار سرشماری انجام شده در ایران نشان می دهند که طی دوره های ۱۳۳۵-۱۳۶۵ نسبت جمعیت فعال ایران \* به کل جمعیت ایران بطور منظم سیر نزولی طی کرده است. برابر سرشماری سال ۱۳۳۵، حدود ۴۷/۵ درصد از جمعیت ۱۰ سال بالای ایران، «فعال» بشمار می رفتند که بجز در صد بسیار کوچکی (۲/۵ درصد) بقیه مشغول به کار بودند (نمودار ۲ و ۱). این نسبت در سرشماری ۱۳۴۵ با کاهش آن به ۴۶ درصد رسید. اما این سیر نزولی طی دو دهه بعدی یعنی سالهای ۵۵-۱۳۴۵ و ۶۵-۱۳۵۵ شدت گرفت و به ۴۲ و ۳۹ درصد رسید. کاهش نسبت جمعیت فعال در مجموع جمعیت ایران از جمله پی آمد مستقیم آهنگ رشد سریع جمعیت است. همانگونه که در بخش های گذشته دیدیم، میزان رشد جمعیت ایران طی سالهای پیش

از انقلاب با وجود گرایش به کاهش، نسبت به بسیاری از کشور ها بالا است. پس از انقلاب نیز با افزایش بیسابقه تعداد موالید، این رشد به میزان بی سابقه ۴/۹ رسید که در میان کشور های جهان سوم نیز بسیار بالا بشمار می رود. نرخ بسیار بالای رشد جمعیت، افزایش سریع جمعیت در سنین پائین را در پی می آورد که این خود به کاهش نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت می انجامد. عامل بسیار مهم دیگر در کاهش نسبت جمعیت فعال ایران به کل جمعیت، گسترش پوشش آموزشی در ایران است. در سال ۱۳۶۵ حدود ۸۰ درصد نوجوانان و جوانان که بین ۶ تا ۱۷ سال داشتند، تحت پوشش آموزشی قرار داشتند. این نسبت در سال ۱۳۳۵ کمتر از ۵۰ درصد بود یا بطور مثال در حالیکه هنگام سرشماری سال ۱۳۶۵، این دو عدد بترتیب به ۸/۹ میلیون (دوره ۵ ساله) و ۴/۷ میلیون (دوره راهنمایی و دبیرستان) بالغ می شوند. بعبارت دیگر در دوره ۲۰ ساله ۱۳۴۵-۱۳۶۵ بر تعداد دانش آموزان دبستانی بطور متوسط هر سال ۴/۷ درصد و بر تعداد



نمودار ۱  
رشد جمعیت فعال و جمعیت بالاتر از ۱۰ سال ایران



دانش آموزان راهنمایی و دبیرستان (شامل فنی و حرفه ای) هرسال ۱۰ درصد افزوده شده است، در حالیکه جمعیت ایران طی این بیست سال از رشدی حدود ۲/۳ درصد برخوردار بوده است. بدین ترتیب بخش مهمی از نیروی جوانان که پیشتر جذب بازار کار می شد، به مدرسه می رود و در نتیجه از وزن و اهمیت نیروی فعال جامعه در مجموع جمعیت کشور کاسته می شود.

آهنگ شتابان نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت، ایران را در ردیف کشورهایی با ویژگی های اصلی «جهان سوم» قرار می دهد و از کشورهای رشد یافته صنعتی و حتی کشورهای رشد یافته تر آسیا و امریکای لاتین دور می کند. نسبت جمعیت فعال در مجموع جمعیت در بسیاری از کشورهای صنعتی از مرز ۶۰-۵۵ درصد عبور می کند و این در حالی است که این کشورها از پوشش آموزشی گسترده تری نسبت به ایران نیز برخوردارند.

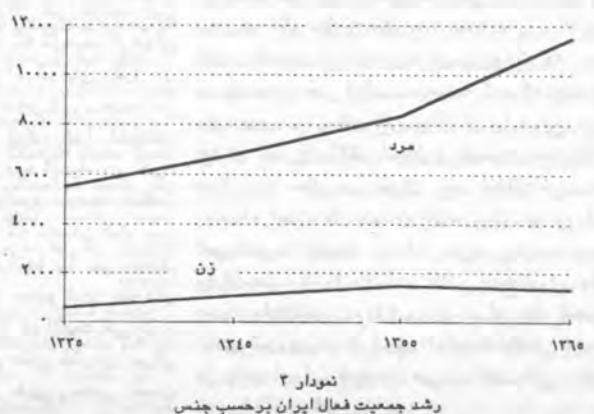
سرانجام به این دو داده باید از یک عامل اجتماعی دیگر یعنی نسبت ناچیز زنان فعال و شاغل یاد کرد که نقش مهمی در کاهش درصد جمعیت فعال ایران ایفا می کند. مطابق نتایج چهار سرشماری بطور متوسط فقط ده درصد جمعیت زن بالاتر از ۱۰ سال طی ۲۰ ساله ۶۵-۱۳۲۵ بکار مشغول بوده اند.

### سهم ناچیز زنان در جمعیت فعال

با آنکه از نظر تعداد، زنان و مردان بالاتر از ۱۰ سال رقم مشابهی را بخود اختصاص می دهد، اما در سال ۱۳۶۵، در برابر ۱۱/۵ میلیون مرد فعال از نظر اقتصادی فقط ۱/۳ میلیون زن شاغل یا جویای کار وجود داشت (نمودار ۲). این فاصله بسیار مهم میان زنان و مردان نشان دهنده شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نامناسبی است که زنان را از فعالیت اقتصادی باز می دارد. در این میان البته نباید نقش آن بخش از زنانی که بویژه در روستاها با وجود مشارکت فعال در امر تولید و فعالیت های اقتصادی بطور رسمی «فعال» یا «شاغل» بحساب نمی آیند از یاد برد. ولی با همه اینها ارقام موجود نشان دهنده فاصله بسیار محسوس میان زنان و مردان است. وضعیت زنان بویژه در فاصله ۱۳۶۵-۱۳۵۵ یعنی دوران جمهوری اسلامی رو پوخامت گذاشته است و روند صعودی بیست سال گذشته جای خود را حتی به کاهش داده است. اگر در سال ۱۳۵۵ در برابر هر ۶ مرد شاغل یک زن شاغل وجود داشت، این نسبت در سال ۱۳۶۵ تا حد یک به ده سقوط کرده است.

### وضعیت در شهرها و روستاها

بررسی مقایسه ای داده های چهار سرشماری انجام شده در ایران پدیده های جالب دیگری را بر ما مکشوف می سازد. یکی از پدیده های قابل توجه تحول جمعیت فعال در سطح روستاها و شهرهاست (نمودار ۴). نسبت جمعیت فعال در سطح شهرها و روستاها همزمان طی فاصله سرشماری اول تا چهارم کاهش یافته است، ولی این کاهش در نمونه روستاها شدیدتر است. سقوط چشمگیر نسبت جمعیت



فعال به کل جمعیت بالاتر از ۱۰ سال در سطح روستاها در فاصله سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ بسیار چشمگیر است و از ۴۷ درصد به ۴۰ درصد رسیده است. این کاهش بیش از همه با پدیده دیگری مرتبط است که نیاز به بررسی دقیق تر دارد. در فاصله دو سرشماری ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، نسبت زنان شاغل در سطح روستاها به نصف کاهش یافته است. این افت چشمگیر می تواند هم نتیجه اعمال سیاست های جمهوری اسلامی در مورد زنان باشد و هم از برخی تغییرات در تعاریف افراد شاغل و یا غیر فعال سرچشمه گیرد، اما هیچیک از داده های کنونی امکان اظهار نظر قطعی در این زمینه را نمی دهد. مسئله جالب دیگر در این زمینه رشد ناچیز جمعیت فعال در سطح روستاها نسبت به شهرهاست که دلیل آنرا باید در افزایش سریع جمعیت شهر نشین ایران جستجو کرد. در فاصله ۱۳۲۵ تا ۱۳۶۵ جمعیت فعال در شهرهای ایران بطور متوسط حدود ۴/۵ درصد رشد کرده است، در حالیکه در روستاها این نسبت از یک درصد فراتر نمی رود.

### رشد سریع بیکاری

یکی دیگر از پدیده های قابل توجه در بررسی آماری نتایج این چهار سرشماری، رشد قابل توجه شمار افراد بیکار است. در سال ۱۳۲۵ فقط ۲/۵ درصد جمعیت فعال ایران بیکار بشمار می رفتند، این نسبت در سال ۱۳۴۵، ۹ درصد، در سال ۱۳۵۵ حدود ۱۰ درصد در سال و در سال ۱۳۶۵ بیشتر از ۱۴ درصد بوده است. هرچند این اعداد فقط بخشی از بیکاری واقعی در جامعه ایران را منعکس می کنند و اشکال مختلف بیکاری پنهان را دربرنمی گیرند، اما در همین حد، بخودی خود بازگوکننده رشد محض بیکاری هستند. از آنجا که برآورد بیکاری در ایران در شرایط عادی بسیار مشکل است، نتایج سرشماری تنها منبع قابل اعتماد برای کسب حداقل داده ها در این زمینه بشمار می روند. از جمله نکات قابل توجه در بررسی جمعیت شاغل و بیکار ایران طی این دوره، تغییر بسیاری از نسبت ها به زیان زنان بویژه در دوره حکومت جمهوری اسلامی است. از جمله در سال ۱۳۶۵ نسبت بیکاری برای مردان (۱۳ درصد) حدود دو برابر زنان (۲۵ درصد) بود. کاهش نسبت جمعیت فعال بطور مستقیم بر وضعیت زندگی افراد جامعه اثر می گذارد. اگر در سال ۱۳۲۵ هر نفر شاغل در عمل بطور متوسط بار ۲ نفر را بدوش می کشید، در سال ۱۳۶۵ هر فرد شاغل بار ۴/۵ نفر در کل جمعیت را بعهده داشت.

در بخش های آینده وضعیت شاغلین بر حسب وضعیت شغلی (کار فرما، مزد و حقوق بگیران، کارکنان مستقل وغیره) و نیز بر حسب گروههای عمده فعالیت (صنعت، کشاورزی و خدمات) با جزئیات بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

س. پیوند

مطابق تعاریف سرشماری در ایران جمعیت فعال به مجموع دو گروه شاغلان و بیکار اطلاق می شود و سایر افراد جامعه را غیر فعال می نامند.

## خاطرات کوزیچکین

# مأمور ك. گ. ب و کارمند سفارت شوروی در تهران

### قسمت پنجم

#### ترجمه ف. شیوا

پیشگیری تماس میان مردم و روس ها بود. کارگران اجازه ورود به شهرک آریا مهر را نداشتند. رفت و آمد روس ها را نیز می شد به سادگی زیر نظر گرفت، زیرا که شهرک تنها یک دروازه ورودی داشت.

وسایل راحتی زندگی فراهم بود. هر خانواده

خانه کوچک و جداگانه ای داشت، شامل دو، سه، یا چهار اتاق، تهویه مطبوع، حمام، ماشین لباس شویی و یخچال، و در واقع همه اشیاء مورد نیاز و از جمله ظروف آشپزخانه. مطابق توافقی که به عمل آمده بود، ایرانیان مخارج همه این وسایل را می برداختند. تکنیسین های شوروی تنها برای غذا و لباس پول خرج می کردند.

بیشتر شوروی های حاضر در آنجا تکنیسین های متخصص در زمینه استخراج سنگ آهن و از منطقه کروی ووی روگ Krivol Rog در اوکراین بودند. کروی روگ روگ جایی پرت و دور افتاده است و برخاستن از آنجا و برای کار در خارج اعزام شدن، بزرگ ترین سخت زندگی است. و این افراد از فرصتی که به دست آورده بودند نهایت استفاده را می کردند. هدف اصلی هر تکنیسین شوروی پس انداز پول کافی برای خریدن یک اتوموبیل و لگا است. نه از آن رو که چون تصاحب اتوموبیل دارند، بلکه به این دلیل ساده که شهروند متوسط شوروی امکان خریدن اتوموبیل و لگا ندارند. اگر حقوق متوسط ماهانه را ۲۰۰ روبل فرض کنیم، با توجه به قیمت و لگا که ۱۵۰۰۰ روبل است، می توان محاسبه کرد که چند سال باید پس انداز کرد تا بتوان آن را خرید. درآمد ها در خارج بالاتر است و قیمت یک و لگا را ظرف دو سال می توان پس انداز کرد. حتی بصره است که انسان اتوموبیلی را در اتحاد شوروی به قیمت ۱۵۰۰۰ روبل بخرد و سپس به قیمت ۵۰۰۰۰ روبل و حتی بیشتر در بازار سیاه بفروشد. ۵۰۰۰۰ روبل برای یک شهروند عادی شوروی پول فوق العاده هنگفتی است و با چنین پولی شخص می تواند باقی زندگی خود را تأمین شده بداند.

را قطع می کنیم». طرف شوروی هیچ علاقه ای به آغاز مناقشه نداشت. آنها به سادگی تصمیم گرفتند که از گاز ایران استفاده نکنند و به این وسیله به ایرانیان و دیگران نشان دادند که نیازی به آن ندارند.

کارخانه ذوب آهن نیازمند سنگ آهن بود و معدن آن در ۱۴ کیلومتری پاتق کشف شده بود. این معدن زیر تپه های بی مانندی قرار داشت. میزان غلظت آهن در سنگ های موجود در این رگه بیش از ۶۰ درصد بود و سنگ های استخراجی بدون هیچگونه عملیات غنی سازی یگراست به کارخانه اصفهان حمل می شد. این معدن چغارت نامیده می شد و این نام از آبدی ای که در نزدیکی آن قرار داشت گرفته شده بود. در این معدن بود که من به عنوان مترجم میخائیل آندره یویچ و ولینتس Volynets آغاز بکار کردم. او رئیس تیم عملیاتی ای بود که بطور مستقیم با استخراج سنگ آهن و صدور آن به کارخانه سر و کار داشت. علاوه بر این تیم عملیاتی، یک تیم زمین شناسی نیز در تأسیسات معدن حضور داشت که گمانه زنی برای یافتن معادن تازه را ادامه می داد، و همچنین یک تیم متخصص منابع آبی که در تلاش یافتن آب برای اهالی بود.

تکنیسین های شوروی در همجواری مهندسان ایرانی و در شهرکی که مختص آنان در دو کیلومتری پاتق احداث شده بود و شهرک آریا مهر نامیده می شد، زندگی می کردند. این شهرک در فلاتی قرار داشت که توسط کوههای زاگرس احاطه شده بود. (۹) گرمای هوا در تابستان به ۵۰ درجه بالای صفر می رسید، در حالیکه رطوبت هوا صفر بود. هوا آنچنان صاف و شفاف بود که خطای دید ایجاد می کرد. تپه هایی که ده ها کیلومتر دور بودند، آنقدر نزدیک به نظر می رسیدند که انسان فکر می کرد که کوچکترین جزئیات آنها را می بیند. تمامی شهرک با حصار از سیم های خاردار احاطه شده بود و پلیس از آن مراقبت می کرد. ایرانیان می گفتند که سیم های خاردار برای دور نگاه داشتن پلنگ و شتر های وحشی نصب شده است، اما من فکر می کنم که این کار برای

اتان می خواستند که خطوط لوله به سمت جنوب غربی شوروی منحرف شود و گاز به ترکیه فروخته شود. در صورتیکه اختلافی پیش می آمد و ایرانیان صدور گاز را متوقف می کردند، آنگاه ترک ها بودند و نه ما که می باید عواقب آن را تحمل می کردیم.

همه چیز در همین جهت جریان داشت، تا آنکه در آغاز دهه ۷۰ پادگورنی Padgorny که در آن زمان رئیس جمهور (صدر شورای عالی - م) شوروی بود، با شاه دیدار کرد. او نتیجه گرفت که شاه قابل اعتماد است و «می توان با آن مرد معامله کرد» و به این ترتیب بخش مربوط به ترکیه از پروژه لوله کشی گاز حذف شد. آنگونه که بعد ها معلوم شد، این اشتباه بزرگی بود. وقتی که بحران انرژی در سال ۱۹۷۳ آغاز شد، قیمت نفت و گاز به میزانی باورنکردنی بالا رفت و ایرانیان می خواستند که قیمت گاز تحویلی به شوروی را نیز بالا ببرند. از آنجایی که هزینه ایجاد کارخانه ذوب آهن با گاز پرداخت می شد، ارزش کارخانه به شدت کاهش می یافت. علاوه بر این ها قیمت نفت در بازارهای جهان به دلایل صرفاً سیاسی، که هیچ (یا تقریباً هیچ) ارتباطی به ایران یا اتحاد شوروی نداشت، بالا می رفت. پس از مذاکرات طاقت فرسا طرفین به توافق رسیدند که قیمت گاز مقدار کمی افزایش یابد، اما همچنان به میزان قابل توجهی پائین تر از قیمت بازارهای جهانی باقی بماند، تا آنکه همه هزینه های طرح مربوطه پرداخت شود. طرف شوروی برای جبران زیان های خود قیمت لوازم یدکی کارخانه را کمی افزایش داد، که به نوبه خود باعث بالا رفتن قیمت فلزات در بازار های جهان گردید.

تا زمان انقلاب در ایران وضعیت به همین شکل باقی ماند. مقامات حاکمه جدید ایران تصمیم گرفتند که «سرو سامانی» به وضع اقتصاد کشور بدهند و از آنجا که تحت تاثیر تبلیغات غرب تصور می کردند که اتحاد شوروی نیاز حیاتی به گاز ایران دارد، با شوروی اتمام حجت کردند که «یا گاز ما را به قیمت نفت جهانی بخرند، یا آنکه ما صدور گاز

این در تئوری است. ابتدا باید خود پول را بدست آورد. بنا براین تکنیسین ها پس انداز می کنند و می گویند که در ماه هرچه ممکن است کمتر خرج کنند. از آنجائی که پول فقط برای مواد غذایی خرج می شود، پس برای پس انداز بیشتر می توان آذوقه خود را از شوروی آورد. بنابراین آنان عظیم ترین چمدان های ممکن را پر می دارند و همه انواع گوشت و ماهی کنسرو شده، گوشت نمک سود و پخته، سوسیس و کالباس خشک، آرد و غیره و غیره را آنقدر در این چمدان ها می تپانند که دیگر نمی توان آنها را تکان داد (حتی نان خود را نیز در محل نمی خردند، بلکه در خانه می پختند). وقتی که این چیز ها را دیدم، تازه به مفهوم سؤالی که افسرگمرک در فرودگاه شرمه تی به ور در باره آذوقه از من پرسیده بود پی بردم. برخی ها تمام نیروی جسمی خود را در تلاش برای سرکردن با آذوقه ای که داشتند تا زمان سفر بعدی به شوروی، آنچنان تحلیل می بردند که پیش روی ایرانیان از شدت گرسنگی به حال ضعف می افتادند.

با يك نگاه سطحی می شود گفت که چهار پای روستائی را اگر به خارج هم بفروستی، باز همان رفتار چهارپای روستائی را دارد (عاقبت گرگ زاده گرگ شود. - م. م.). ولی مسئله به همین سادگی نیست. اینان بطور عمده مردمان نجیبی بودند، و هرگز نمی شد آنان را مقصر دانست که چرا شعور انسانی خود را در تلاش برای حداکثر استفاده از فرصت طلائی زندگی شان تقریباً از دست داده اند. گناه به گوند کسانی بود که در اتحاد شوروی آنان را از يك زندگی عادی محروم کرده بودند، و دارائی آنان را هم در داخل و هم در خارج به سرعت برده بودند، و تاکید می کنم که به سرعت برده بودند. این موضوع زمانی بر من آشکار شد که مشغول جمع آوری مطلب برای پایان نامه ام بودم و کشف کردم که ایرانیان بنا به توافقنامه چه مقدار پول بابت هریک از تکنیسین ها به اتحاد شوروی می پردازند. شاخ درآوردم وقتی دانستم آنان بابت هر مهندس شوروی ماهانه ۵۰۰ دلار می پردازند. از این مقدار، یعنی از نسترنج شخصی مهندسان، تنها ۳۰۰ دلار به خوبشان داده می شد! بقیه به جیب مقامات شوروی سرازیر می شد. اگر لااقل نیمی از این پول به خود مهندسان پرداخت می شد، آنان دیگر مانند چهارپایان رفتار نمی کردند.

علاوه بر فشار اقتصادی، شیوه دیگری نیز برای کشاندن تکنیسین های شوروی به انحطاط اخلاقی وجود دارد. آن را **تدبید** می نامند. از نظر رسمی تکنیسین تنها برای مدت يك سال به خارج اعزام می شود. هنگامی که يك سال به پایان می رسد، مدت مأموریت او به مدت يك سال دیگر تمدید می شود، و این کار در پایان هر سال تکرار می گردد. تمدید مأموریت تکنیسین ها زیر نظارت کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در مسکو صورت می گیرد. البته در واقع این کار به نزدیک ترین رئیس هریک از تکنیسین ها بستگی دارد. اگر رئیس گزارش های خوب بر مورد فرد مربوطه ننویسد، یا آنکه تمدید مأموریت او را توصیه نکند، این کار صورت نمی گیرد. بدون تمدید، پس اندازی هم در کار نیست. رهبری حزب

از این شیوه به عنوان وسیله ای برای اعمال فشار اخلاقی بهره می برد. تلاش برای تعدید مأموریت عامل نسیسه چینی، بدگوشی، اتهام زدن، واداشتن دیگران به اتهام زدن، فریفتن همسران دیگران و از این قبیل است.

مأموریت من به صورت عادی پیش می رفت. البته اگر تاثیر وضعی را مه توصیف کردم، نادیده بگیریم. رئیس من مرد خوب و همکار با فرهنگ و کتابخوانی بود که قدری ذوق طنز داشت. روابط ما دوستانه بود و اغلب پای درد دل یکدیگر می نشستیم. من نیروی فراوانی صرف نوشتن پایان نامه ام پیرامون «تاریخ صنایع فلزگدازی در ایران» می کردم و گاهی از اوقات لازم می شد که برای گردآوری اطلاعات به تهران بروم. رئیس من وضع مرا درک می کرد و اغلب ترتیبی می داد که «برای مأموریت» به تهران بروم.

پیش نویس پایان نامه من در انتهای دهمین ماه اقامتم در ایران، آماده شد. موفقی شده بودم که مطالب جالبی از منابع دست اول، اینطور که از بایگانی شرکت ملی صنایع نوب فلزات ایران بر می آمد، جمع آوری کنم. در همین حوالی بود که رئیس گفت که در حال نوشتن گزارش برای تعدید مهلت اقامت من است و اظها داشت که باید تقاضا نامه مربوطه را امضاء کنم. من پاسخ دادم که نیازی به تعدید مأموریت ندارم. من برای مدت يك سال به ایران رفته بودم و خیال داشتم که در پایان آن به دانشگاه بازگردم. ایم مطالب را بیشتر نیز به رئیس گفته بودم، اما معلوم شد که او حرف های مرا جدی نگرفته بود. اغلب دانشجویانی که برای يك سال کارآموزی به ایران می آمدند، دو یا سه سال در آنجا می ماندند و در نتیجه پایان تحصیلی خود را به تاخیر می انداختند. البته واضح است که با انگیزه های صرفاً مادی دست به این کار می زدند. دانشگاه در قبال آنان نرشم نشان می داد و فشاری بر آنان وارد نمی کرد.

عاقبت رئیس گفت: - حال که اینطور است، چه موافق باشی و چه مخالف، من گزارشم را به تهران می فرستم و آنوقت خودت می توانی مساله را با آنها حل کنی.

در سفر بعدی به تهران، مرا پیش معاون مشاور اقتصادی کمیته دولتی روابط اقتصادی فرستادند. من انتظار داشتم که همان مرد ارمنی را که با او آشنا شده بودم، ببینم. اما در جای او مرد دیگری نشسته بود، در حدود پنجاه ساله و با موهای خاکستری تیره. او کوتاه قد و نجسب بود و وقتی که حرف می زد، به جای دیگری نگاه می کرد. وی معاون مشاور جدید، آناتولی واسیلی یویچ ایونین Lunin بود.

او گفت: - گزارش ریاست در بافق درباره تعدید مدت اقامتتان به دست من رسیده است. ولی شما فراموش کرده اید که تقاضانامه را امضاء کنید. باید در این قبیل موارد دقیق باشید، وگرنه ما می توانیم اقامتتان را تعدید نکنیم.

پاسخ دادم: - من فراموش نکردم، بلکه نمی خواهم مأموریتم تعدید شود. او گفت: - منظورتان چیست، که نمی خواهید؟ - وباتعجب به پشتی هندلش تکیه داد و برای نخستین بار مستقیم در من خیره

شد.

- من برای يك سال اقامت به اینجا آمدم. این يك سال دارد تمام می شود و من می خواهم به دانشگاه برگردم.

- دارید خوشمزگی می کنید؟ به شما پاداش داده می شود و يك سال اقامت بیشتر در خارج به شما می دهند و این است جواب شما؟  
گفتم: - برای پاداش متشکرم، ولی نه، مرسو.

او با ناباوری در من خیره شده بود و گفت: - واقعیت این است که ما در آن معدن به يك مترجم نیاز داریم و شما باید این را عنوان امری لازم در جهت تداوم کار استخراج در نظر داشته باشید. من دارم استاد را به مسکو می فرستم و نمی خواهم مخالفت بیشتری بشنوم. گفتم: - شما کاملاً مختار هستید که این کار را بکنید، منتها من هم به مسکو اطلاع خواهم داد که شما مرا مجبور به ماندن می کنید. او از کوره در رفت و فریاد زد:

- فکر می کنی کی را داری می ترسانی، جوانک تازه به دوران رسیده! من پرونده تو را چنان خراب می کنم که تا آخر عمرت نتوانی... من برخاستم و گفتم: - خوب است که اقلأ خیرم می کنید، رفیق ایونین. حالا من می دانم که از کدام سمت باید منتظر درسر باشم.

او همچنان داشت چیزهایی می گفت، اما من دیگر از اتاق بیرون آمده بودم. می بایست هرچه زودتر و پیش از آنکه این پیر مرد چندی آور درسر حسابی برابم درست کند، دست به کاری می زدم. او حتماً و بدون اتلاف وقت آنچنان گزارشی درباره من به مسکو می فرستاد که حتی مخوف ترین زندان ها ممکن بود از پذیرفتن من به عنوان زندانی سرپاززند. چه کار باید می کردم که خود را از این وضع نجات دهم؟ معمولاً چیزهایی را که با قلم و بویژه رو کاغذ های با نشان رسمی می نویسند، هرگز حتی با تیر نیز نمی توان برید و از بین برد، ما به کاغذ پیش از انسان ها باور داریم.

پس از ترک ایونین یگراست به هتل رفتم و بسرعت نامه ای خطاب به رئیس دانشکده ام نوشتم. آنچه رخ داده بود برای او شرح دادم و تقاضا کردم کمک کند که به مسکو برگردم. نقشه من ساده بود. يك افسر کا گ ب می خواهد مرا بکار بگیرد، نامه مرا به دستیارش نشان می داد. او نیز به توبه خود با نیکلی واسیلی یویچ تماس می گرفت و او اقدامات لازم را بعمل می آورد. بخت بامن یار بود و يك دوست دانشجویی من که در مؤسسه ما درس می خواند و سه سال در ایران بسربرده بود، همان روز عازم مسکو بود. من نامه رئیس دانشکده را به او دادم و او قول داد که روز بعد آن را به رئیس برساند.

این بار سه روز در تهران ماندم، به سینما رفتم و ساعت ها صرف زیر و رو کردن کتابفروشی ها کردم. در آن زمان کتاب «مجمع الجزایر کولاک» نوشته الکساندر سولژنیستین Solzhenitsyn در همه کتابفروشی ها فروخته می شد. حتی بعضی از کتابفروشی ها آن را در کنار تازه ترین کتاب های خود قرار داده بودند. اما من به این کتاب نزدیک نشدم. کافی بود که



در صحرائ سینا تشدید می گردند.

- هجدهم اکتبر نفوذ مجدد نیرو های اسرائیلی به سواحل غربی کانال سوئز و بمباران پرت سعید

- بیست و یکم اکتبر ضد حمله سوریه و اردن در جبهه شمال و ضد حمله مصریها در صحرائ سینا.

- بیست و دوم اکتبر صدور قطعنامه شورای امنیت دال بر آتش بس و ضرورت اجرای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل

- بیست و سوم اکتبر نیرو های اسرائیل وارد شهر های سوئز و اسمعیلیه می شوند و بخشی از نیرو های مصری را در این منطقه از بقیه ارتش مصر جدا می سازند.

- بیست و چهارم اکتبر ارتش سوریه آتش بس را می پذیرد.

- بیست و پنجم اکتبر آماده باش نیرو های آمریکائی بعد از اظهار تمایل شوروی مبنی بر ورود در جنگ بفتح اعراب

در همین روز شورای امنیت قطعنامه پیشنهادهای کشور های غیر متعهد مبنی بر آتش بس و بوجود آوردن يك نیروی صلح بین المللی در منطقه را تصویب مینماید.

- سی و یکم اکتبر مصر و اسرائیل مبادله اسرا را می پذیرند.

- ژوئن ۸۲ تا ژوئن ۸۵

حملات اسرائیل به جنوب لبنان ، اشغال بیروت و سرانجام خروج از لبنان و ایجاد يك حریم امنیتی در جنوب این کشور به عمق ده کیلومتر در خاک لبنان

نقشه شماره ۴ وضعیت اسرائیل رادر سپتامبر ۱۹۹۱ بهمراه سرزمین های اشغالی و تحت کنترل آنها نشان میدهد.

۱۹۹۱-اسرائیل امروز همراهِ با سرزمین های اشغالی



نقشه شماره ۴

پاسخ دادم: - از مؤسسه کشورهای آسیائی و آفریقائی برای کارآموزی و تدارک پایان نامه.

اوگفت: - بسیار خوب، بسیار خوب. مسکو یعنی مسکو و به ما گفته اند تو را اینجا نگه داریم. بموقع به مسکو برمی گردی. با ایونین هم سخت نگیر. بطور کلی مرد خوبیست. - و زیرکانه طعنه زد که: - پس گفتم دانشکده، هان؟ بهرحال موفق باشی. - دستم را فشرده. سخنان گلوپف دلیلی بود بر آن که نامه من کار خود را کرده بود. هیچ شکی در این باره نداشتم. اما چیزی که مرا به تعجب وا میداشت، سرعت واکنش مسکو بود. این کار فقط دو روز طول کشیده بود.

مدت مأموریت من به پایان رسید. علی رغم مشکلات دلگیر کننده ای از قبیل آنچه تعریف کردم، سال پربراری را در ایران سپری کردم. توانسته بودم این کشور را از نزدیک ببینم، نه مانند يك توریست، بلکه از درون. سفر هائی به یزد، کرمان، اصفهان، شیراز و تخت جمشید کردم. موفق شده بودم که ایرانیان را به همانگونه که در زندگی روزانه هستند، و نه به شکلی که به توریست ها معرفی می شوند، بشناسم.

قرار بود که در پنجم نسامبر ایران را ترک کنم. شب پیش از آن برف بسیار سنگینی در تهران بارید. صبح همه خیابان ها پوشیده از برف بود و راه بندان های متعددی ایجاد شده بود، و برف همچنان می بارید. اتوبوس به هتل ما آمد تا همه را سوار کند و سپس بسوی فرودگاه رهسپار شدیم. در راه مترجمی که ما را همراهی می کرد، تصمیم گرفت که به خانه اش برگردد. گویا مقداری کاغذ جاگذاشته بود. تکنیسین ها مثل همیشه شروع به اعتراض کردند و پیش بینی کردند که به موقع به فرودگاه نمی رسیم. در واقع هم وقت زیادی برای تلف کردن نداشتم. اما بهرحال در حدود ۲۰ دقیقه از وقت برای این کار از دست رفت. هنگامی که در حدود ۵۰۰ متر با سالن بین المللی فرودگاه فاصله داشتیم، در يك راه بندان گیر افتادیم. از داخل اتوبوس می توانستیم ببینیم که در ساختمان فرودگاه خبرهائی هست. امکان حرکت برای اتوموبیل ها دیگر وجود نداشت و من تصمیم گرفتم پیاده شوم و بروم و ببینم که چه اتفاقی افتاده است. هنگامی که به نزدیکی ساختمان رسیدم مردم را دیدم که از همه طرف می دویدند. سراپای آنان خوتین بود و فریاد می زدند. پلیس ها در رفت و آمد بودند و من از یکی از آنها پرسیدم که چه روی دانه است. او با آشفتگی جواب داد:

- نمی دانم. پنج دقیقه پیش سقف سالن پائین آمد. مردم دستپاچه به هرطرف می دویدند و می گویند که بمب بوده است. - سپس نگاهی به من کرد و ادامه داد: - شما بهتر است اینجا را ترک کنید. بژودی سر و کله ساواک اینجا پیدا می شود و هرکس را که دم دستشان باشد، می گیرند. شما هم که خارجی هستید، دیگر بدتر.

ناتمام

يك خبرچین این کتاب را در دست من ببیند تا همه چیز حسابی خراب شود. سولژنیستین در آن زمان از چشم رهبران ما افتاده بود. قبلاً زمانی بود که خروشچف او را تولستوی دوم نامیده بود و چیزی نمانده بود که جایزه ادبیات لنین را به او بدهند. پیش از آمدن به ایران من در مسکو دو کتاب از سولژنیستین خوانده بودم که عبارت بود از بخش سوطان و دایره نخست. این دو کتاب تأثیر عمیقی در من بجا گذاشتند. اما من نمی توانستم در باره آنها با دوستانم به بحث بنشینم، زیرا در مسکو نقطه نظری اینجا و آنجا مدام تکرار می شد و می گفتند «بحث جنایات استالین مربوط به گذشته های دور است. این بحث شاید برای پدران ما جالب بود، اما برای ما جالب نیست. البته واضح است که اشتباه ها و سوءاستفاده هائی از قدرت صورت گرفته است، اما اکنون دیگر همه چیز مرتب شده است و نیازی به مرور آن اشتباه ها نیست. سولژنیستین هم البته نویسنده توانائی است، اما در بحث مربوط به زمان استالین، او عنان گسیخته شده است. اکنون که ما باید به فکر آینده باشیم ، او مدام ما را به عقب و به گذشته می کشاند.» من در آن زمان نمی فهمیدم که این ابراز احساساتی که توسط افرادی از نسل خود من صورت می گرفت، ریشه در شیوه شایعه پراکنی داشت که مودیانه ترین شیوه تبلیغات حزبی است.

من در کتاب مجمع الجزایر گولاک خبره می شدم و حرف های دوستم را به یاد می آوردم که کارمند بخش داخلی کا گ ب بود و در منزل او کتاب های سولژنیستین را خوانده بودم. او می گفت: «اگر مجمع الجزایر گولاک را درخانه ات پیدا کنند، ده سال باید در زندان بنشینی» و خیلی خوب می دانست که چه می گوید.

روزی که عازم بازگشت به معدن بافق بودم، یکی دیگر از کارکنان شعبه کادر ها به نام الکساندر تیتویچ گلوپف A. Titovich Golubev را ملاقات کردم. او در بیرون عمارت کمیته دولتی روابط اقتصادی ایستاده بود، لبخندی زد و به سوی من آمد. یکی از مترجمانی که با من آشنا بود، قبلاً به من گفته بود که گلوپف کارمند ویژه ای است و درحین توصیف او دستش را بالای ابرویش گذاشته بود و گوئی در نور شدید آفتاب به دور دست می نگرد، چشمتش را تنگ کرده بود. این حرکت به آن معنی بود که گلوپف افسر کا گ ب است.

گلوپف با خورشویی گفت:

- چه خبرت است؟ با معاون مشاور کردن کلفتی می کنی؟

و ادامه داد: - بی خیال. حقشان همین است، وگرنه روی گردن ما سوار می شوند.

من نفهمیدم که منظورش از «ما» چه کسانی بود و تصمیم گرفتم که با احتیاط عمل کنم و چیزی نگویم.

او بالبخند خفیی پرسید: - گفتمی از کجا تورا به ایران اعزام کرده اند؟

## «شونیسیم فارس» تف سربالا

می گویند، فجایع تاریخ اگر تکرار شوند، حتماً پیاپی خواهند بود.

اکنون که نظام توتالیتاریستی شوروی که از زمان حیاتش میلیونها قربانی و از جمله هزاران شهروند ایرانی طلبیده است، از هم پاشیده است، ملت‌هایی که بنا بر سیاست تزار هاو «بربر ها» چندین و چند دهه از شونیسیم روس رنج دیده و به خاک سیاه نشانده شده اند، فرصت یافته اند تا آرزوهایشان و ستم رفته را بازگویند. اگر در خیابانهای آذربایجان آنسوی ارس، تمثالهای خمینی در راهپیمایی ها به چشم می خورند و یا به گفته خبرنگاران در دوشنبه، مرکز «جمهوری تاجیکستان» کتابهای فارسی، تن تن به فروش می روند، چیزی نیست، مگر وجدان تاریخی مردم که از دوری مین درد کشیده است و می خواهد به جور و ستم شونیسیم روس طعنه زند.

در مقابل، دست اندکاران سیاست «ازما بهتران» به تکاپو افتاده اند تا شاید شبیه حوادث سالهای ۲۵-۱۳۲۴ را بار دیگر احیا کنند. گویی، فیل «دوستان» این بار با فیل رانهای «نظم نوین جهانی» یاد هندوستانی بنام آذربایجان کرده است. بطور مرتب برای آذربایجان- که از نام سرداری ایرانی گرفته شده است- و «زبان» و «ملت» آذربایجان اشک تمساح می ریزند. یکی از این اشک تمساح به چشمان، شخصی است بنام س. سهند اولی که در شماره دوازدهم «راه آزادی» سرقلم رفته اند. وی مصمم است هر کسی را که بگوید بالای چشم اربابان «غلام یحیی» ها ابروست، گستاخانه به «سلطنت طلب» بودن متهم سازد. دانشمند بزرگ ایرانی، دکتر تقی اراتی بخاطر وسعت دید و بینش و حب ایران خواهی اش اعتقاد داشت که «مردم تمام استاتنها باید به فارسی حرف بزنند، مخصوصاً در ولایت خود او آذربایجان» و زبان «آذری» همان فارسی است که حتی به «لهجه خراسانی» شباهت دارد و «عارضه» زبان ترکی از اصالت ایرانی آذربایجانیان نمی کاهد. واگر خدای ناکرده، فردی ایرانی ابراز کند که ملت ها حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند، اشک تمساح به چشمی پیدا می شود و با توپ و تفنگ و سرنیزه در خیابانهای باکو (بادکوبه) و دوشنبه و تاشکند و سمرقند و بخارا و... عربده می کشد تا مردم به زور فریاد بزنند و نویسندهگان بنویسند و مطربان بنوازند که کشور ایران، سرزمین «کثیرالملة» است، تا ما هم سر به زیر بیندازیم و فراموش کنیم که ماد ها، اولین نسته مردم «ایر» یا ایران بودند که دولت بزرگ ایران را بنیاد نهادند و در «آذربایجان» (اینور و آنور) و شهر های همدان، کرمانشاهان و قزوین و اسپهان و تهران» می زیستند. و فراموش کنیم که دویستی های

آذری (فارسی) شیخ صفی اردبیلی، سرخاندان صفویه، هنوز موجود است. و فراموش کنیم که تسلط «عارضه» زبان ترکی در آذربایجان اینور و آنسو، تغییر ماهیتی در ملیت ایرانی آذربایجانیان نمی دهد. و فراموش کنیم که مردم زادگاه زرتشت و بابک و ابومسلم و حافظ و... با «ملت روس» هیچگونه خویشاوندی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی نداشته و ندارند، که هنوز در برخی از روستاهای آذربایجان بزرگ (مادخرد) به زبان «آذری» که گویشی از زبان فارسی است، حرف می زنند.

با منطق س. سهند اولی قضایا را پی گیری کنیم. ایشان، زبان فرانسه را کاسبکارانه به فارسی ترجیح می دهند، زیرا در دنیا کار برد بیشتری دارد و اگر آلمان نشین بودند زبان آلمانی را ترجیح می دادند. اگر «ایشان» ها همین زبانها را نیز فرا می گرفتند در می یافتند که ایرانی بودن - صرفنظر از افراد و قبایلی که بر این کشور حکم رانده اند- افتخار است و می دانستند که فرانسویان در برابر «جیمز موریه» به ستایش سجایای ایرانی برخاسته اند و «گوته» شاعر بزرگ آلمانی برای درک حافظ، به زبان فارسی روی می آورد و فلان آهنگساز لهستانی با درک ترجمه های حافظ، سیمفونی های «حافظانه» و... می نویسد. و نیچه برای بیان فلسفه خود، به «زرتشت» که بقولی در حوالی دریایچه «چتچست» یعنی ارومیه امروزی متولد شده است، پناه می آورد.

مفرضان وطنی و بیگانه، باید هم به بی نظمی بچار شوند، وقتی که اسامی ایرانی شهر ها و رود ها و کوههای آذربایجان را مانند، سهند، سبلان، تبریز، مراغه، ارومیه، خوی و... بشتوند و به هر وسیله ای برای اثبات «شونیسیم فارس» ادعایی خود متوسل شوند و از جمله بگویند که مناطق فارس نشین از رفاه بیشتری برخوردارند و ندانند که سیستانی ها و بلوچها و مردم کرمان و طبس و... حال و روز بدتری از آنان دارند. و سپس از «پپسی» تشخوار کنند که چرا «شونیسیم فارس» مذهب شیعه را در ایران رسمی کرده است و خود را به کوچه علی چپ بزنند و بنا بر منطق خود ندانند که شیعه بدرستی، در دوران صفویه که بزم چنابان، آذربایجانی و از «ملت» تخیلی دیگری هستند، به مذهب رسمی تحول یافته است تا در کنار دیگر کنش و واکنشهای درون جامعه، بتواند مرز های این سرزمین را در برابر چپاولگران و غارتگران ترک که ناحیه آذربایجان را مدام به خاک و خون می کشانند، محفوظ بدارد. با منطق آقایان «شونیسیم فارس» را در تاریخ پیگیری کنیم.

پس از جمله اعراب، تا اوایل قرن بیستم میلادی، سوی دوره های کوتاه، حکومتی های

بعضاً محلی مانند «طاهریان، صفاریان، آل بویه، سامانیان و زندیان» هیچگاه، بزم آقایان، «فارسها» حکومت نداشته اند. مگر اینکه، اشک تمساح به چشمان و کاسه های داغ تر از آتش، تاریخ نویسی نوشته اند و یا کشف کرده اند که همگان از آن بی خبرند. اما مهم این است که فرهنگ ایرانی با زبان اکثر مردم این سرزمین با وجود تمامی ایلفار های مغول و ترک و تاتار به حیات خود ادامه داده است. در این پایداری فرهنگی و تاریخی، مردم آذربایجان سهم بزرگی داشته اند که هرگز، هیچ ایرانی فراموش نخواهد کرد. با این وجود زیاد تعجب آور نیست که زبان «آذری» در ایلفار های پی در پی، بخاطر طبیعت این ناحیه ایران که مهاجمان چادر نشین را مجذوب و جذب می کرد، به زبان «ترکی» تحول یابد.

واقعیت این است که پس از تحمیل قرارداد های ننگین «گلستان» و «ترکمنچای» در اوایل سده پیش به دولت آل قجر (غیر فارسها) بخشهایی از کشور ما جدا شده اند که در پی این «قرار داد ها» مردم آن نواحی از ظلمت و ستم شونیسیم رنج برده و می برند. عشق به ایران و فرهنگ این کشور در دل مردم آن مناطق زبانه می کشد و پیاپی نیست که شونیسیم بیگانه، ایرانیان مهاجر را زمانی هزار در هزار در اعماق سیبری و یا در دوستانهای روسیه شوروی به خاطر ایران و ایرانی بودنشان نابود می گرداند.

این بار نیز، کسانی که می کوشند با تحریف تاریخ و انطباق مکانیکی مسایل ملی در ایران- که به حق باید قبلاً در شوروی به نفع ملت‌هایی از قبیل آذربایجانیها، گرجی ها، ازبکها، تاجیکها و... یا در ترکیه به نفع کرد ها و آذربایجانیها و یا در عراق به سود کرد ها، که هیچ سابقه تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با حکومت آن کشور ها ندارند. حل گردد- کاری از پیش ببرند، همان جوابی را که در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ از مردم و بویژه مردم هشیار آذربایجان گرفتند، دریافت خواهند داشت.

داشت ۲.

۱- دکتر اراتی، در مجله ایرانشهر، چاپ برلین سال ۱۹۲۴، در مورد زبان فارسی و آذربایجان، به زبان فارسی می پردازد و در مجله فرنگستان همان سال به زبان آذربایجانیان و اغراض بیگانگان اشاره هایی آموزنده و سودمند دارد. وی پس از بررسی مختصر تحول زبان «آذری» به ترکی می نویسد: «در انقلاب مشروطیت ایران، فداکاری آذربایجانیها بر همه کس واضح و آشکار است. پس در این مساله باید افراد خیراندیش ایرانی فداکاری نموده برای از بین بردن زبان ترکی و رایج کردن زبان فارسی در آذربایجان بکوشند.»

۲- ذکر این نکته، خالی از اهمیت نیست که «جمهوری دمکراتهای آذربایجان» اولین نسته متشکل شده سیاسی بودند که دستاورد بزرگ مشروطیت، یعنی مساله «انجمن های ایالتی و ولایتی» را به لجن کشانند و زمینه استبداد سلطنتی را آگاهانه و نا آگاهانه در راستای خواست بیگانگان هموار ساختند.

جواد اسد پور





## «وحدت ملی و کثرت قومی-تباری»

باز شدن صفحه مسائل ملی در «راه آزادی» بر روی یکی از مهمترین مسائل اساسی جامعه ما که بقول قدما «ممالك محروسه» ایست انگشت گذاشته است. ادامه توأم با احساسات مطلب، بیانگر وجود نوگرایی افراط و تفریط و لاجرم طیفهای میانی در جامعه ما است.

۱- گزایشی که میراث فرهنگ خانواده پهلوی را حمل می کند. معتقدند که ملیت ایرانی را باید از شیوه دیکتاتوری و سیستم متمرکز دولتی و تک فرهنگی و تک زبانی، یعنی فارسی اداره کرد و میدانیم که در آغاز، معلم رضا شاه، کمال آتاتورک بود و این سیستم الهام گرفته از ترکیه است: سیاست بستن مولوی خانه ها (قدغن شدن شعر فارسی) و تک فرهنگی و یک زبانی کردن ترکیه (قدغن شدن نوشتن و خواندن و حتی گاه تکلم بزبان کردی در کردستان ترکیه) انعکاس خود را در تقلید رضا شاهی بصورت قدغن شدن نوشتن و خواندن همه زبانهای غیر فارسی در ایران (با منشاء آریایی یا غیر آریایی) یافت. این بیماری که در اواخر قرن نوزده تا نیمه اول قرن بیستم تقریباً جهان گیر بود و میتوان آنرا بیماری «پانیسم» نامید بر این تصور باطل مبتنی بود که ملیت با «نژاد» و «زبان» یکی است و بنظر آنها بایستی مرز های ملی با مرزهای نژادی و فرهنگی برابر شوند (نژاد در مفهومی که بار سیاسی داشت نه محتوای علمی) و هم از این رو بود که هر یک از کشور های بزرگ آن زمان داعیه رهبری و اتحاد مردمان متکلم به یک زبان (که به زعمشان با هم هم نژاد بودند) را تحت ملیت واحد و در واقع تحت رهبری خودشان میخواستند. نژاد روس طرفدار پان اسلاویسم بود که از زمان استالین به میهن پرستی شوروی (پاتریوتیسم شوریتیک) تغییر نام داد و ویلهلم امپراطور آلمان پان ژرمنیسم را مدعی بود و پان ترکیستها جهت حفظ بقایای امپراطوری و خلافت عثمانی، پان ترکیسم را که در اصل الهام گرفته از پان اسلاویسم بود چاره در خود تشخیص دادند. این ناسیونالیسم افراطی که بیانگر توسعه طلبی و خلوص خواهی حکومتهای مستقل بود در حکومت رضا شاهی بصورت مسخ شده مطرح شد زیرا این سیاست لاجرم دارای دو وجه بود:

الف، وجه خارجی: که توسعه طلبی و جذب و هضم کشور های همزبان و «همنژاد» را میخواست که در ایران مطرح نبود و تنها در دانشکده انجمنی و مدارس رضا شاهی جهت

ملن به قاجاریه «نوستالژی» و حسرت از دست رفتن ۱۷ شهر قفقاز زنده نگه داشته میشد.

ب: وجه داخلی: در مورد کشور هایی که زبانهای دیگری وجود داشت سعی در حل و از میان بردن آنها با (خشونت و سببیت) میشد و این جنبه همان و چه خلوص گرایی این بیماری اجتماعی بوده و (هست). پس از شکست نهضت نازیسم و فاشیسم تا حدود زیادی تب این بیماری اجتماعی شکست اما هنوز جریانهای عقب مانده ب فکر علاج و حتی معجزه با آن مرض هستند. از این رو کار های این ناسیونالیسم افراطی را که ربطی با ناسیونالیسم دمکراتیک ندارد (واغلب باعث بد نامی جریان دوم میشود) بایستی در کادر شرایط تاریخی زمان خودش قرار داده و تحلیل کرد.

۲- گرایش افراطی مقابل، در واقع عکس

العمل داخلی اعمال سیاست فرهنگ کش در مناطقی است که فرهنگ و زبان مادری ویژه خود را دارند که با زبان رسمی حاکم (فارسی) متفاوت است. عکس العمل فرهنگ و زبان زیر ستم، از نظر جامعه شناسی، ضمن دربرداشتن حقایق انسانی و اخلاقی، در اشکال افراطی خود محکوم است. زیرا حامل تمایلات جدایی طلبی فرهنگ سرکوب شده است که در شرایط جغرافیای- سیاسی ایران، خطر بالکانی شدن ایران را بدنبال می آورد. روشن است که هر دو گرایش افراطی، از نظر روان شناسی اجتماعی مضروب و از عوامل مهم و دائمی تنش های درونی جامعه ایرانیست. منتهی ناقل و منشاء اصلی این بیماری اجتماعی، همان گرایش اول است که شیوه استبدادی و سیستم تمرکز دولتی می خواهد تک فرهنگی و تک زبانی را در ایران به آذری ها، بلوچ ها، ترکمن ها و کرد ها تحمیل کند.

متأسفانه افراط کاری فرهنگ های محکوم گاه بجای می رسد که بجای مبارزه با ناسیونالیسم و استبداد حاکم و مبارزه برای استقرار دموکراسی سیاسی و مدنی و فرهنگی، با خود زبان حاکم که در طول قرن ها نقش زبان مشترک را ایفا کرده است، به مبارزه برمیخیزند و از آن متنفر می شوند. و در مقابل به نوعی ستایش و پرستش زبان خودی می پردازند. فرهنگ ها و زبان محکوم، گاه بصورت گریز از مرکز، تا حد تجزیه طلبی و پیوستن به اقوام هم زبان در کشور های همسایه بروز می کنند.

اگر بخواهیم از این بیماری اجتماعی که در نهایت استقلال ملی و تمامیت ارضی و موجودیت همه ما را تهدید می کند، نجات یابیم، لازم است از یکسو منشاء این بیماری را، چنانچه در بالا تعریف کردیم، مداوا کنیم. از سوی دیگر با توجه به گذشته تاریخی این کشور، به این واقعیت توجه داشته باشیم و تاکید ورزیم که ساکنان این مرز و بوم، چه آذری و بلوچ، چه ترکمن و فارس و کرد، صاحبان متساوی الحقوق آند و در طول هزاره ها، با رشته های فراوان تاریخی، فرهنگی و یا عاطفی بهم پیوند خورده و همواره برای استقلال و تمامیت ارضی ایران تلاش ورزیده و ملت ایران را تشکیل داده اند. باید فکر فرهنگ عقده و فرهنگ صیغه را از سر بدر کنیم. زیرا فرهنگ و هنر کنونی ایران محصول زحمات مشترک خلق های ساکن این کشور است که هر کدام به سهم خود در اعتلاء آن کوشا بوده اند.

از همین رو، نظر اجمالی به چگونگی تکوین روند استقرار ساکنان فلات ایران و جریان مهاجرت های پی در پی اقوام دیگر به ایران زمین و اختلاط و امتزاج آنها با یکدیگر در طول هزاره ها، ضرورت دارد تا معلوم افتد تصویری که بویژه خانواده پهلوی در طی ۵۷ سال در ذهن درس خوانده ها و حتی مردم عادی این کشور جا انداخته است، با واقعیت سیر تمدن و تاریخ این کشور بیگانه می باشد. زیرا حقیقت ناقص همانا دروغ کامل است.

در زیر نظری به ریشه های قومی و تباری که در واقع با تاریخ تمدن این کشور همعنان است، بیندازیم (رجوع شود به: هنری فیلد: «هنر شناسی ایران» صفحات ۷۷ تا ۷۶۲؛ پارتولد: «جغرافیای تاریخی ایران» صفحات ۱۰۸ تا ۱۶۸؛ سرپرسی ساکس «تاریخ ایران» صفحات ۶۴ تا ۱۳۰؛ ژاک دمورگان «سفرنامه» صفحه ۱۱۷).

### چگونگی شکل گیری و استقرار ساکنان

#### ایران زمین

۱- نخستین مردمان ساکن ایران که در واقع به قول افراطیون: «ایرانیان اصیل» میباشند بنا به اسناد باستانشناسی، بلوچ هاه هستند البته بشرطی که ایرانی را بمعنی ساکن سرزمین ایران بدانیم و نه متعلق به قوم



اسطوره ای آریا که گویا پس از مهاجرت از نواحی شمال در حدود خوارزم کنونی ساکن بوده است (زمان آن هم معلوم نیست)، بلوچ ها نظیر دراویدی های هند و هم‌ریشه با آنها تا شوش، همدان و تیتوا پراکنده بودند و هنوز در شاخه براهوشی تشابهات ظاهری و لغات دراویدی باقی مانده است و بعد ها با آریائی ها و اعراب و ترکها آمیخته شدند و از نظر زبان‌شناسی زبان غالب آنها به شاخه ای که زبانهای آریائی نامیده میشود منسوب میباشند.

۲- بنا به شواهد تاریخی که در تمام تاریخ های مفصل و متوسط تاریخ ایران میتوان آنرا مطالعه کرد آغاز تمدن در سر زمین ایران با نام تمدن اقوام ایلامی همراه است. پیرنیا در «تاریخ ایران باستان» و سرپرسی ساکس در «تاریخ ایران» و گریشمن در «ایران از آغاز تا اسلام» و کلمان هوار در «ایران قدیم» و ... همگی تمدن ایران را از ایلام شروع کرده اند.

اما به یقین در زبان فارسی (و شاید خارجی) کتابی تاکنون به جامعیت «در تاریخی هزاره ها» نوشته ایروچ اسکندری در این باره، تألیف نشده است. دوست دانشمندی کتاب را در این جمله جامع و مانع خلاصه کرد: «در تحلیل تمدن کشورمان باید گفت تمدن ایرانی یعنی تمدن ایلامی». بنا به نوشته پیرنیا در کتاب «ایلام»، تمدن ایلامی از هفت هزار سال قبل از میلاد تا زمان انقراض آن در ۶۴۰ ق.م ادامه داشته و از عصر سفال و سفال رنگی و مفرغ و آهن به تشکیل شهر- دولتها و دولت سراسری (در ۲۲۰۰ ق.م) ره سپرده و پروسه و بافت تمدن عظیم آن در نست است. ده هزار لوحه خوانده نشده آن در دانشگاه شیکاگو وجود دارد و گفته زنده یاد اسکندری اگر همه آنها خوانده شوند گرامر زبان ایلامی هم بصورت کامل بدست خواهد آمد با آنکه در زمان قاجاریه و اوایل پهلوی تمدن ایران را شش هزار ساله میدانستند و حتی در شعر شکواییه شاعر آزاده میرزاده عشقی هم بدین صورت منعکس است:

(مرا چه کار که یک عمر آه و ناله کنم  
که فکر مملکت شش هزار ساله کنم)  
(از زمان کشف خط ایلامی -۴۰۰۰ ق.م- تا امروز تمدن ایران شش هزار ساله میشود).

متأسفانه با رواج فرهنگ تاسیونالیسم افراطی پهلوی، رفته رفته این تمدن عظیم در حال فراموشی رفت. زیرا ایلامیها نه سامی بودند و نه آریائی، زبان آنها به تصریح عنایت اله رضا و محققین و مورخینی چون ویل دورانت (تاریخ تمدن)، سرپرسی ساکس، کلمان هوار، پطرو شففسکی و هنری فیلد جزو زبانهای اورال آلتائیک، نظیر فنلاندی، ترکی، مجاری و مغولی و ... است فرم و سیستم شهر و ده و ایل و تباری و روستائینی و قانونگزاری در ایران و خلاصه ریشه تمدن سنتی ما به ایلام برمی گردد و با توجه باینکه زبان ایلام یکی از سه زبان اصلی دوره هخامنشی ها بوده و داریوش کتیبه بیستون را به زبان بابلی، ایلامی و پارسی باستان نوشته است و پایتخت هخامنشی ها پایتخت ایلامی ها یعنی شهر شوش بوده است لذا زنده بودن زبان ایلامی بعنوان زبان اداری و دیوان در آن دوره مسلم است و بنا به روایت مورخین

اسلامی تا قرن سوم هجری، زنده بوده است. نتیجه اینکه ایجاد تمدن در کشور ما به نست ایلامی ها انجام گرفته است که خوز ها یکی از طوایف سه گانه آنها بوده اند و نام خوزستان نظیر نام دریای خزر یادگار قوم ناپدید شده ایست که از تاریخی هزاره ها فروغ تمدن آن سوسومیزند و دلهای حقیقت خواه را بسوی خود میخواند. شهر اهواز و بندر بوشهر و ... یادگار ایلامیهاست. در کنار این تمدن، تمدنهای گوتی، ماننا، کاسیت، لولوبی ها و غیره وجود داشته است که علاقمندان میتوانند به کتاب در تاریخی هزاره ها و یا کتب تاریخی دیگر مراجعه کنند و همه اینها بنا به تعریف مورخین، آزیاتیک زبان (منسوب به آسیای مرکزی) بوده اند و به گروه زبانهای التصافی (ارال و آلتائیک) متعلقند. از نظر نژادی چون هیچ تحقیق علمی بر روی ژن های ساکنین ایران انجام نشده است لذا سخن گفتن از نژاد و تپ های مختلف آن جز ادعای باطل نیست و ره بجای دیگری نخواهد برد. طبقه بندی ظاهری (فئوتیپ) نژاد ها به سفید و سیاه و زرد نیز امروز از نظر ژنوتیپ اعتباری ندارد و از اینرو ما قوم و تبار و نه نژاد بکار میبریم.

۳- بعد از ایلامیها لازمست به تمدن اقوام سامی زبان اشاره شود: بابلیها و سپس آسوریها که بخش مهمی از ایران فعلی را تصرف کرده و در تمدن این سرزمین مؤثر افتادند. شهر ارومیه ریشه آسوری دارد و آسوریهای امروزی ایران بقایای آن قوم جهانگشا و جنگجو هستند که امپراطوران آن راه را بر جهانگشایان هخامنشی هموار کردند. کلدانیها نیز بقایای بابلی ها هستند که افتخار تدوین اولین قانون به پادشاه آنها (حمورابی) میرسد.

۴- اقوام ماد و پارس بنظر اکثر مورخین در حدود ۱۲۰۰ ق.م. به کوههای زاگرس رسیدند و «ماده» ها که از اتحاد چهار قبیله آریائی با دو قبیله غیر آریائی (مغ ها و بودی اوی ها) بوجود آمده بودند در حدود ۷۵۰ ق.م. حکومت خود را تحت قیمومیت آشور تأسیس کردند و بعد با همراهی بابلی ها، آشور را منقوض کرده و خود بوسیله کوروش هخامنشی منقوض شدند. کرد ها خود را منسوب به ماد ها میکنند که دلیل مخالف آن موجود نیست. هرچند دلایل اثباتی نیز وجود ندارد. میدانیم که امپراطوری ماد شامل سرزمین وسیعی بود که حدود جغرافیائی آن از شمال و شمال غربی، ارمنستان و قفقاز، از غرب آشور و بابل، از جنوب شوش (عیلام) و از غرب سرزمین پارت بوده است (از دائرالمعارف امریکانا، کلمه مدیا) پادشاهی پارس ها در ۵۵۰ ق.م. آغاز شده و در ۳۳۰ ق.م. توسط مقدونیان منقوض گردید. عمر امپراطوری عظیم هخامنشی ۲۲۰ سال بود که از سند تا مصر گسترده بود... که در مقایسه با عمر حکومت ایلامی که ۲۸۵۰ سال بوده، بسیار ناچیز است. تمدن هفت هزار ساله ایلامی را ابداً نمیتوان با تمدن هخامنشی قابل مقایسه دانست. زیرا این سیر تحولی قوم پارس نبود که تخت جمشید و قصر اصلی داریوش در شوش و غیره را پدید آورد بلکه به تصریح داریوش بوسیله استادان تمدنهای تحت سلطه، این اثر بدیع را خلق کرده است که باعث افتخار

هر ایرانی است و میدانیم که در ایران بنا به نظر مؤسسه یونسکو سه اثر مهم تاریخی وجود دارد: اولی چغازنبیل که (معدنی) از ایلامی است. دومی تخت جمشید و سومی میدان نقش جهان اصفهان است. سلاطین هخامنشی نظیر مغولها بنا به خصالت کوچنده ایلی خود بین پایتخت های ممالک تصرف شده، بیلاق و قشلاق میکردند (شوش، همدان، بابل و گاهی سارد). پارسها برخلاف ماد ها حتی به مرحله شهرنشینی نرسیده بودند و از ده ایل پارسی شش ایل ده نشین و چهار ایل کوچنده باقی مانده بودند (هرودت) تأکید روی این واقعیتهای تاریخی بدان خاطر است که بدانیم نه تمدن ما ایرانیها دو هزار و پانصد ساله است و نه دوران هخامنشی از نظر تاریخ اندیشه و انسانی چیز فوق العاده ایست که بتوان در علاقه بدان از تمدن ایلامی و یا بعد از اسلام ایران چشم پوشید یا خود را وارث منحصر آن قلمداد کرد. به دو نکته اشاره کنم که به تصریح افلاطون علت مقاومت یونانیها در ماراتون قتل عام کاملی بود که داریوش در اریتره کرده بود (قوانین) و خساریارشا نیز بابل را آتش زد و تمدن آنرا خاموش ساخت. بعد از هخامنشی ها دوره مقدونی هاست که چانشینان اسکندر بودند و از ۳۳۰ ق.م. تا ۲۸۵ ق.م. حکومت کامل داشتند. با آغاز تهاجم پارت به سرکردگی ارشاک اول بالاخره بعد از قریب صد و پنجاه سال سلوکیه سقوط نمود و بعد به تیسفون تغییر نام داد و تا انقراض ساسانی پایتخت ایران بود. از اقوام ششگانه ماد و دهگانه پارس و اقوام پارت، بصورت مشخصی قومی باقی نمانده است و زبان پارسی باستان جزو زبانهای مرده محسوب میشود و ریشه زبان فارسی کنونی هم نیست.

۵- پارت ها: حکومت آنها را نویسندگان خدای نامک و به تبع آنها مورخین و شاعران دوره اسلامی در ترجمه ملوک الطوائفی تعبیر کرده اند که نادرست است.

### اشکال حکومتی در تاریخ ایران

در ایران قبل از جمهوری اسلامی ما سه گونه حکومت داشتیم:

الف: شاهنشاهی: که نوعی فدرالیسم سنتی بود. خان نظامی ایل حاکم شاهنشاه میشد که بصورت ارشی یا انتخابی یا هر دو در خانواده او باقی میماند و شاهان دیگر در سرزمین خود حکومت داشتند، تنها مالیات و قشون میدادند که شکل ایلامی، پارتی و اتابکی یا ملک و شاهی عصر سلجوقی نوع کامل و شاهنشاهی هخامنشی از داریوش بیعد نوع متمرکز آنست.

ب: پادشاهی: که حکومت مرکزی قوی پادشاهی وجود داشت و اختیارات شاهان محلی یا لغو می شد یا به حداقل (فرمانبری) تقلیل مییافت مثل ساسانیان، صفویه و ...

ج: خان خانی یا ملوک الطوائفی: حکومتی که پادشاه یا شاهنشاهی در رأس کشور وجود نداشت نظیر دوره زندیه و فاصله میان انقراض ایلخانیان و تأسیس تیموریان و ...

حکومت شاهنشاهی اشکانی، طولانی ترین حکومت اقوام آریائی زبان بر ایران است (پنج قرن). بنظر میرسد که اکثر زبانهای موجود

آریایی در ایران بغیر از فارسی به دوره پارت ها میتواند منسوب باشد. دوران حکومت پارتها دوره تسامح و سعه صدر و آزادی دینی و عقیدتی بود. دو کشف مهمی که در قیل از اسلام انجام شده به دوره پارت مربوط است یکی آسیاب آبی که به انگلیسی هنوز (Persien Wheels) میگویند و دیگری ساختن پیل جهت آب طلا دادن به مس بوده است. در دوره اشکانی راه ابریشم تأسیس شد که تأثیر تعیین کننده ای بر تاریخ ما و همه منطقه داشت.

۶- ساسانیان: (تأسیس حکومت متکی به مذهب رسمی) در سال ۲۲۶ میلادی اردشیر بابکان با کمک موبدان زرتشتی کودتایی کرده و آخرین پادشاه اشکانی را میکشد (۲۲۴ میلادی) و دین رسمی (زرتشتی) را برای اولین بار وسیله کشتار های شدید (بویژه در بلوچستان) قرار میدهد و حکومت متمرکزی تأسیس میکند که متکی به دین بود و جهت کاستن از نفوذ اشراف، املاک متمرکز آنها را در محل نفوذ مصادره میکند و در نقاط دیگر به آنها زمین میدهد تا ضمن حفظ اشرافیت بتواند تمرکز قدرت را برای شاه و بنفع موبدان حفظ کند؛ اما بعد از سپری شدن پیروزیهای نظامی دوران او و پسرش شاپور اول اشرافیت زخم خورده به موبدان نزدیک میشود و در نتیجه شاهان ساسانی را مرتب یا عزل میکردند و یا میکشیدند. و نادر بود که در میان آنها کسانی چون شاپور دوم و انوشیروان قد علم کنند. و این دو نیز به بوکت بحران داخلی و خطر خارجی توانستند در سازش با موبدان به قدرت برسند. و بر عکس شاهان عادلانی چون هرمز چهارم عمر چندانی نیافتند. حکومت ساسانی بالاخره در قساد خود نظیر هخامنشی آنقدر غوطه خورد که با وزش تند باد اسلام فرو افتاد. دوران ساسانی در بعد از اسلام بخصوص تا قرن چهارم تأثیر حسرت آلودی گذاشت که ادبیات کلاسیک فارسی بدان مدیون است.

ریشه اقوام آریایی زبان ایران همه به ماد، پارس و پارت میروند. در دوره ساسانی با مهاجرت ترکها از طریق خراسان و نیز آذربایجان به ایران بدین منوال، ترکیب جدیدی به بافت قبلی ایران (بلوچ، ایلامی، سامی: آسوری-کلدانی-عربی) و آریایی ها اضافه میشود.

۷- دوره اعراب مسلمان: با پیروزی سریع اعراب، اسلام سیستم کاست ساسانی را در ایران در هم شکست که از زمان اردشیر بابکان بصورت مانع مهمی در رشد فرهنگ اجتماعی درآمده بود و از آن بیبده بود که دهقان زاده ای توانست فردوسی یا قزالی و طبری شود، پسر خیمه نوزی بزرگترین ریاحی دان قرون وسطی گردد: (خیام) یا از دهکده افشنه بخارا کسی لقب شاهزاده اطیاء جهان را بخود اختصاص دهد و در عین حال مؤثر ترین فیلسوف قرون وسطی باشد: (ابن سینا).

درست است که ایران ساسانی بعد از شکست قلمسیه از صورت یک امپراطوری که برای تقسیم جهان آن روز با روم شرقی می جنگید، خارج شد و بصورت یکی از ایالات غیر مستقل خلافت عربی درآمد. اما اینجا جمله ای از پورتاند راسل قابل نقل به مضمون است تا

نظر من روشنتر شود. او می نویسد: «درست است که انگلیسیها به ویلسون و ولینگتون افتخار میکنند اما در خارج از انگلستان اگر چیز قابل افتخاری داشته باشند نیوتن و داروین و خلاصه خداوندگاران اندیشه و علم و هنر است که به جهان عرضه داشته اند؛ ما نیز اگر بخواهیم به تمدن خود افتخار کنیم درست است که در نزد خود از ایلام تا به امروز به آثار و خلاقیت نظامی، سیاسی و علمی و هنری خودمان مباهات میکنیم اما در پیش بشریت میتوانیم به صاحبان اندیشه و علم و فکر خود ببالیم و اینها تنها بعد از اسلام است که پا بعمره وجود گذاشته اند. و در میان ایرانیها، بویژه زرتشتیان هستند کسانی که به تا راحتی شدید ناشی از شکست ساسانی از اعراب، مبتلا میباشند و کینه آن بصورت های مختلف بروز کرده و میکند که قابل فهم است. قضاوت درباره آن را احساسات و شرایط موجود سخت مشکل کرده است اما داوری درست و از روی واقعیت ها، سخن دیگر و لحن دیگری میطلبید. بهرحال بعد از فتح قلمسیه اعراب بسته دسته به ایران مهاجرت کرده و با حفظ فرهنگ یا تبار قومی و یا تحلیل در اقوام دیگر در ترکیب قومی ایران دخالت دارند. اعراب ایرانی و نیز سادات، انصاری ها، مدنی ها، یثربی ها... همه عرب تباران ایرانی هستند.

۸- دوره آخر دوره ترکان مسلمان است که آخرین مهاجرت و اسکان قومی در ایران میباشد. صرفنظر از مهاجرت ترکان در زمان انوشیروان، مهاجرت وسیع ترکها از غزنویان (قرن چهارم هجری شمسی) و بخصوص سلجوقیان (اوایل قرن پنجم) شروع میشود و حکومت آنها با انقطاع موقت دوره مغول تا قاجاریه ادامه مییابد. سلاطین ترک ده قرن بر ایران حکومت کرده اند و ترکان ایرانی، تباری به سلاجقه میبیرند و زبان فارسی دری که زبان خراسان قدیم (افغانستان و ازبکستان فعلی) بود، به زبان مشترک و نه رسمی ایران در حکومت ترکان ایرانی تبدیل شده است.

۹- بنا به دلایل سیاسی از ۱۳۰۴ ه.ش. (۱۹۲۵)، انگلستان موفق میشود حکومت قاجاریه را به دلایل سیاسی و اقتصادی منقرض کند و بدینگونه رضا شاه پادشاه ایران میشود. وی در این مورد نیز به پیروی از آنتاتورک، نخست میخواست ایران را جمهوری کند. اما بعلت مخالفت مجتهدین شیعه سلطنت مطلقه را بجای جمهوری مطلقه مستقر میسازد (که البته در هر دو صورت محتوای آن یکی بود). اگر از دوره ساسانی، مساله دعوی دین بر مسائل قبلی اضافه شده بود، در دوره پهلوی نیز دعوی زبان بر مسائل قبلی اضافه شد تا بالاخره شرایط بین المللی و توفان انقلاب مردم آن را جارو کرد. ولی اینبار «پان اسلامیسیم» رونق گرفت.

### ایرانیان از چه اقوام و تبار ها تشکیل می شوند؟

نتیجه ای که از این توضیحات میتوان گرفت اینست که، ایران کشور تمام تبار ها و اقوام مهاجری است که (چیز بلوچ ها که ساکنین اصلی این کشور اند) در ایجاد، گسترش و نگهداری و تدوام تمدن آن کوشیده و در طی تقریباً یازده

هزار سال با هم از نظر تباری، قومی، فرهنگی و اقتصادی در آمیخته و ملت ایران را با همه تفاوت های تباری و قومی و فرهنگی آن بوجود آوردند.

۱- از لحاظ تباری ایرانیان اخلاف و فرزندان اقوام زیر اند:

الف- اقوام بلوچ (ساکنین اصلی)

ب- اقوام آریاتیک (آرال آلتائی زبان غیر سامی و غیر آریائی: ایلامی، لولوبی، گوتی، مائتا، طبری، کاسیت و دو قبیله ماد.

ج- اقوام سامی (بابلی ها، کلدانی ها، آسوریها، یهودیها، اعراب)

د- اقوام آریائی (چهار قبیله از شش قبیله ماد، پارسیها: ساکن استان فارس، پارتها)

ه- ترکان مسلمان (ترکمن ها، آذری ها، توکان درگز، قشاقی ها...)

در ضمن ما ایرانیان را بمعنی ساکنین کشور ایران فعلی بکار میبریم و لذا در اینجا نه اصطلاح زبان شناسی مورد نظر ماست که بنا برآن اقوام آست و ختنی که هرگز جزو قلمرو ایران هم نبودند به خانواده زبانهای هند و ایرانی متعلق اند؛ و نه مفهوم تباری و یا «ژنایی» مراد است، که بنا برآن ایرانیان گویا فرزندان اقوام هندو اروپائی «ایره» یا «آرین» بوده اند. که بنا بر داده های تاریخی که فوقاً اشاره کردیم چنین نیست.

روشن است که همه این اقوام در طی یازده هزار سال (از ظهور اولین دهکده ها در ایران در ۹ هزار ق.م) با هم در آمیخته اند و تبارشان و گاه زبان و فرهنگشان را سیاست بازان با نژادشان برابر قلمداد کرده اند. حال آنکه از نظر ژنتیکی هنوز تحقیقی بر روی کروموزومهای ساکنین ایران صورت نگرفته تا بتوان بنا به تجربه تحلیل بیولوژیک (ژنتیک) ساکنین این کشور را طبقه بندی کرد.

### مساله زبان و تحول آن در تاریخ ایران

۲- از لحاظ زبان میدانیم که اقوام ساکن در ایران ابتدا با منشاء تباری (جدّ اسطوره ای یا واقعی) خود را از دیگران مشخص میکردند و رفته رفته از شکل تباری به سرزمینی تغییر نسبت داده و خود را بنام سرزمینی که در آن ساکن شده بودند مشخص میکردند و در این مرحله فرهنگ و بخصوص زبان قومی نظیر نام سرزمینی حامل و بیانگر هویت آنها میگردد و هم از این روست که اسم استانهای کشور برآمده از نام قبایل ساکن در آن است (چیز خراسان - در رابطه با خور- خورشید) مانند بلوچستان، ایلام، طبرستان، (مازندران...)، اسپهان (اسب ها)، سیستان (سگستان)، گرگان، کردستان، لرستان، آذربایجان-آتروپات گان (قومی که حافظ آتش بودند)، فارس (ستان) ... و چنانکه نکر شد زبانهای اقوام بلوچ در نتیجه خلط و مزج ها به آریائی (بلوچ) تحول یافته و زبان اقوام آریاتیک نظیر زبان ماد ها و پارسیها و پارتها و خزر ها (ترکی خزری) همه خاموش شده اند. آنچه باقی مانده آسوری و عربی است. فارسی کنونی زبان شرق خراسان قدیم (افغانستان و بخشی از ازبکستان امروز) بوده و چون مبدل به زبان دیوان (دولت) و عرفان در دوره سلاطین ترک ایرانی شده، بتدریج در شهر



ما زبانهای آریائی دیگر را در خود تحلیل کرده است.

و هم از اینروست که مثلاً کردی کرمانشاهی نظیر گیلکی رشتی و فارسی شیرازی و همدانی و مشهدی و نیشابوری و تهرانی و... همه به فارسی دری نزدیک شده اند. اما علاوه بر لهجه محلی وقتی از شهرها دور تر میشویم رفته رفته به زبان اصلی آن منطقه بومیخوریم و در دهات و ایلات کاملاً به زبان خالص بر میخوریم که فارسی نیست. ضمن آنکه آثاری از زبان رازی، زاگانی و مشهدی و... در سسترس است که نشان میدهد فارسی زبان ریشه ای و تباری این مناطق نبوده است.

آنچه در رابطه با مساله مورد بحث ما قابل توجه است، اینست که زبان فارسی در طی حکومت ده قرن سلاطین ترک ایرانی بر این کشور به زبان های ادبی و مشترک تمام خاور میانه (از عثمانی تا هند) مبدل شده لذا جزو زبانهای تحمیلی (نظیر روسی در متصرفات آسیای ایش) نبوده است. تنها وقتی در دوره ۵۷ ساله پهلوی فرهنگ تک زبانی و سیاست تحمیل زبان فارسی علم شد، ناچار عکس العمل های طبیبی خود را در میان زبانهای محکوم بوجود آورد که در مورد ترک زبانان و کرد زبانان ایرانی شاهد عکس العمل شدید آن بوده و هستیم. در پایان این مقاله لازم به ذکر است که در ایران تا انقراض قاجاریه ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) همواره سه زبان در کنار هم بعنوان زبان های رایج تر وجود داشتند و در کنار آن زبانها و لهجه های دیگر بحیات خود ادامه میدادند. بعنوان مثال:

- در دوره هخامنشی: بابلی (زبان تجارت) - ایلامی (زبان دیوان و ادارات) - پارس باستان (زبان سلطنتی و لشکر) و میدانیوم داریوش کتیبه بیستون و بسیاری از الواح خود را به این سه زبان نویسانیده است.

- در دوره پارتها: یونانی (زبان تجارت و علم) - آرامی (زبان کاتب ها و دیوان) - زبان پهلوی اشکانی (زبان شاهی و لشکر)

- در دوره ساسانی: پهلوی (زبان شاهی و لشکر) - روستاشی (زبان دین رسمی) - آرامی و سریانی. در دانشکده چندی شاپور \*\*\* (زبان دیوانی و کتابت دولتی) بود و میدانیم که کاتب ها آرامی بودند و لغت هزارش از همین جا بوجود آمده که جز در نوشته های مانوی تقریباً همه نوشته های پهلوی با هزارش همراه است (به آرامی مینوشتند و به پهلوی تلفظ میکردند مثلاً «لصماء» مینوشتند و «گوشته» میخواندند).

در دوره بعد از اسلام نیز ابتدا عربی رایج بود بعد فارسی و ترکی رایج شدند و باز ایران دارای سه زبان اصلی شد، عربی (زبان دین و علم و فلسفه)، فارسی (زبان دیوان و شعر و عرفان) و ترکی (زبان شاهی و لشکر)

### راه حل چیست؟

تا قبل از پهلوی کسی به زبان کسی کاری نداشت. کرد ها شاهنامه حقیقت را در اواخر افشاریه و اوایل زندیه نوشته اند و شعر و نثر زیادی از دوره حکومت ترکان ایرانی به زبانهای مختلف در ایران باقی مانده است. راه حل

کنونی نیز چنین است که به پیروی از سنت گذشته مان:

۱- هرکس به زبان مادری خود بخواند و بنویسد و بیاموزد و در ادارات محلّ تولّد خود بتواند رفع نیاز کند. این حق هر انسان است که به زبانی که مادرش به دهان او الفاظ نهاده و گفتن آموخته، بنویسد و بخواند و حرف بزند و باید نه تنها در تمدن و فهم و شعور، بلکه در انسانیت کسانی که در باره این حق چون و چرا میکنند تردید کرد. همه این زبانها باید محترم شمرده شوند. زیرا همه آنها زبانهای ایرانیانند (نه از نظر طبقه بندی زبان شناسی بلکه از این نظر که عده ای ایرانی به آن تکلم میکنند).

۲- زبان فارسی بعنوان زبان مشترک همه ایرانیها اصلاً مورد دعوا نیست؛ اگر زور سیاسی از پشت سر آن برداشته شود بهتر رشد خواهد کرد. چنانکه از دربار عثمانی تا دربار گورکانی (هند) را گرفته بود.

۳- به يك زبان علمی و بین المللی که امروزه انگلیسی است نیازمندیم، با توجه به جهانی بودن علم و جدائی آن از فرهنگ بمعنی اخص آن بنظر من بهتر است برخی دروس پایه (فیزیک، شیمی، بیولوژی و ریاضیات) از يك مرحله ای، به انگلیسی تدریس شود و اگر مقدور بود برای زبان آلمانی و فرانسه و ژاپنی و... نیز کلاس های دایر شود. چنانکه اشاره شد هیچیک از ساکنین ایران صاحبان اصلی آن نیستند تا بقیه اجاره نشین یا اتباع درجه دوم آن محسوب شوند. اجداد همه ما در این سرزمین زندگی کرده، در آن تولید نموده و از آن دفاع کرده اند. ما باید با وحدت خود خواسته مان زمینه را برای تحقق آرمانهای انسانی و دمکراتیک آماده کنیم. نه اینکه بفکر تجزیه یا تمرکز باشیم. تا به قول شیخ محمد خیابانی: «لقمه خار داری باشیم تا دیگران نتوانند ما را بلع کنند». همه کار های بزرگ تنها با همت انسانها صورت تحقق پوشیده اند ولی همه آنها ابتدا ایده ای پیش نبوده اند.

صدر

\* طبری ها آریائی نبودند و به این سبب در دوران پهلوی اول نام آنها به مازندران که آریائی و ساکنین بعدی آنجا بودند به ناروا تغییر دادند. زیرا هر دو قوم از جنبه تباری به جنبه سرزمینی تغییر هويت داده بودند.

\*\* نام ایران تا دوره های ساسانی نه در نوشته های خودی (سنگ نوشته های هخامنشی و نوشته های پارتی) و نه نوشته های دیگران (الواح بابلی و آسوری و نوشته های یونانی و رومی) وجود ندارد و تا دوره ساسانی کشور را به نام قوم حاکم مینامیدند. مثل ماد، پارس، پارت... و از آن بیعد در دوره ساسانی که حکومت متکی به دیانت انحصاری زرتشتی تشکیل گردید در رابطه با متن اوستا که بنا بر آن کشور اسطوره ای آریانویج که در حوالی خوارزم کنونی وجود می داشته به تمام سرزمین تعمیم داده شد. و معنی آن این نیست که کل مردم ایران از تبار قوم آریا میباشد لذا مفهوم ایران نظیر معنی کشور (کیش + ور) بار دینی داشته است و البته منحصر به ایران نیست. زیرا اسم قبلی افغانستان (آریانا) میباشد و ایرلند و ایر وان نیز همان معنی را افاده میکنند.

### پاسخی به

«از زبان فارسی با تعصب دفاع کنیم» نوشته س. پیوند.

دوستان گرامی!

به باور من همیشه باید معیار دفاع از چیزی را «واقعیت» قرار داد و پس بدبختانه مشکل آنجایی آغاز می شود که ما «تعصب» را بجای «واقعیت» می نشانیم و از آن پس، آنچه را که تنها دلخواه و آرزویمان است بجای آنچه که واقعاً هست و یا به ناگزیر پیش خواهد آمد، می بینیم. درباره تغییر زبان فارسی، نخست باید بدون «تعصب» پذیرفت که این زبان، خواه ناخواه، مانند هر چیز زنده و پویای دیگر، زیر تاثیر پیرامون خویش دیگرگون می شود و این دیگرگونی بدون توجه به خوشایند یا ناخوشایند ما برهانش ادامه خواهد داد. کاملاً طبیعی است که پس از چندین سال زندگی در یک محیط تازه، زبان مادری ما به سود زبان بیگانه دگرگونیهایی به خود راه دهد. این پدیده را بروشنی می توان نزد همه مهاجرین دید و هرچیزی جز این مایه شگفتی خواهد شد، زیرا که با «واقعیت تجربی» نمی خواند. از شعار و احساسات که بگذریم، همه پژوهشهای علمی نشان می دهند که از نسل دوم مهاجرین بعد از زبان نخستین رو به سستی می گذارد و این روند رنجبار از همان نسل نخست آغاز می شود. البته همه کوششهایی که برای پیشبرد شکوفائی زبان و ادبیات فارسی در مهاجرت می شود، بی اندازه ارزنده و ستایش آمیز است، زیرا که برای ما نسل اولی ها، این زبان و ادبیات بسیار برتر از زبان و ادبیات کشور بیگانه می باشد. اما صادقانه از خود پرسیم که آیا برای فرزندان ما هم همین گونه خواهد بود.

به گمان من س. پیوند دو پدیده کاملاً مجزا را باهم یکی انگاشته. یکی دگرگونی زبان فارسی در درون ایران و دیگری دگرگونی آن نزد مهاجرین بیرون از کشور می باشد. بدبختانه در درون ایران این زبان دچار هرج و مرج شگفتی است که دستکم تا پایان زندگی جمهوری اسلامی خواهد پایید. اما باید پذیرفت که مشکل زبان نزد ایرانیان مهاجر سرراپا متفاوت از آنچه که در ایران می گذرد می باشد. بی هیچ شرمی باید پذیرفت که فرزندان ما که دورنمای بازگشتشان به ایران چندان روشن و دلخواه ما نیست، سود چندان هم از پاسداری از زبان و فرهنگ پدرانشان نخواهند برد. چه بهتر که ما هم از «تعصب» که یکی از بزرگترین بدبختی های سیاسی، اجتماعی و فردی ما ایرانیان است بگسلیم و با واقع بینی، در الایش زبان فارسی سهم خود را در غربت ادا کنیم.

سیدنی  
۲۸/۸/۹۱

\*\*\* - دانشکده چندی شاپور که توسط نستوریان قراری از روم شرقی تأسیس شد زبان رسمی اش سریانی بود و تا زمان متوکل عباسی دایر بود و بعلت پول بی دریغی که در بغداد میدادند استادان آن به بغداد رفتند و دانشکده تعطیل شد.





## در لابلای مطبوعات ایران

### لیبرالیسم فرهنگی و پایگاههای آن

این عنوان مقاله ماهنامه بیان است که در آن پس از آنکه پایگاه اصلی «لیبرالیسم فرهنگی» را «لیبرالیسم اقتصادی» دانسته که دولت رفسنجانی در راه برقراری آن می کوشد، از جمله نوشته است که: «ماهیت صرفاً ادبی و فرهنگی و هنری قائل شدن برای این تهدیدات، در واقع فروغطلیدن در این دام و تشدید و تقویت آن است. این توطئه وجود دارد و راه مقابله با آن هم، تمسک به شعار مقابله «اندیشه با اندیشه و دموکراسی و آزادی» نیست. ماهیت و انگیزه این جریان فرهنگی نیست که بتران آنرا با اندیشه و فرهنگ پاسخگو بود و با آن مقابله کرد. کما اینکه در گذشته هم ماهیت جریان گروههای سیاسی، اختلاف «ایدئولوژی» نبود که با «منظره ایدئولوژیک» آنرا به دامن حقیقت و اندیشه برتر بازگرداند. در واقع گردانندگان و کارگزاران این جریان و توطئه فرهنگی راغراض و انگیزه های سیاسی دارند و با آنان به شیوه خود آنان باید مقابله کرد.»

### مخالفت با نصب مجسمه

#### اخوان ثالث

در پی اعلام این تصمیم که مجموعه ای مرکب از ۱۴ مجسمه نیم تنه بزرگان علم و هنر و فرهنگ ایران از رودکی تا اخوان ثالث به روی سکوهای پلکان ورودی پارک ملت نصب خواهد شد، روزنامه رسالت گزارش داد که بدنبال اعتراضات برخی محافل از نصب مجسمه اخوان ثالث، بعنوان اولین مجسمه جلوگیری شد. این روزنامه هويت معترضین را درج نکرد و تنها از دانشجویی بنام حسینی نقل قول کرد که از جمله گفت: «اکنون ستارگانی از شعر و ادب کشور حضور دارند و در بستر اسلام رشد کرده اند که اخوان و امثال او عدی نیستند که بخواهند در برابر آنها مطرح شوند.»

### چند خبر کوتاه ورزشی

- فدراسیون جهانی وزنه برداری، علی امیدی وزنه بردار ایرانی را بخاطر استعمال داروهای تیرودا «دوپینگ» برای همیشه از حضور در مسابقات بین المللی محروم کرد.

- تیم فوتبال باشگاه پیروزی، تیم «المحرق» از بحرین را با نتیجه یک بر صفر شکست داد و برنده جام جام در جام باشگاههای آسیا شد.

- تیم فوتبال امید ایران در آخرین دیدار خود در چهار چوب مسابقات مقدماتی المپیک ۱۹۹۲ بارسلون تیم پاکستان را با نتیجه ۶ بر صفر شکست داد و لی در گروه خود بعد از تیم قطر به مقام دوم رسید و از صعود به مرحله بعدی محروم شد.

- تیم واترپولی ایران در مسابقات آسیائی در شهر فوکوئای ژاپن به مقام پنجم دست یافت.

- در مسابقات دو و میدانی قهرمانی آسیا در کوالالومپور پایتخت مالزی، حمید سجادی نونده ایرانی در دو ۳۰۰ متر با مانع موفق شد با شکست رکورد آسیا مدال طلای این رشته را کسب کند.

### انتخابات آزاد یا «مبارزه انقلابی» احضار نویسندگان به دادگاه

پاسخ مصطفی رحیمی به يك منتقدی که در شماره قبلی نشرینه آدینه از موضوع چه افراطی و انقلابیگری دیدگاه وی درباره دادگاه احضار شدند. این عده عبارتند از: انتخابات آزاد و دموکراسی را بطور شدیدالحنی امیرحسین چهل تن، کریم کوچکی زاده، مهدی بیاد انتقاد گرفته بود، در شماره ۶۱ این نشریه سحابی، سیمین بهبهانی، ابوالحسن نجفی، با عنوان «در گفته دیکتاتور ها شك كنید» درج پرویز کلانتری، فرشته ساری، فرخ تیمی، شده است. نویسنده اعتقاد قبلی خود به بخشی از مارکسیسم را ناشی از اعتقاد به جامعه آرمانی «فرد آزاد در جامعه ای آزاد» دانسته که در عمل نتیجه ای جز گرفتاری فرد در جامعه بسته ببار نیاورده است. وی از جمله نوشته است: «نوشته اید انقلاب نیاز به خشونت دارد. می پرسم چقدر، تا چه مدت و بر ضد چه کسی؟ اگر خشونت جاویدان شود و اگر خشونت متوجه همان خلقی شود که از دوستی اش سخن می گویند دیگر چه انقلابی؟» وی سپس این سؤال را مطرح کرده که اگر واقعاً فیدل کاسترو به خلق معتقد است چرا این ادعا را پس از گذشت ۲۰ سال با نظرخواهی از مردم ثابت نمی کند؟ وی در جای دیگری از مقاله افزوده است که: «آزادی تنها با عدالت اجتماعی قابل جمع است. آزادی و عدالت اجتماعی مکمل و لازم و ملزوم یکدیگرند. اما اضافه کنم که دیکتاتوری نه تنها بر خلاف آزادی است که بر خلاف عدالت هم نیست.» مصطفی رحیمی پس از توضیح حوادث کشور های کمونیستی تاکید کرده است که: «در گفته دیکتاتورها شك كنید، و هرچند مانند کاسترو خود را «انقلابی» و طرفدار «مردم» معرفی کنند. همه انقلابیون همراه کاسترو که اینک در تبعیدند از محافظه کاری او سخن می گویند و شما هنوز برای او سینه چاک میدهید. سیاست آسان است. اما ورطه لغزنده ای است: هایدگر فیلسوف به دام فاشیسم افتاد. آراگون برغم رگه های آزادیخواهی تا پایان عمر اسیر کمونیسم ماند و بیسی روشنفکران نام آور چه رویهای افراطی کردند که اینک همه مردوداند. شما با آنان کار نداشته باشید. یا مغز خود فکر کنید نه یا مغز کاسترو. دیدگاه انقلابی یعنی «فرد آزاد در جامعه آزاد» البته همراه با عدالت اجتماعی.»

### اهمیت یافتن بخش خصوصی

روزنامه رسالت به نقل از دکتر نوربخش وزیر اقتصاد و دارائی نوشت که طی شش ماه گذشته بیش از ۹۰ درصد از سهام کارخانه های دولتی در بورس تهران مورد معامله قرار گرفته است که روند اهمیت یافتن بخش خصوصی در اقتصاد ایران را نشان میدهد. طبق يك گزارش دیگر بهره برداری از مجتمع عظیم فولاد مبارکه اصفهان که هزینه احداث آن بیش از ۱۱ میلیارد دلار محاسبه شده است آغاز شد. این مجتمع که بزرگترین واحد صنعتی است که در دوران جمهوری اسلامی برپا شده دارای ظرفیت نهایی ۲/۴ میلیون تن فولاد خواهد بود.

گزارش اصلی شصت و یکمین شماره مجله آدینه به درج دیدگاه‌هایی از انجوی شیرازی، پرویز اهور، احمد شاملو، بزرگ علوی، انور خامه‌ای، ابراهیم گلستان در باره سقوط دیکتاتوری ۲۰ ساله رضا خان و تأثیرات آن در جامعه ایران اختصاص یافته است. در مقاله اصلی آدینه بمناسبت پنجاهمین سالگرد این حادثه تاریخی از جمله می‌خوانیم که: «از جهات فرهنگی، یورش نیروهای متفکین در بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ چند نسل را زیر تأثیر گرفت. نخستین آن ایجاد و سازماندهی حزب توده و گسترده تر شدن تفکر مارکسیستی در کشور بود که گرچه پیش از آن - و از زمان آغاز حرکت لنین در ایران سابقه داشت اما تا حد زیادی محدود بود. چند ماهی بعد از حضور ارتش سرخ در ایران با حضور نماینده سفارت شوروی و در خانه خوشنما ترین سوسیالیست ایرانی (سلیمان میرزا اسکندری) با شرکت دستچینی از دانش آموختگان آن دوران و گروهی جان بدربرده از زندانهای در شکست رضانامی، حزب توده پاکوفت. این حزب گرچه ۷ سال بعد، از نظر اداری غیر قانونی شد ولی بصورت یک جریان اندیشه سیاسی در چند نسل عبور کرد در این فاصله و از اثر حضور ارتش سرخ در ایران گروهی از ایرانیان به قربانیان کمونیست جهانی اضافه شدند و چند تنی در فرهنگ این ایدئولوژی در زمره برجسته ترین تنوریسین ها جا گرفتند» انجوی شیرازی در مطلبی با عنوان «سایه وحشت پریشانی و حیرت پر شهر» با ذکر خاطرات خود به تصویر و توصیف آن دوران پرداخته و از جمله نوشته است که: «بر اثر کشتار رجال سیاسی و مردان مذهبی و زندانی شدن فعالان اجتماعی، روشنفکران آزاده و گروههای مذهبی و کارگران و دهقانان به ترسیدن از خودی و بیگانه و وحشت داشتن از در و دیوار، خصلت ذاتی مردم شده بود. آنچنانکه در حافظه و خاطره خود هم از مباحث اجتماعی و سیاسی بکلی نور شده بودند. با این میزان بی خبر ماندن از همه چیز هنگامی که جنگ به درون خانه آنها پانهاد به بهت و حیرت افتادند و بیچاره شدند. بهتر آنکه بگویم بیچاره و درمانده شدیم. در تمام زمینه‌هایی که به درد چنین روزی بخورد بی اطلاع بودیم.»

پرویز اهور نیز خاطرات و نتیجه گیریهای خود را بهمین مناسبت بیان داشته و از جمله پس از شرح فعالیت‌های خود در «گروه فدائیان» نوشته است که: «پاری سوم شهریور و فضای سیاسی کوتاه مدت در اثر آن برای من تجربه بی سرانجام حزب بازی را بوجود آورد و به بهای چند سال تأخیر در ادامه دادن کار تصمیم تمام شد. ولی شادم که در کانون کوچک حزبی ما نور جوانان و جوانان پرشوری فراهم آمدند که بعضی از ایشان به فعالیت‌های سیاسی ادامه دادند و بعضی دیگر در شمار چهره‌های درخشان شعر و ادب ایران شدند و زندگی همچنان شدن است. ناپدید گشتن نیست. رویدن، شکستن، پژمردن، بخاک افتادن و دیگر بار برخاستن و تا ابد ره سپردن است.»

## آقای کوزیچکین

### شهامت بیشتری داشته باشید!

عمده عبارت بودند از اعضاء و هواداران حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق اکثریت، آنچه که مربوط به سازمان اکثریت است به خود آنها و وجدان آنها مربوط است که بگویند یا آن را بدست فراموشی سپارند. اما آنچه که مربوط به حزب توده ایران است عبارت است از نخالت آشکار و خشن نه تنها در امور داخلی حزب توده بلکه فعالیت گسترده برای جلب همکاری اعضاء این حزب از بالا تا پائین!

بست برقصا «رفیق بزرگ» که از همکاران بسیار نزدیک کوزیچکین بوده نه تنها روابط شغلی تنگاتنگی با نامبرده داشته بلکه سمپاتی مخصوصی نیز به ایشان داشتند و دارد! بطوری که در یک گزارش که ایشان راجع به کوزیچکین به مسکو فرستاده بود (به گفته خود «رئوف») به سؤال مسکو در مورد نظر شخصی ایشان در مورد کوزیچکین بعد از فرار نامبرده به انگلستان نوشت که «من شخصاً به او اعتماد دارم و مطمئن هستم که او را چاسوسان انگلیسی از تهران ربوده و بوسیله امپولهای مخصوص از او حرف کشیده اند!»

اینکه رئوف و گروه او که جزئی از سازمان کا. گ. ب بوده و هسته یا همین اعضاء باقیمانده حزب و رهبری باقی مانده اش چه کرده اند و درست زمانی که آقای کوزیچکین نوشته اند که «هر افسر اطلاعاتی کا. گ. ب می دانست که تماس با اعضاء دیگر احزاب «برادر» اکیداً ممنوع است، احتیاج به فرصت دیگری دارد و امید است روزنامه راه آزادی با در اختیار دادن بخشی از صفحات خود به این موضوع سخاوتمندی خود را در راه روشن شدن دقیق مطلب به کمال رسانده تا بتوان در آینده نزدیک مجموع فعالیت‌های آنها را در سلسله مقالاتی افشا کرده و بنظر خوانندگان رسانده تا حق و حقیقت پایمال نشود.

اما انتظار همگان از آقای کوزیچکین بی تردید این است که حقایق را آنطور که بوده، تا به آخر گفته و وظیفه خود را برای روشن شدن حقیقت بطور کامل انجام دهد. مگر این که این افسر نگون بخت در انتظار است که با در اختیار قرار دادن لیست جدیدی به دولت معظم انگلیس شرایط دوباره ای برای «ابراز حسن نیت» مجدد آندولت به رژیم اسلامی را فراهم کند.

پاپک - و

• - سازمان کا. گ. ب و تمام شعب مختلف آن در دگرگونیهای اخیر شوروی و بویژه بعد از کودتای نافرجام ۱۹ نسامیر کماکان در پستهای خود باقی اند و اساساً در آذربایجان شوروی هیچ تغییر بنیادی به نفع آماجهای دموکراتیک صورت نگرفته و در بر همان پاشنه قدیمی می چرخد.

خاطرات کنسول دوم سفارت شوروی در تهران تنها بیانگر تراژدی عظیم و غم انگیز حزب توده ایران نیست، بلکه نمایانگر دید و گسترش مجموع کشور های دارای منافع حیاتی در کشور ما نسبت به گروههای سیاسی است، و چه خوب که می توان اکنون این کوله بار تلخ تجربه را زیر و رو کرد تا بلکه اینبار بطور حقیقی و عملی چراغی فرا راه آینده از آن ساخته و مجموعه نیروها و افراد و احزاب را به آن مسلح کرد تا راه آزمون شده را صد باره نیازمایند و زیر نقاب نوین یا پراژ نوین، خود و دیگران را به بیراهه نکشاند. در شماره ۱۲ راه آزادی اولین ترجمه کتاب خاطرات ولادیمیر کوزیچکین چاپ شده که باید اعتراف کرد نوشته خواندنی و جالبی است، اما بیروال معمول آقای ولادیمیر کوزیچکین در همین ابتدای کار مطالبی نوشته اند که اگر غرض آلود نباشد نشان از کم حافظگی نامبرده و فراموشکاری ایشان است و شاید هم البته و احتمالاً ایشان نخواسته که نان همکاران قدیمی و صمیمی خود را آجر کند!

ایشان در توضیح اینکه مقامات شوروی با همکاری حزب کمونیست انگلستان تلاش نموده اند که او را بر بربایند خاطر نشان می شوند که این نوع عملیات که در آن از احزاب کمونیست محلی استفاده می شود تنها با دستور کمیته مرکزی امکان پذیر بوده و اضافه می کنند که «هر افسر اطلاعاتی در کا. گ. ب می داند که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی کا. گ. ب را از برقراری تماس با اعضاء سایر احزاب کمونیست اکیداً پرحذر می دارد.»

اگر هیچ کس نداند آقای کوزیچکین بدقت اطلاع دارد که همکار نزدیک ایشان که با نام رئوف معروف بود و بعضاً او را رفیق بزرگ نیز خطاب می کردند از این امر مستثنی می باشد. رفیق بزرگ یا همان رئوف که یکی از سرهنگهای با نفوذ کا. گ. ب در آذربایجان شوروی بود، در رأس گروهی قرار داشت که به وضع پناهندگان شوروی رسیدگی می کرد و این شامل آن سسته از پناهندگانی بود که بعد از سال ۱۹۸۲ و ممنوعیت وتارومار شدن حزب توده به شوروی گریخته بودند و اتفاقاً برخلاف نظر آقای کوزیچکین نه تنها به مساله پناهندگی قراریان تازه وارد رسیدگی می کردند بلکه اساس کار آنها عبارت بود از جمع آوری اطلاعات مختلف راجع به ایران و عضوگیری فعال از داخل همین تعداد پناهندگان و استفاده از آنها بمنظور عضوگیری وسیع در ایران از این افراد گوناگون. در اینجا دوی صحبت با این موضوع نیست که آیا آنها موفق شدند چنین کاری را آنطور که دلخواه خود بود پیش برند یا نه، منظور روشن کردن نوع فعالیت دوستان کوزیچکین می باشد و البته این بی نیاز از توضیح است که افراد طرف حساب آقای رئوف و گروه همکاریاتش بطور





# در محافل سیاسی

## «چپ نو» و مساله ای بنام سیاست

اسفندیار متین در مقاله ای با عنوان فوق در ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران جهت بررسی «اثرات تفکرپیشین» در برخی از نیرو های چپ نو مقاله علی کشتگر با عنوان «چپ نو، بر قدرت یا برای قدرت» مندرج در شماره ۷۵ تشریح فدایی را مورد ارزیابی انتقادی قرار داده است. نویسنده پس از مروری به نظرات علی کشتگر در مقاله فوق و برشمردن «دوگانه گویی های» وی در پایان نوشته است که: «تناقضات نوشته البته تنها به حوزه نظری ختم نمی شود. کشتگر، مرحوم بختیار و نهضت مقاومت ملی را به کمک گرفتن از رژیم صدام و در نتیجه اجبار به همسو کردن سیاستهایش با خواسته های امپریالیستی وی متهم می کند و از اینرو همکاری با این جریان را منع می کند. به گمان من کشتگر باید همین استدلال را در مورد حزب دموکرات کورستان ایران بکار ببندد. چرا که رابطه این حزب با دولت عراق اگر از رابطه نهضت (درگذشته) بیشتر نباشد حتماً کمتر نیست. ولی سازمان فداییان خلق ایران و کشتگر گام های بسیاری در همسویی و هم پیمانی با این حزب برداشته اند و در یک سال گذشته مشترکاً بیش از ده اعلامیه صادر کرده اند. سعی کشتگر برای رسیدن آنچه خودش «ترسیم مختصات سیاسی چپ نو» می نامد از ضعف های جدی برخوردار است. دلیل این کاستی نیز باقیمانده میراثی است که او هنوز از پیش مارکسیسم - لنینیسم با خود حمل می کند. یعنی بازشناختن حوزه ای خودمختار برای سیاست. حوزه ای که در حین تاثیر پذیری از سایر حوزه های فعالیت بشری در زمینه هایی نیز از استقلال برخوردار است. وابسته دانستن کامل سیاست به اقتصاد و فهم سیاست از طریق مفاهیم جامعه شناسی، تاریخ، و اقتصاد از مشخصات بارز مارکسیسم خصوصاً نوع ایرانی اش بوده و هست. کشتگر هنوز نمی خواهد این استقلال را بازشناسد. به همین دلیل نیز سعی دارد از طریق اخلاق و رجوع به فعالیت و یا فعالین فرهنگی چارچوبی برای سیاست تعیین کند، حال آنکه اگر بناسد بعد از ۱۰۰ سال تجربه ناموفق سیاست را از سلطه ایدئولوژی، تاریخ و اقتصاد در بیارویم تا آنرا کاملاً به اخلاق و فعالیت فرهنگی مقید سازیم کاری بیش از آن کسانی نکرده ایم که برای نجات سیاست از یوغ مذهب آنرا گرفتار ایدئولوژیهای زمینی، یعنی اقتصاد گرایی و تاریخ گرایی کردند. از انطباقی که او می خواهد بین سیاست و اخلاق و کار فرهنگی بوجود آورد نه فقط به سیاست لطمه زده می شود، بلکه همانطور که گوشه هایی از آنرا در این نوشته نشان دادیم اخلاق و فرهنگ نیز صدمه می بینند.»

## ترور و استراتژی انتخابات آزاد

چهل و دومین شماره ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران در مقاله ای با عنوان فوق پس از آنکه ترور دکتر شاپور بختیار توسط رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار داده اشاره کرده است که: «این ترور بار دیگر بحث شیوه ها و استراتژی مقابله با جمهوری اسلامی را در میان مخالفین دامن زد. کسانی که می پنداشتند و یا هنوز بر این نظرنند که سیاست انتخابات آزاد بر اساس گرایش جناح رفسنجانی به بازگشایی سیاسی بنا شده است، اساس مشی مبارزه مسالمت آمیز و انتخابات آزاد را زیر پرسش کشیدند. از دیدگاه آنان نه تنها کارنامه سیاه رژیم که سیاست کنونی حذف و سرکوب مخالفین سیاسی - که آخرین نمونه های آن ترور اخیر و محکومیت اردلان و ۸ نفر دیگر از امضاء کنندگان نامه ۹۰ نفره است، احتمال عقب نشینی رژیم و تن دادن به انتخابات آزاد را تضعیف می کند.» مقاله در ادامه تاکید کرده است: «از دیدگاه جمهوری خواهان ملی ایران ولی سیاست انتخابات آزاد نه بر اساس اصلاح طلبی سیاسی جناح رفسنجانی بنا شده و نه شالوده آنرا احتمال عقب نشینی رژیم در برابر الزامات عینی تشکیل میدهد. «ضرورت های عینی و فشار های اقتصادی و بین المللی همه زمینه مساعدی برای واداشتن رژیم به مصالحه و عقب نشینی بوجود می آورد. ولی تحقق این احتمال بست آخر درگرو مبارزه مردم است.... روزی نیز که جنبش سیاسی مردم برخیزد به احتمال قوی با برخورد خشن حکومت مواجه می گردد و از هم اکنون می توان دید که اعمال خشونت های آتی باز چون دلیل رد سیاست انتخابات آزاد عرضه خواهد شد. اما انتخابات آزاد یک استراتژی دراز مدت است که می کوشد اعمال قهر رژیم را با گسترش جنبش های مسالمت آمیز خنثی کند و راه را برای همزیستی همه گروهها و گرایشهای سیاسی در چهارچوب نظامی مردم سالار فراهم آورد.»

## سومین سالگرد فاجعه

### کشتار همگانی زندانیان سیاسی

بدین مناسبت برخی از نشریات و محافل اپوزیسیون به درج مطالبی پرداختند که از آن جمله تشریح کار ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در شماره ۲۱ خود پس از توضیح ابعاد گوناگون قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی در روز های شهریور و سه ماه پانیز سال ۱۳۶۷ در پایان تاکید کرده است که: «اپوزیسیون آزادیخواه باید به سهم خود در زنده نگاهداشتن خاطره این شهدا در جلوگیری نشستن گرد فراموشی بر این جنایت مهیب تلاش ورزد... یک جنبش و یک سازمان مبارزه جو همواره نیاز دارد که با زنده نگاه داشتن خاطره شهدا خود از زندگی و پیکار دلیرانه و فداکارانه آنها در راه آزادی و بهروزی مردم الهام گیرد و با آرمانها و ارزشهای والای آنها تجدید عهد کند.» نشریه اتحاد کار ارگان مرکزی سازمان فدایی نیز در شماره ۲۳ خود با عنوان «جنایتی که هرگز فراموش نخواهد شد.» مقاله مفصلی در تشریح این جنایت رژیم و گرامیداشت خاطره شهدا درج کرده است. این سازمان به همراه سازمان راه کارگر اطلاعاتیه مشترکی به همین مناسبت صادر کرده که در آن بر ضرورت کمک به خانواده های زندانیان سیاسی و کانون دفاع از زندانیان سیاسی و بکارگیری تمام امکانات برای افشاء تیبهکاریهای رژیم علیه زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران تاکید شده است.





## تلفات حزب دمکرات کردستان

### ایران در حمله ترکیه

طبق اطلاع بولتن خبری حزب دمکرات کردستان ایران - نمایندگی خارج از کشور، شماره ۲۵۹، در جریان حمله وسیع ارتش ترکیه به مرز های شمالی عراق، از جمله قربانیان این یورش، ۷ تن از کادر ها و پیشمرگه های حزب دمکرات کردستان ایران به چشم میخورد. در بولتن مزبور گفته می شود که قربانیان بعد از دستگیری توسط ارتش ترکیه بقتل میرسند.

### انتشعاب در حزب کمونیست ایران

بنا به نوشته نشریه شماره مهر ماه کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، منصور حکمت و سایر اعضای دفتر سیاسی این حزب جهت ایجاد یک حزب سیاسی دیگر از حزب کمونیست کناره گیری خواهند کرد. متعاقب اعلام این تصمیم روند جدایی عملی بخشی از تشکیلات این حزب که از این تصمیم حمایت کرده و به آن پیوسته اند، آغاز شده است. از جمله نام ۹ تن از اعضای رهبری در لیست جداشدگان از این حزب به چشم میخورد. اعضای دفتر سیاسی هر یک طی نامه ای جداگانه به پلنوم بیستم کمیته مرکزی حزب کمونیست، دلائل جدایی خود از این حزب و تصمیم به ایجاد یک حزب سیاسی دیگر بر پایه اندیشه «کمونیسم کارگری» اعلام داشته اند. در نامه منصور حکمت تاکید شده است که «موقعیت امروز کمونیسم در سطح بین المللی و نیز مشخصات و روند های درونی حزب اکنون مرا متقاعد کرده است که تلاش برای شکل دادن به یک حزب کمونیستی کارگری که معطوف به پاسخگویی به نیاز های امروز کمونیسم کارگری و مارکسیسم باشد در پیرون حزب کمونیست ایران مثمر تر خواهد بود».

برخی از اعضای رهبری که در حزب کمونیست باقی مانده اند و از جمله ابراهیم علیزاده و عبدالله مهدی در نامه ای به اعضای حزب خواستار «باز سازی و تحکیم حزب کمونیست» گردیده اند. آنها در نامه خود تاکید کرده اند که: «ما حزب کمونیست و منجمله سازمان کردستان آن، که ما را مساعد ترین نقطه ممکن برای پیشروی بعدی طبقه کارگر و کمونیسم در ایران میدانیم» جدا شدگان از حزب، ناسیونالیسم و راست روی حزب کمونیست و محدودیتهای تاریخی آن را مغایر با «کمونیسم کارگری» مورد اعتقاد خود دانسته اند.

### عقیم شدن روشنفکران

در شماره ۲۶۰ نشریه انقلاب اسلامی مقاله ای با عنوان فوق به قلم م. کوشا درج گردیده که در آن تأثیرات فروریزی کشور های سوسیالیستی بر روشنفکران مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده در این مقاله با اشاره به اینکه با از بین رفتن قطب کمونیست، روشنفکرانی که برای ساختار قدیمی جهان روشنفکر محسوب می شدند، برای شرایط جدید این خصوصیت را از دست داده اند. کارنامه حرکت های چپ را در تاریخ قرن اخیر

ایران مورد بررسی قرار داده و با برشمردن وابستگی مادی و یا وابستگی فکری روشنفکران چپ به قطب سوسیالیزم موجود نوشته است که: «چه بسیار حرکت هایی که برای مبارزه با حزب توده و وابستگی به مسکو پا بمیدان گذارده بودند ولی در عین حال تحت تأثیر تفکرات (حداقل فلسفی) این حزب بودند و خود از آن بی خبر. حتی حرکت های مذهبی رادیکال ما نیز تحت این تأثیر بوده اند» نویسنده در ادامه بحث نوشته است که: «امروزه، عموماً پائین آوردن مجسمه لنین با دفن اندیشه سوسیالیزم یکی قلمداد می شود. در حالیکه انسانیت امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند عدالت اجتماعی و هومانیزم است.» نویسنده سپس رهائی روشنفکران از قید الگوگرایی را یک تحول دانسته و ابراز اطمینان کرده است که ما در ایران و در آینده با بسیاری گرفتاریها که با چرانیهای چپ در رأس انقلاب وجود داشت روبرو خواهیم شد. حرکت مذهبی بنیاد گرایانه عکس العملی بود در قبال این نوع تفکر سوسیالیست بنیاد گرایانه که آنها با شکست مفتضحانه روبرو شد. «چون عکس العمل بود نچار همان عیوب سوسیالیسم حاکم و سقوطش نیز همان مکانیسم را دارد که سوسیالیسم حاکم را به این روز انداخت.» نویسنده در پایان مقاله نوشته است که: «قریب به اتفاق حرکت های الگو گرایانه یا از بین رفته اند و یا در حال از بین رفتند. تنها کسانی در میدان مبارزه مانده اند که سالها قبل از چرانیات جاری، خود را از قید الگو گرایی رها نموده و با رشد شخصیت مستقل و تفکر دینامیک امروزه حرف های تازه زیادی دارند و در میدان سیاست فعالند. اگر به فرهنگ خودمان نگاه کنیم، اینها الگو های آزادی هستند.»

### پیرامون حل «مساله ملی» و

### «فدرالیسم» چگونه می اندیشیم

دکتر حسن کیانزاد بعنوان یک ملی گرای مترقی که در سنگر جنبش همبستگی ایرانیان برای آزادی و دموکراسی مبارزه می کند بخش نخست دیدگاه خود درباره مساله فوق را در شماره ۲۱ نشریه کار پرشته تحریر درآورده است. وی با مراجعه به فاکت های تاریخی در زمینه مناسبات و فرهنگ و زبان تیره های گوناگون ایرانی از کرد و بلوچ و خراسانی و مازندرانی طی قرن های متعددی از جمله نوشته است که: «با این تفصیل تقسیم مردم به فارس و غیر فارس بر مبنای ذهنیتهای معمول گذشته و طرح مفاهیم ستم مضاعف، ملل زیر سلطه فارس و یا بدتر از همه اصطلاح «شونیسیم ملت فارس» نه تنها استوار بر هیچ مقوله تاریخی نیست و سندیت ندارد، بل به اختلافات خانمان برانداز دیرین که بیگانگان هم در توسعه و رواج آنها نست داشته اند، بیشتر دامن میزند.» نویسنده با نقد و بررسی «ذهنیات ناثواب» تندگرایانه ای که در برخورد با مساله ملی در نزد برخی از هم میهنان کرد ما رواج یافته است «دیدگاه های آنانرا به انگیزه ایجاد تعدیلی در بینش آنها مورد بررسی انتقادی قرار داده و از جمله یادآور شده است که: «اگر بخواهیم متصفانه و عدالت

### فرستنده جدید رادیوی

طبق اطلاع کیهان لندن شماره ۲۷۰ رادیوی جدیدی بنام «رادیو آزادی» پخش برنامه های خود را از قاهره آغاز کرده است. رادیوی مزبور طبق اطلاع گردانندگانش مستقل است و به هیچ گروه سیاسی خاصی وابسته نیست. گردانندگان رادیو مزبور از تمام گروه های سیاسی و فرهنگی اپوزیسیون که برای آزادی در ایران تلاش می کنند دعوت به همکاری کرده است. در خبر مزبور از چگونگی تامین مالی و اسامی بانیان رادیوی مزبور اطلاعی داده نشده است. قرار است بزودی طول موج و نشانی صندوق پستی رادیوی مزبور به اطلاع عموم برسد.

### سوء تفاهم در باره دموکراسی

این عنوان مقاله ای است از داریوش همایون در شماره ۲۷۰ کیهان لندن. در این مقاله ضمن دفاع از تز ضرورت دمکراسی و احترام به آراء دیگران، به کسانی که روش مسالمت و صلح و پاسیفیسم را حتی در شرایط ترور رژیم و بدون مبارزه با آن توصیه می کنند مورد انتقاد قرار داده و این نظریه را که ظاهراً جدیداً در صفوف اپوزیسیون مطرح شده مورد ارزیابی انتقادی قرار میدهد. وی امر چگونگی مبارزه را نه انتخاب عناصر اپوزیسیون، بلکه انتخاب مردم ایران و شرایط اجتماعی سیاسی جامعه میدانند و می نویسد: «ما با گرایش های گوناگون در پی یافتن نقاط مشترک برای ساختن جامعه ای هستیم که مستقل باشد و در مرز های کنونی اش حفظ شود و حکومت مردم سالار داشته باشد و به عدالت اجتماعی برسد. شرط نخستین این همه، برچیده شدن بساط حکومت آخوندی است. ما هرچه هم دمکرات منش باشیم، نمی توانیم با حزب الهی و مجاهد خلق همان گونه رفتار کنیم که با کسانی که اشکال اساسی در مبانی کلی یک جامعه نوین ایرانی ندارند.... تسبی شدن ارزش ها هدی دارد.»

## شاه الهی ها... بقیه از صفحه ۱۲

خاصیت و منفور را می توانست مهار کند، آیا می شد تصور کرد که این «آخوند قشری» و «ضد تمدن بزرگ» بتواند بر موج جنبش مردم سوار شود؟ اگر پاسخ آقایان رادیکال سلطنت طلب مثبت است، پس باید فاتحه هر نوع امیدواری را خواند و تنها ظهور دیکتاتور ها را انتظار داشت، و در واقع سرنوشت رژیم شاه را محتوم و از پیش مقدر دانست: بی شک آقایان با این چنین نتیجه ای موافق نیستند. حال لحظه ای تصور کنید که در مهر ۵۷ بجای فرمان روی کار آمدن شریف امامی، فرمان آزادی احزاب و انتخابات آزاد با شرکت کلیه احزاب از راست و چپ بدون محدودیت صادر می شد، شاه به نقش محدود خود مندرج در قانون اساسی مشروطیت اکتفا میکرد، و زمینه برای بوقراری يك حکومت مشروطه فراهم می شد، آقایان می توانند استدلال کنند که «هرج و مرج» ناشی از اجزای چنین فرمانی می توانست بیش ازهرج و مرج ناشی از «بلوای خمینی» باشد؟ اگر پاسخ شما مثبت است، پس صاف و پوست کنده بگوئید درپی يك دیکتاتوری در پی رژیم خمینی هستید (یعنی همان چیزی که خمینی در پی رژیم شما بدنالش بود). و اگر پاسخ آن منفی است، پس چرا حتی یکبار در تحلیل هایتان بضرورت اجرای چنین تمهیداتی اشاره نمی شود؟ در تحلیل های آقایان به چپ ها، به روشنفکران ناراضی، «جدایش طلبان»، «ملیون»، «مخالفان تجدد و تمدن بزرگ»، بعنوان جاده صاف کن های حکومت خمینی حمله می شود، ولی جاده صاف کن اصلی یعنی رژیم ترور و سرکوب و سیستم تک حزبی رستاخیزی در میدان دادن به حرکات انقلابی مردم و لاجرم رشد نیرو های رادیکال در اپوزیسیون بکلی فراموش می شود.

در ماههای اخیر و بویژه درپی ترور شاپور بختیار، بیش از پیش درمیان اپوزیسیون یاور به توانائی رژیم اسلامی حاکم در اجرای رفورم های سیاسی و اقتصادی رنگ می بازد، و به موازات آن، تک جهش های حرکات اعتراضی خشن (مستقل از منشاء آنها) که بوضوح حکایت از گسترش عاصی گری و شورش های مردمی می کنند، زمینه و میدان را برای رشد رادیکالیسم فراهم می کند، و اینرا از جمله می توان در خشن تو و بی پروا شدن لحن مقالات جناح مورد بحث در کیهان لندن دید. کتانه سلطانی در شماره ۲۷۰ این نشریه کار را به دفاع آشکار از سیاست دیکتاتوری خونین خمینی در قبال مردم کردستان کشانده است. او که حتی یکبار به زمینه های اجتماعی کردستان و عقب ماندگی این منطقه و فقر مردم در کنار سرکوب فرهنگی آنها توجهی نکرده، تنها به معلول ها می پردازد و باعوام فریبی خطر «تجزیه طلبی» را بزرگ کرده و صریحاً وعده قتل عام مردم کردستان توسط «ملت ایران» در صورت رشد اندیشه خود مختاری، حتی با تاکید بر حفظ تمامیت ارضی و ایران واحد را میدهد. زیرا در سیستم فکری این آقایان جایی برای دمکراسی و تمرکز زدائی (بشیوه فدرالیسم هر نوع اروپایی

غربی آن که همیشه موفق بوده است) وجود ندارد، و وقتی ریشه سقوط رژیم شاه در عوامل فرعی غیر از عامل سیستم تک حزبی و رستاخیزی و تمرکز تمام امور در دست شاه دیده می شود، طبیعی است که جایی برای استقرار دمکراسی و تمرکز زدائی باقی نمی ماند. (در این مورد رجوع کنید به مصاحبه چندی پیش بهروز صور اسرافیل با هوشنگ نهاوندی)

ما بعنوان نیروئی که با رادیکالیسم خشک و خالی مرزبندی کرده ایم، ریشه ها و علل رشد این پدیده را در میان خود و در جامعه معاصر خود بررسی کرده ایم و نتایج این بررسی (که تنها آغاز کار است)، ما را بطور قطعی به این نتیجه رسانده است که ریشه افراط گری و بنیاد گرائی مستقل از اشکال بسیار متفاوت آن، از رادیکالیسم چپ (شامل تمام گرایشات آن)، تا بنیاد گرائی اسلامی (شامل اشکال مجاهدین و یا حزب الهی و...) و رادیکالیسم سلطنت طلبی، همگی بدون استثناء و در تمام کشور ها و در تمام دوره های تاریخی از نادانی، فساد و سرکوبگری رژیم حاکم و ناتوانی آن در اجرای اصلاحات بویژه اصلاحات سیاسی تغذیه کرده است. و در شرایط فعلی بی شک خطر رشد رادیکالیسم از جمله از نوع مجاهدین و سلطنت طلب آن بیش از گذشته می باشد، و این امر می طلبد که ما بیش از پیش از نیرو های حاضر در صحنه اپوزیسیون برخوردار به گذشته خوبشان را بطلبیم. در شرایط آشوب و افراط گری مردمی کافی است نیروئی مانند خمینی به همه چیز نه بگوئید، شعار عوام فریبانه ساده ای را برای شعله ورتو کردن التهاب مردم در خیابانها مطرح کند، و دیگر نه گذشته و نه آینده آن اهمیت ندارد. مسئله رفتن این و آمدن آن است و لایقاً تراژدی تاریخ است که زمانی خمینی در مورد شاه تنها گفت «باید برود»، و امروز بازماندگان شاه در مورد رژیم حاضر درست همین را تکرار می کنند! اینان حتی به تلاشهای همین رضا پهلوی برای ایجاد يك چهره لیبرال از سلطنت احتمالی آینده نیز با دیده تردید می نگرند و فشار برای تغییر این مواضع را تشدید کرده اند.

ما یکبار دیگر از نویسندگانی نظیر کتانه سلطانی و تشکیلات و سازمانهای سیاسی پشت سر ایشان می طلبیم که بطور روشن موضع خود را در قبال امکان پذیر یا امکان ناپذیر بودن اجرای سیستم دمکراسی غربی در «شرایط کشور ایران» بیان کنند و در مانیفست خود بعنوان يك نیروی سیاسی تحلیل خویش از علل انقلاب (یا بلوای!) بهممن ۵۷ را تشریح نمایند و بویژه موضع و ارزیابی خود را از کودتای ۲۸ مرداد ارائه دهند و نسبت به حکومت مطلقه ۲۵ ساله شاه صریحاً اعلام موضع کنند. استکفاف از اجرای این خواست طبیعی از سوی يك نیروی سیاسی جدی تنها می تواند به عوام فریبی این نیرو نسبت داده شود. بگذارید مردم در مورد همه جریانات سیاسی با چشم باز و از روی پلاتفرم سیاسی و تحلیل های اجتماعی-تاریخی آنها قضاوت کنند. راه را بر يك دیکتاتوری تاریخی دیگر از نوع خمینی ببندیم!

ح.ب.پهزاد

## زن ایرانی... بقیه از صفحه ۱۳

وضعیت اقامت و پاسپورتش بی خبر است. (در تحقیقات بعدی پلیس معلوم شد که شوهر این زن از پاسپورت او برای آوردن غیر قانونی زنان از ترکیه استفاده می کرده است.) خانم ن. و.

۲۲ سال دارد. يك سال است که در آلمان زندگی می کند. ۲ فرزند ۶ ساله و ۹ ساله اش را بدلیل عدم تعادل روحی از او گرفته اند. او فقط هفته ای یکبار اجازه دیدن آنها را دارد خود او علت آنرا افسردگی شدید میداند که در نتیجه تحمل مشکلات زندگی زناشویی به آن مبتلا شده است.

(تعداد مراجعین زن ایرانی به يك مرکز روان درمانی در یکی از شهرهای آلمان دو برابر مردان ایرانی است. علت مرجعه اکثر آنها تنهایی، افسردگی و مشکلات خانوادگی است.) خانم ا.پ.

دو سال قبل برای دیدار يك ماهه بتهنائی به ایران رفته و شوهرش با مراجعه به سفارت ایران در بن او را ممنوع الخروج کرده بود. او سرانجام پس از دو سال موفق به گرفتن طلاق و آمدن مجدد به آلمان شده است. ولی شوهرش مانع از دیدار او با فرزندانش است.

(او بدنبال مراجعاتش به اداره گذرنامه در تهران با يك زن ایتالیائی روبرو شده که همسر ایرانی اش از ایتالیا او را در ایران ممنوع الخروج کرده بود.)

مسئله دیگری که گروهی از زنان ایرانی بعد از جدائی با آن روبرو هستند، دزدیدن بچه ها توسط پدرانشان است. طبق آمار سازمان ری-یونایف ۲۱ بچه ایرانی از اروپا و ۲۲ بچه از آمریکا در دو سال قبل ربوده و به ایران برده شده اند. بی شک این رقم تاکنون افزایش چشم گیری یافته است. وجود قوانین اسلامی که حق حضانت کودکان را به پدر می دهد، امکان دستیابی مجدد به فرزندانشان را برای این زنان ناممکن می کند.

طبیعی است که این مشکلات را نمی توان به همه زنان مهاجر ایرانی تعمیم داد. گروهی از زنان مهاجر ایرانی بخصوص آنها که در سنین پائین تری هستند توانسته اند جذب محیط های دانشگاهی و یا کار شوند و بار مشکلات کمتری را به دوش بکشند.

مسلم است که وضعیت زنان مهاجر ایرانی بستگی به موقعیت و شرایط کشوری که در آن اقامت دارند هم دارد و نمی توان وضعیت زنان ایرانی بطور مثال آمریکا را با اروپا و یا شوروی مقایسه کرد و باید امکانات کار، تحصیل و شرایط زندگی برای زنان را در هر کشوری بطور مستقل بررسی کرد اما تضاد و درگیریهای که از آن سخن رفت کما پیش دست و پاگیر همه زنان ایرانی در مهاجرت است. دلتنگی، احساس ناامنی در زندگی و نابسامانی و در يك کلام غم غریب هم مسئله ای است که در کنار دستیابی به امکانات نسبی و آزادی نسبی با زندگی زن ایرانی عجین است و گاه او را تنها به انتخاب شرایطی میان بد و بدتر می کشاند.

ناهدیه کشاورز